

هشت رساله در بیان احوال زنان

از ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳ هجری قمری

گردآورنده و مصحح

دکتر روح‌انگیز کراچی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هشت رساله در بیان احوال زنان

از ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳ هجری قمری

گردآورنده و مصحح

روح انگیز کراچی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۹۰

سرشناسه: کراچی، روح انگیز، ۱۳۳۳-، مصحح
عنوان و نام پدیدآور: هشت رساله در بیان احوال زنان از ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳ هجری قمری / مصحح روح انگیز کراچی.
مشخصات نشر: تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۶۴ ص.

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۰۶-۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: واژه‌نامه

موضوع: زنان --- ایران --- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی --- متون قدیمی تا قرن ۱۴.

موضوع: زنان --- ایران --- آداب و رسوم زندگی اجتماعی

شناسه افزوده: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۵هـ/ک/۱۷۳۵/۲ HQ

رده‌بندی دیویی: ۳۰۵/۴۲۰۹۵۵

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۳۹۸۷۰



هشت رساله در بیان احوال زنان

گردآورنده و مصحح: روح انگیز کراچی
ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: ناصر زعفرانچی

ناظر چاپ: مجید اسمعیلی‌زارع

امور فنی: امیر خرم

حروف چین و صفحه‌آرا: اعظم صادقیان

طرح جلد: مجید اکبری کلی

اجرای جلد: عطالله کاویانی

چاپ اول: ۱۳۹۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: اتحاد

ردیف انتشار: ۲۱-۹۰

بها: ۸۰۰۰ تومان

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۶-۵۰۶-۸ ISBN 978-964-426-506-8

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۶۴۱۹، تلفن: ۳-۸۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۸۰۳۶۳۱۷

سخن‌های دیرینه یاد آورید
به گفتار لب را به داد آورید
جهان یادگار است و ما رفتنی
به گیتی نماند به جز مردمی

فردوسی

فهرست

مقدمه.....	نه
سلوک النساء (قرن ۱۰ ق).....	۱
حکایت بی وفایی زنان (۱۱۰۰ ق).....	۳۳
حکایت نذر بستن زن قاضی و زن شحنه و محتسب (۱۲۴۹ ق).....	۴۹
در مذمت زنان (۱۲۵۰ ق).....	۱۳۱
در بیان تأدیب زنان (۱۲۵۸ ق).....	۱۵۱
در بیان احوال زنان (۱۲۶۵ ق).....	۱۷۳
مناقب النساء (۱۲۹۷ ق).....	۱۹۵
آداب معاشرت نسوان [پیش از ۱۲۷۸ ق].....	۲۱۷
پیوست.....	۲۷۱
معرفی برخی از نسخه‌های خطی و سنگی دیگر درباره اخلاق زنان و حکمت عملی.....	۲۷۳
مأخذ پیوست.....	۲۹۳

فهرست‌ها

فهرست آیات قرآن کریم.....	۲۹۵
فهرست احادیث و عبارات عربی.....	۲۹۷
نمایه اشعار فارسی.....	۳۰۱
نمایه امثال و حکم.....	۳۱۱

هشت هشت رساله در بیان احوال زنان

۳۱۳	نمایه واژگان
۳۲۱	نمایه اشخاص
۳۲۷	کتابنامه

مقدمه

ضرورت بررسی جامعه‌شناسی ادبیات، مطالعه و بازخوانی متونی ناخوانده و نویافته را می‌طلبد که پیوند نزدیک‌تری با زندگی واقعی مردم داشته باشد. شاخه‌ای از ادبیات که بازتاب تعلیمات تربیتی، روابط خانوادگی و اجتماعی، سنت‌ها، باورها، آرمان‌ها، اندرزها و تجربه زیسته مردم باشد و این خصایص در شاخه ادبیات گسترده تعلیمی پررنگ‌تر است. شناخت جامعه گذشته از راه شناخت ادبیات و نوشته‌های پیشینیان امکان‌پذیر است، گذشتگانی که در نوشته‌های خود آشکارا و گاه به اشاره شرایط تاریخی، اجتماعی، ارزش‌ها و سفارش‌های اجتماعی، شیوه تعلیم و تربیت، پویایی یا ایستایی جامعه، قوانین و واقعیت‌های اجتماعی را تصویر کردند و بر فرهنگ جامعه تأثیرگذار بودند.

بازخوانی ادبیات با رویکردی منطقی - تحلیلی، تاریخ و فرهنگ گذشته و زوایای مختلف جامعه و زندگی را پیش رو می‌نهد. تاریخ انسان‌هایی که در این سرزمین زیسته، اندیشیده و فرهنگ ایران را ساخته‌اند.

بازنویسی نسخه‌های خطی و تحلیل جامعه‌شناختی این آثار، منابعی دقیق در اختیار پژوهشگران و جامعه‌شناسان قرار می‌دهد تا تاریخ اجتماعی ایران را به دور از اظهارنظرهای غیر علمی، مغرضانه، یک‌جانبه و کلی‌گویی با روش علمی و به روشنی بنویسند.

هدف از تصحیح متونی در موضوع حکمت عملی (تدبیر منزل) و ادبیات تعلیمی، ترویج سنت‌های کهنه، نفی و اثبات آنها و گذشته‌گرایی نیست. هدف، نگاهی از آثار

گذشتگان و شناختی براساس تفکر و تاریخ است. ارزش و اهمیت این دستنویس‌های قدیمی را باید از منظر تاریخی، جامعه‌شناسی، ادبی، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی، روان‌شناسی و... بررسی کرد تا سیر دگرگونی اجتماعی و گذر از گذشته تا اکنون تاریخ هرچه مستندتر و علمی‌تر نشان داده شود. اگرچه اغلب این نوشته‌ها محصول جوامعی ایستا، خردگریز و سنتی است و اکنون ما را به دستورالعمل‌های آنها نیازی نیست، اما جلوه‌ای از فرهنگ ایرانی است که جامعه گذشته را با ویژگی‌هایش منعکس می‌کند. میراث‌های فرهنگی است که جهان‌بینی قوم ایرانی، باورها و اعتقادات و تجربه پیشینیان را می‌نمایاند و تصویری روشن از زندگی مردم، اندیشه، عقیده، ویژگی رفتاری، تعلیمات تربیتی و تاریخ اجتماعی را نشان می‌دهد.

کمبود منابع در زمینه مطالعات زنان، انگیزه پژوهش در گنجینه دستنویس‌های فارسی شد تا بتوان تصویر واقعی زن ایرانی را از لابه‌لای صفحات فراموش شده و غبار گرفته این متون بازیافت و جایگاه و نقش او را دریافت.

تاریخ اجتماعی زنان و مطالعه نقش و تصویر زن در جامعه ایران از طریق بررسی ادبیات تعلیمی امکان‌پذیرتر از بررسی ادبیات حماسی، غنایی و یا عرفانی است؛ زیرا ادبیات حماسی به سبب آمیختگی آن با اسطوره، تخیل و حوادث فراواقعی و ادبیات غنایی با نگاه سخت عاطفی، احساسی و خیال‌پردازی‌های عاشقانه و واقعیت‌گریز آن و ادبیات عرفانی با خصوصیت رویگردانی از امور ظاهری زندگی و تمایل به شناخت درون، منابعی مفید در این موضوع نیستند، اما ادبیات تعلیمی به دلیل رویکرد واقعی به جامعه و توجه نویسنده به رابطه انسان با محیط و تأکید بر قراردادهای اجتماعی در قالب زمان و مکانی مشخص و الگوهای رفتاری و طرح دیدگاه‌های نویسنده به صورت اندرز، آموزش، توصیه، انتقال تجربه و نشان دادن تصویری واقعی از طبقات مختلف جامعه و روابط آنها با یکدیگر می‌تواند در حوزه جامعه‌شناسی یکی از بهترین مآخذ در شناخت مسائل مربوط به زن در جامعه ایران باشد. از آنجا که ادبیات اندرزی - تعلیمی بازگو کننده افکار و ذهنیت مردان این قوم در گذشته‌ها است، ما را به راحتی به ساحت فکری،

مقدمه یازده

نوع ارتباط و روحیه مردان ایرانی نزدیک می‌کند تا نظام خانواده، شیوه زندگی، نوع رفتار، روابط زن و مرد و وضعیت اجتماعی زن ایرانی را به خوبی درک کنیم.

با این تصور سعی شد دستنویس‌هایی با محوریت و بُن‌مایه زن در ادبیات تعلیمی شناسایی شود. بدین ترتیب، از میان انبوه نسخه‌های خطی موجود، ۶۲ دستنویس در موضوع حکمت عملی گزینش شد که از آن میان تنها ۱۱ نسخه که با معیارهای قراردادی دوره حاضر متناسب بود، برای تصحیح انتخاب شد که در انتها سه نسخه به سبب مشابهت موضوعی با متن «آداب معاشرت نسوان» از این مجموعه حذف شد. شایان ذکر است که در ادبیات مکتوب فارسی و نیز در ادبیات شفاهی آنجا که بحث از زن و ادبیات اخلاقی درمیان است، اغلب با نگاهی کینه‌ورزانه، بیانی غیرمؤدبانه و باوری نامعقول روبه‌رو هستیم. دستنویس «آداب‌النسوان» که در کتابخانه برلین نگهداری می‌شود و نسخه چندصفحه‌ای «اصناف زنان» که به غلط به ابن سینا منسوب و در کتابخانه دانشگاه تهران است، از همین نمونه است. مجموعه نظم و نثر حاضر، آمیزه‌ای از باورها، رسوم اجتماعی و آموزه‌های قراردادی است و اگرچه به دوره خاصی از تاریخ ایران در فاصله سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳ هجری قمری تعلق دارد، به لحاظ اندیشگی محصول همان دوره نیست. تداوم و استمرار فرهنگ قومی، جامعه مردمحور، دو قطب متضاد جنسیتی نیک و بد، وجود جامعه طبقاتی، غریزه طبیعی تعصب و تسلط مردانه و علل و عوامل ناشناخته دیگر، سبب‌ساز شکل‌گرفتن چنین مفاهیمی در ادبیات شفاهی و کتبی شده است و هدف از تصحیح و گردآوری آنها در مجموعه حاضر، شناخت ریشه‌های تاریخی هویت زن ایرانی، جایگاه زن در جامعه و فراهم‌آوردن مرجعی بی‌طرفانه و مستند در مطالعات زنان است.

مجموعه حاضر ۸ رساله یا متن مستقل است که نوع چیدمان آنها برحسب ترتیب تاریخی است. نخستین متن در دوره صفویه و آخرین متن در دوره ناصرالدین شاه قاجار نوشته شده است که هر دو نقطه عطفی در تاریخ سیاسی - اجتماعی، ادبی ایران بوده‌اند. این مجموعه به لحاظ موضوعی در سه زیرگروه طبقه‌بندی شده است: ۱. متون

دوازده هشت رساله در بیان احوال زنان

ارشادی - تعلیمی. ۲. مکر زنان. ۳. متون تعلیمی اندرزی جدید. بُن مایه چهار متن - «سلوک النساء»، «مناقب النساء»، «در بیان تأدیب زنان» و «در بیان احوال زنان» در زیرگروه ۱ قرار می‌گیرد. بُن مایه سه متن - «حکایت بی‌وفایی زنان»، «حکایت ندریستن زن قاضی و زن شحنه و زن محتسب (مکر زنان)»، و «در مذمت زنان» در زیرگروه ۲ و بُن مایه متن آخر این مجموعه که متأخرتر از دیگر متون است یعنی «آداب معاشرت نسوان» در زیر گروه ۳ طبقه‌بندی می‌شود.

گروه اول، متونی ارشادی - تعلیمی است که زنان را به اجرای احکام و اعمال شرعی توصیه می‌کردند و بهترین راه برای پرهیز از گناه را ترساندن زنان از عقوبت آخرت می‌دانستند. «سلوک النساء» متنی است که یکی از علمای حدیث در قرن دهم آن را نوشته و گردآوری احادیثی درباره حقوق، آداب شرعی و گناهان زن و توضیح و تفسیر آنها است. مؤلف، ضمن شرح و تأویل هر حدیثی، دیدگاه خود را که نشان از حوزه جغرافیایی و دوره‌ای خاص دارد، بیان می‌کند و ضمن برشمردن گناه و معصیت، زنان را از انجام دادن آنها برحذر می‌دارد. تأثیرپذیری مؤلف از عقاید و نوشته‌های امام محمد غزالی در این متن مشهود است. «مناقب النساء» دیدگاه‌های مردی روحانی است که وظایف زنان مؤمن را به آنها گوشزد و آنها را به اجرای احکام راهنمایی می‌کند. متن «در بیان تأدیب زنان»، به زنان گناهکار و نوع مجازات آنها در دوزخ اشاره دارد. توصیف دوزخ در این متن بی‌شباهت به ارداویراف‌نامه و کمدی الهی دانته نیست و نوع مکافات‌ها هم مشابه است. تصاویر توصیف‌شده در این متن بسیار تأثیرگذار و غریب است. متن دیگر - «در بیان احوال زنان» - مجموعه‌ای از احادیث درباره زنان نیک و بد و ثواب و گناه آنها است و مؤلف هم دیدگاه‌های خود را بر آنها افزوده است.

نویسندگان این متن‌ها به کمک احادیث و گفته‌های بزرگان دین، زنان را نخست به انجام امور دینی تشویق کرده، سپس با تأویل احادیث، آنها را به انجام کارهای خانه در جهت رفاه خانواده، نگاه داشتن در خانه و دوری از معاشرت با زنان دیگر و خدمت به مرد و جلب رضایت او وادار می‌کردند.

گروه دوم، ادبیات مکر زنان است که در ادبیات کهن فارسی پیشینه‌ای دراز دارد و خاستگاه آن در پرده‌ای از ابهام است. بخشی از میراث نوشتاری و شفاهی ما به موضوع زن نیک و بد اختصاص دارد که می‌توان آنها را حاصل باورهای کهن قومی و پندار گذشتگان و نشان‌دهنده فرهنگ ایرانی دانست. اگرچه توجه به موضوع زن خاص حوزه جغرافیایی و فرهنگی ایران نیست و در ادبیات ملت‌های دیگر هم وجود دارد و حتی از ضرب‌المثل‌های مشابه اقوام مختلف هم می‌توان شباهت نگرش بدبینانه به زن را استنباط کرد، به صراحت نمی‌توان پیشینه چنین پندارها و نگرش‌هایی را متعلق به حوزه جغرافیایی خاصی دانست. شاید بتوان عواملی چون تاریخ، جغرافیا، فرهنگ، سنت‌های بومی و جوامع طبقاتی را در پیدایش این نوع نگاه مؤثر دانست. با وجود این همیشه سؤالی مطرح است و آن اینکه این نوع از ادبیات زاییده چه نوع بینشی است. عامل اصلی پیدایش آن، رفتاری طبیعی و ذاتی یا نقشی اجتماعی است؟ شاید پاسخ یک کلمه باشد اما نگرش علمی نمی‌تواند آن را بپذیرد و پرسش‌های عمیق‌تری را در این رابطه پیش می‌کشد و آن اینکه چگونه انسان در شرایط محیطی خاص، رفتاری ویژه دارد که بر حسب نوع زن، نقش طبیعی و اکتسابی، عوامل درونی و بیرونی و ده‌ها عامل دیگر تغییر می‌کند. در این بحث سخن از نقش جنسی (زیست‌شناسی) نیست؛ سخن از نقش جنسیتی (اجتماعی) است که محصول قراردادهای اجتماعی، قواعد عرفی و تفکرات و انتظارات جامعه است و در هر فرهنگی برحسب سنت‌ها و نظام‌ها تغییر می‌کند. سخن از مکر زنان است. مکر چیست؟ چگونه آن را معنی کنیم؟ توصیفی با باری منفی است یا تهمت؟ خدعه و فریب است یا دو نوع است: مکر پسندیده که در آن قصد خیر باشد و مکر ناپسند که در آن قصد شر باشد (اقرب الموارد)؟ چاره جویی در برابر تقدیرگرایی است؟ یا راه حلی هوشمندانه در برابر زور و خشم و ستیز؟ تدبیر و هوش و خرد زنانه است که راه‌های مسالمت‌آمیز را ترجیح می‌دهد؟ یا واکنش زیرکانه زن در برابر قدرت مردانه است؟

باینکه شواهدی در دست است که نگاه بدبینانه به زن، چندفرهنگی است و خاستگاه

مشخصی ندارد، ممکن است تأثیر افکار مانویان یا ادبیات و فرهنگ هند یا جامعه‌ای که از زن انتظاری دیگر داشته یا عوامل ناشناخته دیگر در پیدایش این بُن‌مایه مؤثر بوده است. در ادبیات کلاسیک فارسی، کتاب‌های فراوانی با این مضمون نوشته شده است: سندبادنامه ظهیری سمرقندی، بدایع‌الوقایع واصفی، بختیارنامه، نه منظر، طوطی‌نامه، سندبادنامه منظوم عضد یزدی، جوامع‌الحکایات عوفی، کلیله و دمنه، هزارویکشب، حیل‌النساء، مکرالنساء، ... و حتی به استناد داستان «مردی که کتاب مکر زنان جمع کرده بود و به مکر زنان گرفتار شد»، تعداد این کتاب‌ها چنان زیاد بود که:

بدوگفت ای خواجه این بار کیست	ز جنسی که باید در این بار چیست
جگر خسته آهسته دادش جواب	دلش پر ز آب و درونش خراب
که چندین کتاب است مضمون آن	همه مکر و تزویر و کید زنان

(عضد یزدی، ۱۳۸۰: ۲۲۸)

شاید یکی از ساده‌ترین دلایل این موضوع، محدودیت زنان در آموختن خط بوده است:

نشاید زنان را میاموز خط	که سهوالقلم می‌کنی و غلط
که هر زن که او نامه گیرد به دست	قلم‌های دستش بسباید شکست

(همان، ص ۳۶)

طبیعی است زن در جامعه‌ای که امکان دانش آموختن برای او فراهم نبود، آگاهی کمتری نیز داشته باشد؛ اما او با خردمندی و هوشیاری در برابر محدودیت‌های اعمال شده، واکنشی از سر تدبیر و خرد داشته که به نظر غیرمعمول بوده و مردان متحیر را بر آن می‌داشته که عکس‌العمل‌های غریب زنانه را بد بشمارند و به نام مکر در نکوهش آنها کتاب بنویسند.

فراوانی این بُن‌مایه در ادب فارسی واقعیتهای انکارناپذیر است؛ که چرایی آن به پژوهش گسترده‌ای در زمینه جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ادبیات نیاز دارد.

سه متن در مجموعه حاضر با بُن‌مایه مکر زنان نوشته شده است: ۱. «حکایت بی‌وفایی زنان» که حکایتی آشنا از مکر زن است و برگرفته از سیاستنامه و جوامع‌الحکایات که

مقدمه پانزده

حتی درمثنیات فاضل جمی هم آمده است؛ ۲. «حکایت نذرستن زن قاضی و زن شحنه و زن محتسب» یا به استناد نسخه دیگرش: «مکر زنان» متعلق به سده ۱۱ قمری که حکایاتی منظوم بر اساس قصه‌ها و حکایات مکر زن در سندبادنامه منثور اثر ظهیری سمرقندی و جوامع‌الحکایات عوفی است؛ ۳. «در مذمت زنان» بحر طویلی سروده شده در نیمه سده ۱۳ قمری با همان بُن‌مایه بی‌وفایی، مذمت و مکر زن، برگرفته از جوامع‌الحکایات عوفی، است.

گروه سوم، متنی تعلیمی - اندرزی است با مضمونی جدید در آموزش آداب جدید معاشرت به زنان. در این نوع تعلیم، نویسنده با دیدگاهی متناقض که آمیزه‌ای از سنت و تجدد است، گاه دستورهایی غریب می‌دهد. از سویی، سخت‌سنتی است و پندهای تربیتی غزالی را تکرار می‌کند و از سوی دیگر با گرایش به الگوهای جدید غربی خواهان تغییر ظاهری زن است. این نوع نوشته در زمانه تسلط فرهنگ سنتی معمول نبود و نخستین نوشته در موضوع آداب تعلیم و تربیت جدید به زنان است. نویسنده با هدفی خیرخواهانه احتمالاً حوالی سال ۱۲۷۸ قمری و در دوره ناصرالدین‌شاه قاجار آن را نوشته است و احتمال می‌رود نویسنده این رساله خانلر میرزا احتشام‌الدوله باشد. بعدها ایسن متن را فردی ناشناس و محمدحسن میرزا معتضدالدوله و میرزا محمدعلی بن علی نقی خان جوپاری با انشا و عنوانی متفاوت فصل‌بندی کرده و تغییراتی در آن داده‌اند. «تأدیبات النسوان»، «تأدیبات النساء» و «رساله در احوال و رفتار خواتین زنان»، روایاتی متفاوت از یک نوشته‌اند؛ که اگر این متن به طور مستقل نقد شود، رساله‌ای واپسگرا و تحقیرکننده است، اما اگر همین متن با ادبیات تعلیمی پیشین مقایسه شود، بی‌گمان خواننده واقع‌بین به نتیجه مذکور نخواهد رسید.

سیر تحول موضوع و مفاهیم تعلیمی که محصول تحولات تاریخی و نیازهای اجتماعی است، بینش کلی درباره جنسیت، دگرگونی تعلیمات تربیتی از نگاه مقلدان نویسنده حلیه‌المتقین تا نگاه نویسنده آداب معاشرت نسوان خانلر میرزا احتشام‌الدوله، تصویر زندگی مردم، طرز تفکر، نگاه جامعه به زن، عقاید، ویژگی رفتاری زن و مرد، سیر تحول

زندگی زن ایرانی از انکار و ترهیب تا آموزش و تحول هویت زن ایرانی از موجودی ذهنی به شخصیتی عینی و از زن مکار و حيله گر تا انسانی واقعی با صفات خوب و بد از این رساله‌ها قابل استنباط است. افزون بر این، می‌توان در بررسی این متون، تحول ساختار نثر فارسی از نثر دوره بازگشت تا نثر ساده دوره قاجاریه را شناخت و تحول ذهنیت و نگاه نویسندگان این متون از نگاه باثبات سنتی اواخر دوره صفویه به نگاه بی‌ثبات و گریزان از سنت اواخر دوره قاجاریه را در لایه‌های این متون دید.

برای بررسی دقیق‌تر بایسته است هر رساله را در بستر تاریخی آن و زمان پیدایش اثر ارزیابی کرد و شرایط تاریخی، سیاسی، ادبی و اندیشگی زمان نوشتن این متن‌ها را شناخت. این متون، آئینه‌ای از تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تفکر حاکم بر جامعه ایران در فاصله سال‌های ۱۰۰۰ تا ۱۳۱۳ هجری قمری - یعنی دوره پادشاهان صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه - است. بی‌گمان اشاره به تاریخ سیاسی، خواننده را در آن فضا قرار می‌دهد تا استنباطی دقیق‌تر از این متون داشته باشد.

پادشاهان صفوی از سال ۹۰۷ ه.ق. / ۱۵۰۲ م. تا ۱۱۴۸ ه.ق. / ۱۷۳۶ م. بر ایران سلطنت کردند. شاه اسماعیل - نخستین پادشاه این سلسله - فاتح کشوری آشفته و جنگ‌زده بود که با شجاعت و درایت دست ترکمانان، تیموریان و ازبکان را کوتاه کرد و در طول سلطنت ۲۳ ساله خود برای وحدت ملی و تمامیت فرهنگی ایران کوشید. کاردانی او و شاه‌عباس، به اتحاد سیاسی کشور و مطیع کردن حاکمان محلی و امیران مستقل و ایجاد یک حکومت مرکزی و رسمی شدن مذهب تشیع به‌عنوان عامل مهم وحدت ملی منجر شد. در دوره شاه‌عباس، ایران به اوج قدرت سیاسی رسید و تحولی در نظام تسلیحاتی و روابط ایران و اروپا به وجود آمد و کشور به‌لحاظ استقلال سیاسی و قدرت اقتصادی و نظامی در اوج بود. برخلاف این دو پادشاه مقتدر، پادشاهان دیگر سلسله صفوی اقتدار چندانی نداشتند؛ بنابراین، پس از مرگ شاه‌عباس و در زمان سلطنت جانشینان او، کشور به‌لحاظ سیاسی و اقتصادی و به‌سبب جنگ‌های داخلی و خارجی، تعصبات مذهبی، سرکوب قیام‌های محلی، سیاست غلط مالیاتی، بی‌کفایتی

پادشاهانی چون شاه سلطان حسین، چنان ضعیف و دچار انحطاط شد که در ۱۱۳۵ ه.ق. اصفهان پس از ۷ ماه محاصره به دست محمود افغان سقوط کرد. در پی آن جنگ و خونریزی و ناتوانی دولت، قحطی و گرسنگی پیش آمد. سحر و جادو و خرافه بر همه امور تسلط داشت و مردم به آن امید بسته بودند. محیط فرهنگی مناسبی برای رشد اندیشه و علم و ادبیات وجود نداشت. بعضی از شاعران به هند مهاجرت کردند و محیط برای پیدایش ادبیاتی مترقی مناسب نبود. شاعران برای فرار از واقعیت، خیالپردازی کردند و نویسندگان مدح و خرافه نوشتند. پس از رویدادهایی که به ضعف دولت صفوی انجامید، نادرقلی که سردار سپاه شاه تهماسب صفوی بود، با غیرت و مردانگی توانست افغان‌ها را شکست دهد و در جنگ با عثمانی، آن بخش از خاک تصاحب شده ایران را پس بگیرد. شاه تهماسب به سبب همین شجاعت‌ها حکومت بخش شمال و غرب کشور و خراسان را به همراه تاجی جواهرنشان به او داد و خواهرش راضیه خانم را به عقد نادر درآورد و خواهر دیگرش فاطمه سلطان بیگم را برای پسر بزرگ نادر (رضاقلی میرزا) عقد کرد. نادرقلی در ۲۳ ربیع الاول ۱۱۴۲ ه.ق. اصفهان را تصرف کرد و در سال ۱۱۴۸ ه.ق. رسماً دولت صفویه را منقرض و خود به نام نادرشاه افشار تاجگذاری کرد و مقتدرانه در مقابل دشمنان ایران ایستادگی کرد. سرکوب افغان‌ها و ترک‌های مهاجم عثمانی، لشکرکشی به هند و فتح دهلی و پیروزی‌های سیاسی به دست آمده توسط او و افزون بر همه اینها تغییر در فضای آمیخته به تعصب و خرافات دوره صفویه، از اقدامات مهم او در آغاز سلطنت بود؛ اما ضعف اقتصادی ناشی از جنگ‌ها، سیاست سرکوب، و دریافت مالیات ناعادلانه، نارضایتی مردم را تشدید کرد و شورش‌هایی را سبب شد که نادرشاه بی‌رحمانه با قتل عام و کور کردن مردم به آنها پاسخ داد و خونریزی و سنگدلی را به اوج خود رساند تا عده‌ای سر به طغیان گذاشته، به تاوان جنایت‌هایش در سال ۱۱۶۰ ه.ق. او را کشتند و به سلطنت ۱۲ ساله او خاتمه دادند. اگرچه پس از او چند تن دیگر از این خاندان چند سالی حاکم محلی خراسان بودند ولی اقتدار چندانی نداشتند. محیط فرهنگی مناسبی وجود نداشت و اثر ادبی مهمی در این دوره خلق نشد.

کریم‌خان زند - سردار سپاه شاه اسماعیل سوم و عضو فعال سپاه نادر که مردی مبارز و وطن پرست بود - سلسله افشاریه را در ۱۱۶۲ ه. ق. از اعتبار انداخت و در ۱۱۶۳ ه. ق. سلسله زندیه را بنیان گذاشت. او که به نوشته رستم‌الحکما «معمار ایران ویران» بود، با ایجاد امنیت سیاسی و برقراری آرامش، سی سال بر سراسر ایران سلطنت کرد. کریم‌خان خردمندی ضدخرافات بود و درپس استقلال سیاسی و ثبات اقتصادی و از بین بردن فساد به آبادانی شهرها به خصوص پایتخت اش شیراز پرداخت. در تاریخ‌ها از عدل او بسیار گفته‌اند. پس از او هفت نفر دیگر از خویشاوندانش تا سال ۱۲۰۹ ه. ق. در بخشی از ایران حکومت کردند که هیچ یک قدرت چندانی نداشتند.

در دوره‌های یادشده به سبب بی‌ثباتی سیاسی و تغییر پادشاهان و حاکمان، و وضعیت بد اقتصادی در پی جنگ‌های ناحیه‌ای، ایران به سرزمینی آشوب‌زده تبدیل شده بود که وضعیت عمومی به صورت ادواری تغییر می‌کرد. طبیعی است چنین فضایی، هنر آفرین و هنرمندپرور نبود. نظم و نثر درخشانی در این دوره نوشته نشد؛ اما پیشرفت هنر در رشته‌های معماری و خط و نقاشی، آن هم در دوره‌هایی خاص چون دوره شاه عباس صفوی و کریم‌خان زند چشمگیر بود. پس از مرگ کریم‌خان زند، آقامحمدخان قاجار، ایالات شمالی و مرکزی ایران را فتح و در ۱۲۱۰ ه. ق. تاجگذاری کرد و با اقتدار بر اوضاع آشفته ایران تسلط یافت؛ اما مدت پادشاهی او یک سال بیشتر نبود، زیرا به سبب خشونت و ظلم به دست چند ملازم خود در ۱۲۱۱ ه. ق. کشته شد.

پس از مرگ آقامحمدخان و در دوره فتحعلی شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ه. ق.)، تجاوز روسیه به خاک ایران، جنگ‌های ناخواسته، ازدست رفتن بخشی از خاک ایران، عهدنامه گلستان و ترکمان‌چای به نفع روسیه، کشور را روز به روز ناتوان‌تر و ضعیف‌تر کرد. در دوره محمدشاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ه. ق.) فقر اقتصادی ناشی از جنگ‌های قبلی بیشتر خود را نشان داد. هرات به خواست انگلیس از ایران جدا شد. صدراعظم آگاه و باتدبیری چون قائم‌مقام ناعادلانه کشته شد و حاج میرزا آقاسی به جای او منصوب شد. قیام آقاخان محلاتی - رئیس فرقه اسماعیلیه و باب - در این زمان اتفاق افتاد. پس از او و

مقدمه نوزده

در آغاز حکومت ناصرالدین شاه (۱۳۱۳ - ۱۲۶۴ ه. ق.) میرزاتقی خان امیرکبیر صدراعظم اصلاحاتی انجام داد، که با کشته شدن او به دستور شاه و در واقع بدخواهان او، اصلاحات نیمه کاره رها شد. در دوره ناصری، روسیه و انگلیس بر سر گرفتن امتیاز و دخالت در اوضاع کشور رقابت می‌کردند. خرابی و فساد و ظلم هر روز بیشتر و اقتصاد کشور ضعیف‌تر می‌شد. ناصرالدین شاه و درباریان سه بار به فرنگ رفتند و هزینه این سفرها را با شرایطی ناعادلانه به وام از بیگانگان گرفتند. اصلاح‌طلبان و روشنفکران، به حکومت استبدادی اعتراض کردند و سنت‌گرایان و مدافعان حکومتی به مقابله برخاستند. این گونه چالش‌ها در فضای ایران آن روز، جامعه سنتی را از یکپارچگی درآورد و ایران به مرحله تازه‌ای قدم گذاشت. ادبیات در آغاز دوره قاجاریه، به ویژه دوره فتحعلی شاه، دوره شاعران مداح و انجمن‌های ادبی دریاری، از رونق افتادن سبک هندی و دوره بازگشت نظم و نثر به سبک قدیم بود. تغییرات اندکی که در اوضاع اجتماعی - فرهنگی دوره ناصری به وجود آمد، بر ادبیات نیز تأثیر گذاشت، سبک نثر رو به ساده‌نویسی گذاشت و شعر مدحی از رونق افتاد و مضمون‌های شعر تغییر کرد. تفاوت نگرش و سبک نگارش نخستین و آخرین رساله از این مجموعه نشان‌دهنده تغییراتی است که در طول سه قرن در اوضاع سیاسی - اجتماعی - فرهنگی ایران بوجود آمد و بر ادبیات تأثیر گذاشت و زمینه را برای تحولات دوره مشروطه فراهم کرد. اشاره به تاریخ سیاسی و انعکاس آن اوضاع فلاکت‌بار در ادبیات، از زمینه‌ای مناسب برای نگارش ادبیاتی تحکمی - تریبی حکایت دارد که با دیدگاهی تنگ‌نظرانه و رویکردی مستبدانه و با رکیک‌ترین و مستهجن‌ترین واژگان، زنان را نواختند. اگرچه نمی‌توان اندیشه‌های زن‌ستیزانه و انبوه کتاب‌ها و دیدگاه‌ها را صرفاً زاییده تاریخ سیاسی دانست، بی‌گمان آمیزه شرایط سیاسی و تاریخی مناسب همراه با باورها، اعتقادات، سنت‌ها و فرهنگ هر سرزمینی، در پیدایش چنین نگرشی‌هایی مؤثر است. برای شناخت هرچه بیشتر دیدگاه‌های موجود در مجموعه حاضر، اشاره به پیشینه ادبیات تعلیمی - ارشادی در فرهنگ ایران ضروری به نظر می‌رسد.

اخلاق در نظر پیشینیان چگونه معنی می‌شد؟ اخلاق را دانش نیک و بد خُلق و خوی تعریف کرده‌اند. برخی آن را ذاتی، بعضی تجربی و گروهی حاصل اراده و اختیار انسانی دانسته‌اند. اما اعتقاد همگی بر آن است که اخلاق علم معاشرت با مردم است و در میان اغلب اقوام اصولی مشابه چون تشویق به اعمال پسندیده و رفتار نیکو و دوری از کردار و رفتار ناپسند دارد و هدف آن تهذیب نفس و ارادهٔ انسان به انجام کارهای خیری است که جامعه آن را درست یا نادرست دانسته است. به‌استناد آثار مکتوب، تربیت و تهذیب نفس در هر سرزمینی و با هر دینی وجود داشته است و دارد. در ایران نیز پیوند اخلاق و دین را در آثار مکتوب پیش از اسلام و پس از آن، بیش از هر موضوع دیگری به‌فراوانی شاهدیم. در آموزه‌های زردشت در اوستا و متون پهلوی تا آثار اخلاقی-اسلامی، اغلب مفاهیم اخلاقی مشابه و مضامین مشترک وجود دارد. این آثار که به‌صورت اندرزنامه‌ها، وصیت‌نامه‌ها و پندنامه‌ها از دورهٔ ساسانیان و سده‌های آغازین هجری باقی مانده، نشان‌دهندهٔ علاقهٔ ایرانیان به موضوع اخلاق، جامعه‌ای سالم و فرهنگی اخلاقی است. رواج سخنان حکمت‌آمیز و اندرزهای اخلاقی، یکی از مشخصه‌های فرهنگی ایران‌زمین است که به نوع حکومت و نظام اجتماعی آن نیز بستگی دارد. پیشینهٔ ادبیات اخلاقی-اندرزی فارسی، به متون بازمانده از فارسی میانه می‌رسد که به‌صورت گفتارهایی حکیمانه و پندهای اخلاقی و بایدها و نبایدها توسط خردمندان برای آگاهی دیگران مکتوب شده است که از آن جمله می‌توان به اندرز آذرباد مهرسپندان (۳۰۹ میلادی)، اندرز اوشنر داناک، اندرز پیشینگان، اندرز خسرو کواتان، اندرز بُخت‌آفرید، اندرز داناکان مزدیسنان، اندرز دستوران اوه دینان، اندرز وهزات فرخ پیروز، اندرز آذر فرنیغ فرخ‌زادان، پندنامه بزرگمهر، پندنامک زرتشت،... اشاره کرد.

در سده‌های نخستین اسلامی و در دورهٔ انتقال فرهنگ ایرانی به اسلامی، این‌گونه نوشته‌های اخلاقی به‌منظور حفظ و ماندگاری و تأثیر گذاشتن بر قوم غالب به‌نام ادب و حکمت ایرانی ترجمه شد و مورد استقبال قرار گرفت. ابن مقفع در ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر، بسیاری از این اصول اخلاقی و سخنان قصار پندآمیز را به زیبایی حفظ کرد.

مقدمه بیست و یک

این مسکویه در جاویدان‌خرد، مجموعهٔ ارزنده‌ای از حکمت و اخلاق را گردآورد و بعضی از کتاب‌های پهلوی به همان صورت مستقل به عربی ترجمه شد، چون کتاب‌المسائل منسوب به خسرو انوشیروان، آداب بزرجمهر، مواعظ آذرباد، خطابه‌انوشیروان که در ادبیات عربی و اسلامی مورد توجه قرار گرفت و آداب اخلاقی - تربیتی ایرانیان در فرهنگ کشورهای مسلط ماندگار شد.

بنابراین، در بیشتر آثار مکتوب ادب فارسی که از سده‌های نخستین هجری باقی مانده‌است، مضامین اخلاقی، اندرزی، و تعلیمی وجود دارد که بسته به شرایط تاریخی، سیاسی، دینی و اجتماعی در طول سده‌ها اندک تغییری کرده و با موضوع‌های دیگری آمیخته، اما از آنجا که با مباحث دینی در تناقض نبوده، حفظ شده‌است. البته این نکته را نیز باید در نظر داشت که آن اصول اخلاقی که در متون مختلف ادبیات اخلاقی به آنها توصیه شده‌است، حاصل ذهنیت یک نویسنده نیست بلکه نتیجهٔ تجربه، جهان‌بینی و فرهنگ چندین نسل است که نشان‌دهندهٔ خواست و تلاش انسان در انجام کارهای عقلانی و کوشش بشر برای رسیدن به کمال است. اخلاق یا حکمت عملی بنا به نوشته‌ای:

آن بُود که از حال کنش ما آگاهی دهد و این را علم عملی خوانند زیرا که فایدهٔ وی آن است که بدانیم که ما را چه باید کردن تا کار این جهانی ما ساخته باشد و کار آن جهانی امیدوار بُود. علم عملی سه گونه است: علم تدبیر شهر، علم تدبیر خانه و علم تدبیر خود. (ابن سینا، ۱۳۱۵: ۶۸)

اخلاق یا حکمت عملی، به شیوهٔ اعمال ارادی فرد، خانواده و اجتماع نظر دارد و به تهذیب اخلاق فردی، تدبیر منزل و خانواده و به سیاست مُدُن یا کشورداری پرداخته‌است.

حکمت، دانش و دانایی انسان است. انسان خردمندگاه به چپستی هستی و جنبه‌های نظری جهان می‌پردازد و به جنبه‌های انفسی و حکمت علمی و امور دانستنی توجه می‌کند و فلسفه می‌نویسد. گاه انسان به مسائل عملی، اجتماعی و حقایق آفاقی و امور انجام‌دادنی نظر دارد که حاصل آن کتاب‌های فراوانی است که با این‌گونه مضامین نوشته

بیست و دو هشت رساله در بیان احوال زنان

شده است. پس از اسلام تا سده چهارم و پنجم قمری، کتاب‌های بسیاری با مضامین حکمت عملی و اخلاق نوشته شد تا انسان ایرانی را در زندگی فردی و اجتماعی‌اش راهنمایی کند؛ که به ترتیب تقدم تاریخی، به مشهورترین آنها، اشاره می‌شود:

ادب الصغیر و ادب الکبیر اثر ابن مقفع فیروزآبادی (۱۶۰-۱۴۲ ه. ق.)؛ التاج فی اخلاق الملوک از جاحظ بصری (۲۵۵-۱۶۰ ه. ق.)؛ عیون الاخبار، اثر ابن قتیبه دینوری (۲۷۶-۲۱۳ ه. ق.)؛ السعادة الاسعاد، اثر ابوالحسن عامری نیشابوری (ف ۳۸۱ ق.)؛ تهذیب الاخلاق و الحکمة الخالده (جاویدان خرد)، اثر ابن مسکویه (ف ۴۲۱ ق.)؛ کیمیای سعادت و نصیحة الملوک، نوشته امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۵۰ ه. ق.)؛ رسائل اخوان الصفا که مجموعه ۵۱ رساله است، نیز اخلاق ناصری و اخلاق محتشمی، از خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ ه. ق.)؛ لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق یا اخلاق جلالی، جلال‌الدین دوانی (۹۰۸-۸۳۰ ه. ق.)؛ اخلاق محسنی، اثر کاشفی (۹۱۰ ق.) و ... (دشتکی، ۱۳۸۶: ۳۰-۲۳)

سنت نگارش کتاب‌های اخلاقی - تعلیمی و اندرزی در فرهنگ ایران، بیشترین آثار را در این زمینه به صورت‌های مختلف به جا گذاشت، به نظم یا نثر یا آمیخته‌ای از هر دو، به شکل حکایت، افسانه، مثل، سخنان حکیمانه و در قالب مثنوی، قصیده، قطعه و غزل، و هرکسی با هر دانشی، ذوقی و سلیقه‌ای در این حیطة نوشتاری از خود به یادگار گذاشت. شاید یکی از انگیزه‌های نوشتن آثار تعلیمی - اخلاقی این بوده است که نویسندگان برای خیر و سعادت این دنیا و آن دنیا پندهای خود را مکتوب می‌کردند؛ چنان‌که میرزا ابوطالب زنجانی - مترجم طهارة الاعراق و تهذیب الاخلاق اثر ابن مسکویه - می‌نویسد:

امیدوار است که خدای قادر، نفع آن را تم و اشم و اعم فرموده، در روز رستخیز وسیله نجاتی برای این فقیر کثیرالتقصیر بسازد. مطالعه کنندگان که بهره‌مند می‌شوند، مرا از مشوبات جزیله بی‌بهره نمایند. (مسکویه ۱۳۷۵: ۲۶)

و نویسنده آداب معاشرت نسوان (ح ۱۳۰۰ ه. ق.) هم با طرز فکری مشابه در پایان کتاب نوشته است: «... و ألاً مرا یاد و به دعای خیر شادم سازند» (آخرین رساله همین مجموعه)

اما در رساله‌های متأخر، چون تأدیب‌النسوان (۱۳۱۳-۱۳۰۴ ه. ق.)، نویسنده توقع پاداش خیر از کسی ندارد و قصد او از نوشتن، اصلاح فرد به‌زعم خود بوده است. من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم / تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال. بی‌گمان عواملی، چون ساختار سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اعتقاد به تداوم سنت‌های قومی - نژادی در کمیت آثار اخلاقی و اندرزی مؤثر است؛ و از نظر گاهی دیگر، علت وجود این همه آثار مکتوب اخلاقی - تعلیمی را در ساختار فرهنگی استبدادی می‌توان جست‌وجو کرد.

در نظام سلسله مراتبی ایران طبیعی است که شخص صاحب قدرت خود رأساً به اندرز و آموزش اقدام کرده و جامعه اخلاق‌محور هم از آن استقبال و در نگهداری آن کوشش کرده است. شاید یکی از علت‌های ماندگاری ادبیات اندرزی و بسیاری متون باقی‌مانده در این موضوع این است که این نوع از ادبیات به عنوان ابزار اصلاح فرد و جامعه به کار می‌رفته و برای شخص نویسنده باعث حیثیت‌آوری، آبروفزایی و مہترمنشی می‌شده اما جامعه با انواع دیگر ادبیات چنین رفتاری نداشته، چنان‌که در اخلاق ناصری - یکی از ارزشمندترین کتاب‌های اخلاقی - آمده است: «زنان را از آموختن سوره یوسف منع باید کرد که استماع امثال آن قصه موجب انحراف ایشان باشد از قانون عفت.» (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۲۱۹). وقتی استبداد اخلاقی حاکم بر جامعه، قصه قرآنی را مجوز نمی‌دهد، چگونه غزل‌ها و قصه‌های عاشقانه مردمی را برمی‌تابد؟ و شاید به دنبال راهی و دلیلی برای موجه جلوه دادن آن همه آثار غنایی و داستان‌های عشقی، پوشش عرفان‌گزینۀ شایسته‌ای بود تا غزل‌های زیبای عاشقانه فارسی را نگاه دارد. به هر ترتیب، مضامین اخلاقی با هدف اصلاح فرد و جامعه در هر دوره‌ای به شکلی درآمده است و حکمای خردمند به هر صورتی که توانسته‌اند، پیام خود را به‌یادگار گذاشته‌اند.

در نگاهی به سیر تحول اخلاق و مفاهیم تعلیمی ادب فارسی و ارزیابی صورت‌ها و گرایش‌های مختلف آن، شاید بتوان علت ماندگاری و کمیت فراوان آثار اخلاقی را در تغییر شکل‌ها و تغییر جهت‌های آن دانست. این آموزه‌ها نخست صورت اندرزه‌های

بیست و چهار هشت رساله در بیان احوال زنان

حکیمانه و کلمات قصار داشته است، چون ادب‌الکبیر و ادب‌الصغیر و جاویدان‌خرد؛ حتی به صورت ابیاتی پراکنده به شعر حماسی راه یافته است که شاهنامه و گرشاسب‌نامه، نمونه ارزنده‌ای از منظر حکمت و تربیت‌اند. در دوره‌هایی از تاریخ، تعلیمات تربیتی و آموزش‌های اخلاقی به صورت مستقیم و در قالب نصیحت به فرزند، اندرز به پادشاه و دیگران و در آداب رفتار با دوستان و دشمنان و روش زندگی و آداب زن خواستن، تجارت، عشق‌ورزیدن، محاوره و محاربه،... بود که قابوسنامه، سیرالملوک یا سیاستنامه، انیس‌الناس، اخلاق‌ناصری و نصیحة‌الملوک،... از این نوع است. گاهی پیام‌های اندرزی نه به صورت مستقیم بلکه به صورت تمثیل و در لایه‌ای از قصه و حکایت در مجموعه‌های داستانی چون کلیله و دمنه، سندبادنامه و جوامع‌الحکایات،... آمده است. از سده ۶ قمری، اخلاق رنگ عرفانی به خود گرفت و مثنوی معنوی و مخزن‌الاسرار و به نوعی دیگر گلستان و بوستان آفریده شد. در سده ۱۰ قمری، اخلاق با فقه اسلامی در آمیخت و هدف نهایی آن، رستگاری فرد در جهان آخرت بود و هر عمل این جهانی به قصد ثواب و نزدیکی به خداوند و پاداش آن جهانی انجام می‌شد. بهترین نمونه این نگرش بحارالانوار و حلیه‌المتقین است. در دوره قاجاریه، نوشته‌های تعلیمی، اندرزی و اخلاقی، آرام آرام رنگ سنتی خود را از دست داد و بیشتر به آداب ظاهری معاشرت تبدیل شد.

به هر ترتیب، ادبیات اخلاقی - تعلیمی - اندرزی، راهی به درازای ۱۲ قرن را پیمود: گاه در اوج بود و چون ورق زر خریدار داشت و زمانی به سبب تغییر در ارزش‌های اخلاقی با طرفدارانی اندک سیر نزولی را پیمود تا در دوره مشروطه که به سبب دگرگونی شرایط سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و تغییر نگرش، ارزش چنین نوشته‌هایی به یکباره سقوط کرد و ادبیات ارشادی جای خود را به ادبیات اجتماعی - سیاسی و بعدها در دوره حاضر به ادبیات مدرن و ناب داد. نکته قابل توجه در این روند، تغییر در بافت سنتی جامعه و طبیعتاً دیدگاه سلسله‌مراتبی است که انسان خردگرای آگاه امروزی خود را نیازمند مهتری نمی‌داند تا او را نصیحت کند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که در جوامع استبدادی که انتقاد و اعتراض به صورت صریح در آن امکان‌پذیر نبود،

مقدمه بیست و پنج

خردمندان قوم سخنان خود را از زبان حیوانات یا به صورت نصیحت به فرزند یا در حکم وصیت‌نامه می‌نوشتند.

ویژگی کتاب‌هایی که در زمینه ادبیات تعلیمی - اخلاقی نوشته شده، برجسته‌بودن موضوع و هدف پیام، مضامین مشابه، انشای متفاوت و روش یکسان آنها است. موضوع زن، یکی از مضامین مشترک در اغلب کتاب‌های تعلیمی - ارشادی است، جز موارد نادری چون ادب‌الکبیر، مکارم‌الاخلاق، معراج‌السعادة و گشایش‌نامه که در آنها درباره زن مطلبی نوشته نشده است. بنابراین، برای شناخت جایگاه و نقش زن در فرهنگ ایران و تصویر کلی زن در فرهنگ سنتی، ضروری است با تورقی در چند اثر اخلاقی - تعلیمی تأثیرگذار از سده‌های مختلف، آئینه را شفاف‌تر ببینیم. کتاب السعادة والاسعاد اثر ابوالحسن عامری نیشابوری (ف ۳۸۱ ه. ق.) یکی از قدیمی‌ترین متون اخلاقی است که در آن به حقوق زن و مرد نسبت به یکدیگر اشاره شده است. (عامری، ۱۳۳۶: ۳۸۸)

ابن سینا (۴۲۸ - ۳۷۰ ه. ق.) نیز یکی از نخستین کسانی است که در حکمت عملی، اعتقادات خود را بیان داشته و در رساله «تدبیر منزل» به مباحثی چون «سیاست مرد نسبت به زن» و «اوصاف بهترین زنان» پرداخته است: «زن شایسته و نیکو، شریک مرد است در ملکش و قیم اوست در مالش و جانشین وی است در خانه‌اش و امین وی است در پرورش و تربیت فرزندان» و «بهترین زن‌ها را زنی می‌داند که خردمند، دیندار، باشرم، زیرک و بافطنت و مطیع و... باشد و زبان دراز نباشد؛ و اصول سیاست رفتار مرد با زن را در سه چیز می‌داند. «هیبت، کرامت و مشغول‌خاطر ساختن زن». (نجفی زنجانی، ۱۳۱۹: ۴۱-۳۷).

از آثار دیگر اخلاقی - ادبی، کتاب تعلیمی قابوسنامه است. قابوسنامه، اثر ارزشمند عنصرالمعالی کیکاوس (? - ۴۶۲ ه. ق.) در چهل و چهار باب با هدف تعلیم و تربیت جوانان نوشته شده است. شیوه تربیتی او، اعتدال و برخورد عاقلانه با مسائل زندگی است؛ پندهای او، آینه‌ای است که جامعه و فضای ایران را در سده پنجم قمری نشان می‌دهد. در باب بیست و ششم «اندر آیین زن‌خواستن» - باورهای خود را درباره زن، این گونه بیان می‌کند:

بیست و شش هشت رساله در بیان احوال زنان

«و چون زن خواستی ای پسر، حرمت خود را نیکو دار. اگر چند چیز عزیز است، از زن و فرزند خود دریغ مدار اما از زن به صلاح، فرمانبردار و مهربان و...، اما چون زن کنی، طلب مال زن مکن و طلب غایت نیکویی زن مکن که به نیکویی معشوقه گیرند. زن پاک‌روی و پاک‌دین باید و کدبانو و شوی‌دوست و پارسا و شرمناک و کوتاه‌دست و کوتاه‌زبان و چیزنگاه‌دارنده باید که باشد تا نیک بُود. و هیچ خادم را در خانه زنان راه مده و اگرچه سیاه و ساده باشد مگر سیاهی زشت و پیر و ممسوخ بُود و شرط غیرت نگاه دار و مرد بی غیرت را به مرد مدار که هرکه را غیرت نباشد، وی را دین نباشد.

(عنصرالمعالی، ۱۳۵۳: ۱۴۶-۱۴۴)

نویسنده دیگری که در زمینه ادبیات تعلیمی و اخلاقی طرفداران زیادی دارد امام محمد غزالی (۵۵۲ - ۴۲۹ ه. ق.) است که از عالمان دینی زمان خود بود و نویسندگان بعد از او آرا و عقاید او را تکرار و تقلید کرده‌اند. او نصیحة‌الملوک را در هفت باب نوشت که باب هفتم آن «اندر صفت زنان و خیر و شر ایشان» است. نویسنده نخست به یکی از فرموده‌های پیغمبر (ص) اشاره می‌کند که «خجسته‌ترین و به‌برکت‌ترین زن آن است که زاینده بُود و بر روی نیکوتر بُود و به کابین سبک‌تر بود و فرمود تا توانی زن آزاد‌گزين که ایشان پاکیزه‌تر باشند و مبارک‌تر»؛ سپس در قالب چند حکایت و حکمت، عقاید خود را بیان می‌کند، چون: «معلمی دختری را دبیری می‌آموخت. حکیمی پیش او درآمد و گفت: ای معلم، بدی را بدی می‌آموزی»؛ آنگاه به ۱۸ عقوبت که خاص زنان است، اشاره می‌کند چون قاعدگی، زادن، کمی میراث، در خانه بودن، سرپوشیده بودن، اجازه‌نداشتن برای جنگ و نماز عید و آدینه و جنازه و از فضل یک بهره داشتن و... در بخشی دیگر از این کتاب، در «ذکر سیرت و خوی زنان» می‌نویسد:

بدان که جملگی زنان برده‌گونه است و خوی هر یک به صفت چیزی از حیوانات مانده است، یکی

چون خوک، دوم چون گبی (میمون)، سه دیگر چون سگ، چهارم چون مار...

و در تفسیر آن می‌نویسد:

آنکه به خوی سگ ماند، آن است که هر وقتی شوی با وی سخن گوید، بر وی اندر جهد و بانگ برو زند و جنگ کند مانند سگ و... زنی که خوی گوسفند دارد، مبارک بود، همچون گوسفند که اندر همه

مقدمه بیست و هفت

چیزهای وی منفعت یابی... (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۸۷-۲۶۱)

اما کتاب اخلاقی دیگر غزالی، کیمیای سعادت است که در چهار رکن نوشته است: در عبادات، معاملات، مهلکات و در منجیات. رکن دوم کتاب، ۱۰ اصل دارد که اصل دوم آن در آداب، آفات و فواید نکاح است. نویسنده این اصل را با «حق شوی بر زن» چنین به پایان می‌برد

حق مرد بر زن عظیم‌تر است که وی به حقیقت بنده مرد است و در خبر است که اگر سجود کردن جز خدای را روا بودی زنان را سجود فرمودندی در پیش مردان... (غزالی، ۱۳۷۴: ج ۱، ص ۳۲۳-۳۰۱)

غزالی نظر دیگری هم دارد:

در خبر است که زنان را از ضعف و عورت آفریده‌اند. داروی ضعف ایشان خاموشی است و داروی عورت ایشان، خانه بر ایشان زندان کردن است. (همان، ج ۱، ص ۳۱۴)

یکی دیگر از کتاب‌های تربیتی قابل ذکر که فصلی درباره زنان دارد، سیاستنامه (سیرالملوک) اثر خواجه نظام‌الملک (۴۸۵-۴۰۸ ه. ق.) - وزیر آلبارسلان و ملک‌شاه سلجوقی - است. کتابی است در پنجاه فصل با حکایات اخلاقی و تاریخی؛ که فصل چهل و دوم آن - «اندر معنی اهل ستر و سرای حرم و حد زیردستان و مرتبت سران لشکر» - عقاید نویسنده است همراه با سخنی از پیغمبر اکرم (ص)، گفته‌های بزرگمهر و مأمون و حکایاتی عبرت‌آموز که در همه آنها زنان مقصر اصلی حادثه بوده‌اند، چون داستان سیاوش، یوسف و کرسف و اسکندر و دارا. نویسنده این فصل را چنین شروع می‌کند:

نباید که زیردستان پادشاه زبردست گردند، که از آن خلل‌های بزرگ تولد کند و پادشاه بی‌فرو و بی‌شکوه شود؛ خاصه زنان که اهل سترند و کامل عقل نباشند و غرض از ایشان، گوهر نسل است که بر جای بماند... (نظام‌الملک، ۱۳۴۸: ۲۹۰-۲۷۷)

کتاب اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲-۵۹۷ ه. ق.) در حکمت عملی و در سه مقالت «تهذیب اخلاق»، «تدبیر منزل» و «سیاست مدن» نوشته شده است. در فصل سوم از مقالت دوم که درباره زنان است، به ویژگی‌های زن خوب اشاره شده است

بیست و هشت هشت رساله در بیان احوال زنان

که زنان باید صالح، عفیف، خردمند، کوتاه‌زبان، مطیع، باوقار، زایا و خوشخو باشند که چنین زنانی برای ازدواج مایه خیر و برکت و نیکی می‌شوند؛ و اما شیوه رفتار شوهر با زن، بر سه چیز است: هیبت، کرامت و شغل خاطر، و در توضیح هر یک می‌نویسد:

هیبت آن بُود که خویشتن را در چشم زن مهیب دارد تا در امثال اوامر و نواهی او اهمال جایز نشمرد و اما کرامت آن بود که زن را مکرم دارد به چیزهایی که مستدعی محبت و شفقت بود و اما شغل خاطر آن بُود که خاطر زن پیوسته به تکفل مهمات منزل و نظر در مصالح آن و قیام بدانچه مقتضی نظام معیشت بود، مشغول دارد.

به علاوه نویسنده مخاطب را اندرز می‌دهد:

از افراط در محبت زن بپرهیزد و در مصالح کلی با زن مشورت نکند و او را بر اسرار خود وقوف ندهد و مقدار مال و مایه از او پوشیده دارد. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۵۶: ۲۲۲-۲۰۵)

در گلستان و بوستان سعدی (۶۹۰ - ۵۶۰ ه. ق.) این دو کتاب ارزشمندی که در رأس ادبیات اخلاقی جا دارد و به لحاظ زیبایی کلام و گرایش انسان‌مدارانه خالق آن، اثری ماندگار است - از زن، تصویری متناقض ارائه شده، که بیشتر به صورت ضرب‌المثل درآمده است.

زن خوب فرمانبر پارسا / کند مرد درویش را پادشاه، زن نوکن ای خواجه هر نوبهار / که تقویم پارین نیاید به کار، در خرمنی بر سرایی ببند / که بانگ زن از وی برآید بلند / چو زن راه بازار گیرد بز / وگر نه تو در خانه بنشین چو زن. (سعدی، ۱۳۵۶: ۱۸۶-۱۸۰)

انیس‌الناس، کتابی است در حکمت عملی و در تدبیر منزل به نظم و نثر اثر شجاع (۸۳۰ ه. ق.) در نوزده فصل که فصل دهم آن «در باب آداب زن خواستن و شرط آن» است تا توانی مجرد زی و متفرد باش؛ چه، مجردی، غایت استغنا و آزادی است. و چون زن طلبی، باید که پاک‌دامن و پاک‌دین و شوی‌دوست و کوتاه‌زبان و کوتاه‌دست و شرمناک باشد.

نویسنده اندرز می‌دهد که:

در مصالح کلیّه و امور عظیمه با ایشان [زن] مشورت نکند، بر اسرار خویش وقوف و اطلاع ندهد و

مقدمه بیست و نه

مقدار مال و مایهٔ خویش از او پوشیده دارد، تا رای ناصواب و نقصان عقل ایشان سبب آفات در آن نگردد، از استماع سازها و شنودن آوازه‌های خوش منع کند... (شجاع، ۱۳۵۰: ۲۲۷-۲۱۸)

اخلاق جلالی، کتابی در حکمت عملی اثر جلال‌الدین محمد بن اسعد صدیقی دوانی (۹۰۸ - ۸۳۰ ه. ق.) شامل سه لامع و هر لامع به چند لمعه تقسیم شده است. لامع اول در تہذیب اخلاق، ده لمعه دارد؛ لامع دوم در تدبیر منزل در شش لمعه؛ لامع سوم در تدبیر مُدُن در هفت لمعه نوشته شده است. نویسنده در آغاز به ضرورت نکاح که سبب اصل وجود است، اشاره دارد و در لمعهٔ سوم در سیاست اهل، آرای اخلاقی پیشینیان را به تفصیل نقل می‌کند:

که غرض اصلی و مقصود کلی در تأهل، حفظ نفس از وقوع در فساد و طلب نسل و حفظ مال باشد نه داعیهٔ شهوت و دیگر اغراض؛ و بهترین زنان آن است که به عقل و دیانت و عفت و فطانت و حیا و رقت قلب و ادب و ایثار رضای شوهر و وقار متحلی باشد و عقیم نباشد بلکه ولود باشد و... سپس اندرزها می‌دهد که:

در امور کلی با او مشورت نکنند و بر اسرار خود او را مطلع نگردانند و مقدار مال خود و ذخائر غیر قوت از او پوشیده دارد، چه، نقصان عقل، ایشان را بر مفاصد باعث شود.
زن را از ملاهی و نظر به اجانب و استماع حکایات مردان و صحبت با زنان که به این خصال موسوم باشند منع کند... (دوانی، ۱۳۲۳: ۲۰۶-۲۰۰)

یکی دیگر از جلوه‌های ادبیات اخلاقی، علاوه بر اندرز و موعظه، حکایت‌های اخلاقی و قصه‌های تمثیلی است که در ادبیات فارسی فراوان است و فقط به سه نمونه از آن اشاره می‌شود:

کلیله و دمنه، ترجمهٔ ابوالمعالی نصرالله بن محمد منشی (۵۴۷ ه. ق.) که اصل آن از سنسکریت به پهلوی و از پهلوی توسط عبدالله بن مقفع به عربی و از عربی به فارسی و به شعر توسط رودکی و پس از آن به نثری دیگر ترجمه شد. از کتاب‌های تعلیمی است که حکایت‌ها و داستان‌های آن از زبان حیوانات نقل شده و آمیزه‌ای از فرهنگ هندی، ایرانی و عربی است. در این کتاب، جنس مؤنث و زنان مکار و خیانتکار فراوانند. یکی

سی هشت رساله در بیان احوال زنان

از نصایح آن برای نمونه این است:

حکما گویند بر سه کار اقدام ننماید مگر نادان: صحبت سلطان و چشیدن زهر به گمان و سرگفتن با

زنان. (نصرالله منشی، ۱۳۴۵: ۶۷)

سندبادنامه ظهیری سمرقندی (قرن ششم ه. ق.) که آن را مکرالنساء نیز گفته‌اند، از جمله کتاب‌هایی است به زبان پهلوی که اصل آن معلوم نیست. این کتاب داستان پادشاهی است با فرزندش که کنیزکی به پسر پادشاه تهمت بسته و پادشاه را به کشتن فرزند مصمم کرده است. هر روز ۷ وزیر حکایت‌های متعددی در مکر زنان می‌گویند تا شاه را از کشتن فرزند منصرف کنند. این کتاب با ساختاری قصه در قصه شامل یک حکایت اصلی و سی‌وسه حکایت فرعی است. حکایت‌های این کتاب، به تقلید در کتاب‌های دیگر چون طوطی‌نامه، بختیارنامه، مرزبان‌نامه و مثنوی مولوی آمده است. (ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱)

جوامع‌الحکایات عوفی (۶۳۰ ه. ق.)، مأخذی ارزشمند در نثر فارسی و نوع کلاسیک داستان نویسی فارسی و به ویژه نوع مینی‌مالیستی آن است که به صورت شفاهی هم نقل می‌شده است. این کتاب در چهار قسم نوشته شده و هر قسم شامل ۲۵ باب است؛ و به عبارتی، ۱۰۰ فصل و ۲۱۱۳ حکایت دارد و از ۹۳ کتاب حکایت‌ها گردآوری شده است. باب ۲۲، ۲۳، ۲۴، و ۲۵ از قسم سوم این کتاب همه حکایت‌های زنان است. باب ۲۵ در مکرهای زنان و حکایت کیده‌های ایشان شامل ۷ حکایت است. (عوفی، ۱۳۸۵: ۶۶۲-۶۴۱) این داستان‌های شگفت‌انگیز، نشان‌دهنده ذهنیت، دیدگاه و جهان‌بینی افراد جامعه در دوره‌ای از تاریخ است. نویسندگان پس از عوفی از کتاب او زیاد استفاده کرده‌اند و همین حکایت‌ها که نقل مجالس مردانه بوده، به صورت‌های مختلف در کتاب‌ها آمده است. تقلید، پیروی و تتبع نویسندگان ادبیات تعلیمی از یکدیگر، موضوعی قابل توجه و پژوهش است تا چگونگی و علل آن مشخص شود. امام محمد غزالی از تأثیر گذارترین نویسندگان ادبیات تعلیمی است که سخت مورد توجه نویسندگان پس از خود بوده و هر بخش از نوشته‌هایش به صورتی در کتاب‌هایی از این دست تکرار شده است. کتاب‌هایی

مقدمه سی و یک

که در زمینه ادبیات تعلیمی در فاصله سده پنجم تا آخر سده نهم قمری نوشته شده‌اند، به دوره‌ای خاص از تاریخ ایران تعلق دارند که اصول اخلاق سنتی و اندرزها و توصیه‌ها به قصد تأثیرگذاری بیشتر تعمداً رنگ مذهبی گرفت. از سده ۱۰ قمری اصول اخلاقی با نوشته‌های ملامحمدباقر مجلسی بیشتر با حدیث درآمیخت. او نیز از نویسندگان تأثیرگذار در حوزه مسائل مربوط به زن بود و رساله‌های فراوانی به تقلید از او نوشته شد. حلیه‌المؤمنین، اثر محمدباقر مجلسی (۱۰۴۷-۱۱۱۱ ه.ق.) در اخلاق و دستورات شرعی در چهارده باب نوشته شده است. باب چهارم آن «در فضیلت تزویج و آداب معاشرت زنان و کیفیت تربیت فرزندان و معاشرت ایشان» است. (مجلسی، بر: ۹۷، ۶۵)

از اواخر دوره قاجاریه که ارتباط ایرانیان با اروپا بیشتر شد و شاه و درباریان به اروپا رفتند و تفاوت‌های فرهنگی را حس کردند، قلم به‌دستانی از تجدد سخن گفتند و به لزوم تحولات فرهنگی اشاره کردند. دولت، موافق تجددی بود که به استبداد سنتی او آسیبی نرساند و استعمار غرب در پی نفوذی همه‌جانبه بود و در این بین نویسندگان و شاعرانی در تلاش آگاه کردن مردم و ایجاد تحولی در فضای فرهنگی بودند. این جریان آرام آرام تأثیر خود را آشکار کرد. در حوزه مورد بحث ما که ادبیات تعلیمی - تربیتی است، به تدریج سنت کمرنگ شد. رساله‌های «آداب معاشرت نسوان» و «تأدیب‌النسوان» به این دوره از تاریخ تعلق دارند که نویسنده در آنها در برزخ سنت و تجدد گرفتار است: از سویی پا در سنت دارد و از سویی نظر به تجدد. پس از این دوره است که تأثیر شرایط سیاسی - اجتماعی، ادبیات تعلیمی - ارشادی را به راهی دیگر برد و نویسندگان از تعلیمات تربیتی جدید و ضرورت شیوه تعلیم و تربیت نو، نیاز به سوادآموزی، روش زندگی نو، شیوه آداب معاشرت جدید و همگامی و همراهی زن با مرد و ورود زنان به عرصه ادب و فرهنگ کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشتند. در سال ۱۳۱۸ هجری قمری، اعتصام‌الملک کتابی را از عربی ترجمه کرد و نوشته‌هایی بر آن افزود و نام تربیت نسوان بر آن گذاشت که سرآغاز نگرشی نو به تربیت زنان در ایران بود. در این بررسی، به تمام کتاب‌های ادبیات اخلاقی - تعلیمی به‌خصوص اشعار

سی و دو - هشت رساله در بیان احوال زنان

شاعرانی چون سنایی، ناصرخسرو، عطار، مولوی، سعدی، جامی و... به سبب گستردگی این نوع از ادبیات اشاره‌ای نشد؛ زیرا زمینه موضوعی بیشترین آثار ادبیات فارسی، تربیت و اخلاق است و گویا $\frac{3}{4}$ ادبیات مکتوب فارسی با همین بُن‌مایه نوشته شده است و در این مختصر ضروری به نظر نمی‌رسد. اما باید به چند ویژگی کلی ادبیات اخلاقی - تعلیمی - اندرزی اشاره کنم.

نخست نوع نگاه جنسیتی جامعه و مرد نویسنده به زن است؛ نگاه بدبینانه‌ای که از امام محمد غزالی تا خانلر میرزا احتشام‌الدوله در این نوع ادبیات تداوم داشته و زن را در دایره بسته نظامی سختگیر در تیررس تعلیماتی ناتوان کننده، اطاعت‌پذیر و بدون تفکر قرار داده است.

دوم، نوع زبان تحکمی و دستوری در این نوع از ادبیات است؛ زبانی که نشان از تسلط قوی بر ضعیف دارد، زبان امرکننده مرد به زن و تأثیر آن در سنت‌های رفتاری که به جای ایجاد تفاهم در روابط، باعث تضاد می‌شود.

به هر ترتیب، با گردآوری این متون تعلیمی - اندرزی و این پژوهش مختصر شاید بتوان تا اندازه‌ای جایگاه زن را در جامعه گذشته ایران شناخت و به موقعیت و شرایط زندگی و هویت او دست یافت. اگرچه اطمینان دارم که این پژوهش جامع نیست اما گامی کوچک در راهی دراز است که مطالعات زنان درپیش دارد.

طبیعی است که اخلاق سنتی توصیه شده در این مجموعه با اصول اخلاقی جامعه معاصر همخوانی و هماهنگی ندارد، زیرا به دوره تاریخی دیگری تعلق دارد که همساز با شرایط آن دوره‌ها نوشته شده است.

روش تصحیح: پس از گزینش ۸ نسخه از مجموع ۶۲ نسخه در موضوع تصویر زن در ادبیات تعلیمی و حکمت عملی، روگرفتی از آنها تهیه شد. بعضی از این دستنویس‌ها، کتاب کم‌حجم اما مستقل و برخی دیگر بخشی از جُنگ یا مجموعه‌ای بود. بعضی از این دستنویس‌ها منحصر به فرد بودند و برخی دیگر دو تا سه نسخه داشتند.

در این مجموعه، ۶ متن منحصر به فرد و یک‌نسخه‌ای بود و بنابراین به روش تصحیح

قیاسی، تصحیح شد و اصلاحات انجام شده به ضرورت صورت گرفت. در این شیوه ضبط‌های نادرست از نظر زبان و موضوع و... اصلاح و در پانوش به ضبط اصلی اشاره شد. تصحیح نسخه «آداب معاشرت نسوان» که نسخه ناقص آن با نام «سلوک و سیرت زن» موجود بود، تا جایی که نسخه دوم وجود داشت، بر مبنای نسخه اساس و بقیه صفحات به روش قیاسی انجام شد. در تصحیح «حکایت نذر بستن زن قاضی و...» که نسخه دیگر آن با نام «مکر زنان» وجود داشت و هیچ یک از اصالت لازم برخوردار نبودند و هر دو افتادگی‌هایی داشتند، روش تصحیح التقاطی را پیش گرفتیم و واژه را از نظر زبان، موضوع، وزن و آهنگ کلام به دقت انتخاب کردم. و سعی شد تا در تصحیح، امانت رعایت شود.

البته در پیشگفتار هر رساله درباره روش کار توضیح بیشتری داده‌ام.

تفاوت فرهنگی گذشته و حال و زشت شمردن و دور از ادب خواندن بعضی مفاهیم طبیعی و واژگان و اصطلاحاتی که در بعضی از این دست‌نویس‌ها بود و به ضرورت یا تقلید از عریان کلامی پیشینیانی چون سعدی، عبید زاکانی، مولوی، فوقی یزدی، رستم‌الحکما، طرزی افشار... بیان شده بود و اینک مرسوم نیست، ناگزیر از حذف بعضی از واژگان، بندها، بخش‌هایی از نسخه «آداب معاشرت نسوان» شدم که در اینجا ضمن اعتراف به عمل ناگزیر غیر علمی خود به عنوان مصحح از خوانندگان فهیم پوزش می‌طلبم.

قابل ذکر است که تصحیح و چاپ چنین متونی به معنی تأیید محتوای این آثار نیست. این متون منابع مستندی درباره تاریخ، فرهنگ و جامعه گذشته ماست و شناخت هویت ما در گرو شناخت پیشینه فرهنگی و تاریخی است که با واکاوی و بازانندیشی گنجینه ادبیات دیرسال فارسی به آن دست خواهیم یافت.

تفاوت‌های زبانی و رسم‌النخطی را در پیشگفتار هر رساله نوشته‌ام. علاماتی مانند نقطه، ویرگول، کروه و پراوتز و جدا کردن بندها در نسخه‌های خطی نیست و از مصحح است. در چاپ حاضر، رسم‌النخط واحدی مراعات شد که در مواردی با ضبط نسخه

سی و چهار هشت رساله در بیان احوال زنان

اصل تفاوت دارد. رسم الخط اعمال شده در این مجموعه، شیوهٔ امروزی پژوهشگاه است که با دستورالعمل فرهنگستان تقریباً هماهنگی دارد.

در پایان سپاس خود را تقدیم می‌کنم به آقای حسین متقی، نسخه‌شناس کارآمد و پژوهشگر زنده‌ای که بی‌کمک او، امکان گرفتن اغلب این نسخه‌ها برایم مقدور نبود، از آقای مهدی مدائنی همکار باتجربه و عزیزم برای کمک در خواندن واژه‌های ناخوانا و مخدوش و بازخوانی بعضی متون، از آقای دکتر محمدعلی لسانی فشارکی - استاد مجرب علوم قرآنی - برای یاری ایشان در بخش آیات و احادیث و اصطلاحات عربی و بازخوانی متون، از آقای دکتر عارف نوشاهی - نسخه‌شناس پاکستانی - که نسخهٔ سلوک النساء را در اختیارم گذاشتند، و از همکاران فرهیخته و استادان دانشمند پژوهشگاه آقایان دکتر تقی پورنامداریان و دکتر حسین نجفداری برای دقت در تورق و بازبینی قبل از چاپ این نوشته‌ها و گوشزد کردن نکاتی مفید و از آقای سید جلیل شاهی ویراستار کاردان پژوهشگاه که با دقت نظر مقدمه را ویرایش کردند و صفحات کتاب را آراستند و از دوست عزیزم سرکار خانم مرگان عسگری که حروف چینی کتاب را انجام دادند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم و مدیون محبت‌های این عزیزانم.

روح‌انگیز کراچی

مرداد ۱۳۸۸

پژوهشکدهٔ ادبیات

سلوك النساء

مؤلف

على بن حسام الدين متقى برهانپوری

مشخصات نسخه

نسخه خطی موجود در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام آباد پاکستان)

عنوان: سلوک النساء

مؤلف: علی بن حسام الدین

خط: نستعلیق

شماره: مجموعه ۱ / ۳۷۴۵

شامل: سلوک النساء (از صفحه ۱ - ۲۹) ۲. علامات مهدی (عج) ۳. جرّ الثقیل فی سلوک المعیل

تاریخ: نوشته شده پیش از ۹۷۵ ه.ق. کتابت: قرن ۱۲ هجری قمری

موضوع سلوک النساء: [آداب و رفتار صوفیانه است برای زنان. با سربندهای (فصل) بی

شماره: فصل در بیان مراتب، که بر سه نوع است: خدایی، پیامبری، ولایت. سپس فصل در

عالم صوری و معنوی، فصل در ترهیب زنان، فصل در حقوق و آدابی که به زنان تعلق

دارد، (این فصل مسایلی فقهی با سربندهای «مسئله» دارد).]

آغاز: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ الزَّوْجِیْنَ

انجام: مرد و زنی که دختر را کاره باشد و از جمله خراب‌کنندگان عالم باشد والسلام والاکرام

مأخذ: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمد منزوی. مرکز تحقیقات فارسی ایران و

پاکستان، ۱۳۶۴، ج ۴، ص ۲۳۸۹.

پیشگفتار

سلوک النساء نوشته شیخ علی بن حسام الدین متقی برهانپوری فرزند حسام الدین بن عبدالملک بن قاضی خان متقی است که در ۸۸۵ قمری در برهانپور هند زاده شد و از علمای بزرگ حدیث بود (رحمان علی، ۱۹۱۴: ۱۴۶) که از راه کتابت و ساختن مرکب امرار معاش می‌کرد. او از صوفیان پیرو سلسله چشتیه بود که بیش از صد رساله و کتاب به عربی و فارسی در موضوع‌های گوناگون نوشت و در جمع‌آوری احادیث نبوی خدمت بزرگی به علم حدیث و فقه کرد. مجموعه احادیث کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال به همت او گردآوری شده است که به عبارتی تصحیح و تنقیح جامع الصغیر اثر شیخ جلال الدین سیوطی (۸۴۹ - ۹۱۱) است. کتاب‌های زیادی در زمینه فقه و حدیث توسط او بازنویسی شده و در اختیار اهل علم قرار گرفته است که مواهب لدنیّه از آن جمله است. او در سال ۹۵۳ قمری از برهانپور به مکه مهاجرت کرد و در دوم جمادی الاول سال ۹۷۵ همان جا درگذشت. از جمله آثار او عبارتند از: ۱. کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، ۲. التجرب الوافی فی الحبر الصافی (رساله‌ای به فارسی در مرکب سازی)، ۳. رساله تنبیه الأحمّة فی علامات المحبّة، ۴. سلوک النساء، ۵. علامات مهدی (عج)، ۶. جر الثقیل فی سلوک المعیل.

عارف نوشاهی در مقاله‌ای جامع به معرفی متقی و آثار این مؤلف شبه قاره‌ای پرداخته، تا او را به جامعه فرهنگی ایران بیشتر معرفی کند. (نامه بهارستان، س ۵، ۱۳۸۳، ش ۲۰۱، ص ۲۱).

حسام‌الدین متقی در رساله سلوک النساء ضمن گردآوری احادیثی که به زنان مربوط می‌شود و بر شمردن اعمال ناستوده زنان، آنها را نسبت به احکام شرعی اسلام آگاه می‌کند و از انجام کارهای دور از شرع باز می‌دارد.

نویسنده این کتاب همچون دیگر نویسندگان کتابهای اخلاقی از نوشته‌های امام محمد غزالی در کیمیای سعادت اثر پذیرفته است به خصوص آنجا که درباره حق شوی بر زن است. نفوذ آرا و عقاید امام محمد غزالی بر نویسندگان کتابهای تربیتی انکارناپذیر است و باورهای او به اشکال متفاوت در ادبیات تعلیمی جریان دارد.

ویژگی سبکی این رساله به این سبب که در حوزه جغرافیایی هند و خارج از مرز ایران نوشته شده با سبک نویسندگی ایرانیان در سده ۱۰ قمری متفاوت است. مؤلف از واژگان عربی و مهجور بیشتر استفاده کرده (ذمیمه، فساق، کاره، حصه) و واژگانی را که در فارسی مفهومی واضح ندارند، به کار برده است. (چهارکس را از حمت زن پرسند) و (بعضی عوام دختر را کاره‌اند).

روش تصحیح: این دستنویس به سبب منحصر به فرد بودن با روش تصحیح قیاسی تصحیح شد و ضبط‌های نادرست با رعایت ضوابط، اصلاح و در پانویس به ضبط اصلی اشاره شد.

رسم الخط تفاوت چندانی با شیوه امروزی ندارد. مگر آنکه؛

الف: از نظر نقطه گذاری، کتابت «پ»، «ج» به صورت «ب» و «ج» است: باک، بانصد، جنان، جنانج.

ب: حرف «گ» با یک سرکش به صورت «ک» نوشته شده است: آسودکی، اکر، کران، اکرجه.

پ: «ة» در واژه‌های عربی به همان صورت عربی نوشته شده مانند: شهوة، غیرة، علة.

ج: «به» پیوسته به کلمه بعدی آمده: بمردان، برو، برین، بلباس، بطعام.

سلوک النساء ۷

ج: «را» گاه پیوسته به کلمه قبلی: زنانرا، ایشانرا، و گاه جدا نوشته شده: زن را، کسی را.

ح: «آن» گاه پیوسته: آنزمان، آنست و گاه جدا نوشته شده: آن زن، آن عیب.

خ: «ها» علامت جمع پیوسته نوشته شده: علامتها، حقها، دستها.

شیوه رسم الخط اعمال شده در متن تصحیح شده، شیوه پژوهشگاه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى، ثُمَّ مَزَّجَهُمَا إِظْهَاراً لِلْقُدْرَةِ بِخَلْقِهِ
الْخُنْثَى، وَفَضَّلَ عَلَى جَمِيعِ مَخْلُوقَاتِهِ الْبَشَرَ، وَرَتَّبَ بَقَاءَ الْعَالَمِ عَلَى اِزْدِوَاجِ الْأُنثَى
بِالذَّكَرِ، فَمَنْ أَجْرَى هَذِهِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ عَمَّرَ الْعَالَمَ تَعْمِيراً، وَمَنْ عَطَّلَهَا لِحَبْلِهِ فَقَدْ
دَمَّرَهُ تَدْمِيراً، وَالصَّلَاةَ وَالسَّلَامَ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي سَنَّ النِّكَاحَ لِتِبَاهِي بِكَثْرَةِ
الْأُمَّةِ، وَعَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْآلِ وَالْأَصْحَابِ الْمُؤَامِنِينَ لَهُ فِي كُلِّ سُورٍ وَغُمَّةٍ.

این چند سخنی است در باب معیشت زنان و سلوک ایشان در قلم آمده تا هر
زنی که طالب حق تعالی باشد، این را مطالعه کند و بر این عمل نماید، ان شاء الله
تعالی، به مقصود خویش برسد و این رساله را [سلوک النساء] نام نهاده شده
است. (۱)

باید دانستن که مراتب بر سه نوع است [خدایی، پیامبری، ولایت] و معلوم اهل
حق است، بلاشک، که مرد یا زن هر چند جهد و کوشش کند به مرتبه خدایی و
پیغمبری نرسد که این باب مسدود است. پس باقی نماند مگر ولایت و این مرتبه
ولایت بر دو <۲> نوع است. یکی [قاصره] دوم [متعدی]. ولایت متعدی بر سه نوع
است یکی ولایت بر بواطن خلق و سیاست و تهذیب اخلاق باطنی ایشان چنانچه
مشایخ سلف را بود، رضوان الله علیهم اجمعین. دوم ولایت بر ظاهر خلق و
سیاست احوال ظاهر ایشان چنانچه امرا و سلاطین را بود. سیوم سیاست ظاهری و
باطنی چنانچه خلفاء اربعه را بود، رضوان الله علیهم اجمعین، و هرکه به سیرت
ایشان بود. پس زنان را از این ولایت متعدی هیچ نصیبی نیست زیرا که مبنای این

ولایت بر اظهار و نشر و اعلان است و مبنای کار زنان بر ستر و اخفاست به حدی که کلام ایشان عورت است، پنهان باید کرد^(۲). پس ایشان را نصیب نیست، مگر در این ولایت قاصره^۱ چنانچه ولایت سالک غیر مجذوب و مجذوب غیر سالک یعنی ایشان دیگری را ارشاد و نفع نتوانند^۲ رسانید و از^۳ ازل حکمت الله تقاضا کرد که زنان را ناقص عقل و دین آفرید،^۴ *يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ.*^(۳)

چون این مقرر شد، پس طریق تحصیل مرتبه ولایت قاصره ایشان را این است که بدانید که خدای تعالی^۵ را مخلوقات بی شمار است، چنانچه آسمان و زمین و کوه و عرش و کرسی و ملائکه^۶ را. شکی نیست که آدم شریف ترین مخلوقات است، چنانچه وارد شده است، «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ...»^(۴) «إِنَّ اللَّهَ اضْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا <۳> وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»^(۵). «مَا مِنْ شَيْءٍ أَكْرَمَ عَلَى اللَّهِ مِنْ ابْنِ آدَمَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ لَا الْمَلَائِكَةُ؟ [قَالَ: وَ لَا الْمَلَائِكَةُ] لِأَنَّ الْمَلَائِكَةَ هُمْ مَجْبُورُونَ بِمَنْزِلَةِ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ»^(۶) رواه الطبرانی و الخطیب عن ابن عمرو. و هرچه غیر آدمی است، خلقت وی برای آدمی است. و آدمی دو جنس است: مردان و زنان، و در این شکی نیست که مردان افضل اند از زنان. چنانچه وارد شده است: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بَمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^(۷) «لَوْ كُنْتُ أَمْرًا أَنْ يُسَجَّدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ النِّسَاءَ أَنْ يَسْجُدْنَ لِأَزْوَاجِهِنَّ لِمَا جَعَلَ اللَّهُ لَهُمْ عَلَيْهِنَّ مِنَ الْحَقِّ»^(۸) رواه ابو داود و الحاکم عن قیس بن سعد. معنی حدیث آن است که اگر به غیر خدای تعالی کسی را سجده روا بودی، زن برای مرد سجده کردی، از بس که حق مرد بر زن است. پس چنانچه خلقت همه عالم برای آدمی است، خلقت زنان برای مردان است تا بدان قوام عالم شود و جنس آدمی باقی ماند. پس مقصود از خلقت زنان ابقاء عالم است به سبب توالد و تناسل ایشان. پس ایشان را زراعت مردان گردانید، چنانچه وارد شده: «نِسَاؤُكُمْ

۱. اصل: قاصره جنح... [؟] ۲. اصل: نتواند ۳. اصل: این ازل ۴. اصل: ناقص عودین آفرید.

۵. اصل مخدوش است ۶. اصل: ملیکه ۷. اصل: و لعدری حوان...مخدوش است.

۸. اصل: یسجدون

حَرْتُ لَكُمْ»^(۹)؛ و نیز وارد شده: «تَزَوَّجُوا، فَإِنِّي مُكَاتِبٌ بِكُمْ أُمَّمٌ، وَلَا تَكُونُوا كَرَهْبَانِيَّةِ النَّضَارِيِّ»^(۱۰)، رواه البيهقي عن ابى امامة.^۱ «انكِحُوا فَإِنِّي مُكَاتِبٌ بِكُمْ»^(۱۱) رواه ابن ماجة عن ابى هريرة.^۲ «الأولاد، فَإِنِّي أَبَاهِي بِهِمْ يَوْمَ <۴> الْقِيَمَةِ»^(۱۲)، رواه احمد بن حنبل عن ابن عمرو. و متبوعات مردان ساخت و رضای خویش و بهشت اجر شهید، یعنی زن چون بار[دار]^۳ شود تا آن زمان که فرزند زاید و او را مدّت شیر تمام شود، او را ثواب غازی باشد و چون در این مدّت این زن بمیرد، ثواب غازی که شهید شده باشد یابد.

دیگر وارد شده «الْمَرْأَةُ إِذَا حَمَلَتْ كَانَ لَهَا أَجْرُ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُحْسِنِ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِذَا ضَرَبَهَا أَلْطَقُ فَلَا يَدْرِي الْخَلْقُ مَا لَهَا مِنْ الْأَجْرِ وَإِذَا رَضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ أَوْ رَضْعَةٍ أَجْرٌ نَفْسٍ تُحْيِيهَا، فَإِذَا فَطَمَتْ ضَرَبَ الْمَلَكُ عَلَى مِنْكَبِهَا وَقَالَ: إِسْتَأْنَبِي الْعَمَلُ»^(۱۳)، یعنی زن چون باردار شود در این مدت حمل او را ثواب غازی باشد که در روز روزه دارد و شب را زنده دارد با خضوع و خشوع. و آن ثواب از آن است که زنان را در مدّت حمل طعام اندک شود، پس ثواب روزه یابند و به سبب حمل خواب نیز اندک می آید، پس ثواب شب بیداری یابند. و چون ایشان را درد زه گیرد پس ثواب ایشان از حساب بیرون رود. و این معلوم است هر عملی که ثواب آن بیشتر، آن عمل افضل الاعمال است، پس عملی [که] ثواب آن از حدّ^۴ حساب بگذرد، چه بزرگ خواهد بود! و این از آن است که وقت درد زه <۵> خوف موت است، پس چرا چندین ثواب نباشد؟ و هرگاه که زن فرزند زاید هر بار که آن فرزند را شیر بدهد، ثواب کسی یابد که آن کس مرده را زنده کرده باشد. و این ظاهر است که اگر شیر ندهد، آن فرزند هلاک شود، پس چرا چندین ثواب نیابد؟ و چون آن فرزند از مدّت شیر خوردن فارغ شود، فرشته بر دوش این زن دست بزند و تحریر کند، گوید: زود باش عمل خویش از سر بنیاد کن، یعنی دیگر گرت^۵ باردار شو تا [ثواب]

۱. اصل: اسامة ۲. اصل: هريرة (مخدوش) ت الا ۳. اصل: بار شود. چنین است ۴. اصل: صد ۵. بار دیگر

همان عمل تو را از سر نوشته شود. و در حدیثی دیگر وارد است [که] اگر شبی برای فرزند بیداری کشد او را ثواب هفتاد برده که در راه خدای تعالی آزاد کرده باشد، بدهند. دیگر وارد شده «الْمَرْأَةُ لَا تُؤَدِّي [حَقَّ اللَّهِ تَعَالَى حَتَّى يُؤَدَّى] حَقَّ زَوْجِهَا كُلَّهُ، وَلَوْ سَأَلَهَا وَهِيَ عَلَى ظَهْرِ قَتَبٍ لَمْ تُمْنَعَنَّ نَفْسَهَا»^(۱۴)، یعنی زن ادا نکند حق خدای تعالی [را] تا آن زمان که همه حق های شوهر ادا نکند. و این در معنی آن حدیث است که هر که شکر خلق را ادا نکند، شکر خالق را ادا نکرده باشد^(۱۵) و یکی از حق شوهر آن است که اگر بر پشت شتر از او حاجت خویش طلب کند، اجابت کند. دیگر وارد شده «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ الْغَيْرَةَ عَلَى النِّسَاءِ وَالْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ مَنْ صَبَرَ مِنْهُنَّ إِيْمَانًا وَ اٰخْتِسَابًا كَانَ لَهَا مِثْلُ اَجْرِ الشَّهِيدِ»^(۱۶).

بدان که غیرت در زنان صفتی است جبلی. نادر زنی باشد که چون شوهر با زنی <۶> دیگر مشغول شود، آن زن غیرت نکند. پس اگر زنی باشد که دعوی دینداری کند و شوهر او سه منکوحه دیگر و هزار سُرَّیت دیگر داشته باشد و این زن را اندکی خاطر بر این شوهر بدین سبب گران شود و از این شوهر راضی نباشد، این زن در طلب دین کذابه باشد، زیرا که حکم^۱ شرعی و فرمان حق تعالی را راضی نشد، اما اگر به سبب غیرت جبلی کراهت باطنی داشته باشد ولیکن اثر آن کراهت ظاهر نکند، چنانچه جنگ و دشنام انباغان خویش را ندهد و هر کاری که شوهر فرماید آن را به جا آرد آن زمان کذابه نباشد، اگرچه کراهت باطنی داشته باشد زیرا که آن کراهت در قدرت این نیست. پس هر زنی که شوهر او با زنی دیگر [مشغول شود] و این زن بر آن غیرت صبر کند برای خدای تعالی، یعنی داند که حکم شرعی است، فرموده خدای تعالی است، پس راضی شود، آن را ثواب شهید [بُود]^۲. زیرا که بعضی زنان را غیرت چنان غالب می شود که خود را هلاک می کنند.^۳ آن هلاکی ایشان را آسان [تر] می شود از تحمل آن غیرت. پس چرانه ثواب شهید بود. پس مقصود چندین ثواب و ترغیبات آن است که حکمتی که ایشان را برای آن حکمت

آفریده شده‌اند، جاری شود و آن حکمت بقای جنس آدمی و قوام عالم است. پس حاصل <۷> کلام، هر زنی که طالب دین و رضای حقّ تعالی باشد از دو حال خالی نیست: یکی آن که او را قابلیت توالد و تناسل هست؛ پس این چنین زنی را لازم است که شوهر کند تا تحصیل حکمت الله، که آن اعظم حکم است، در وجود آید، که اگر او این حکمت را ضایع کند، هر چند طاعت و عبادت کند، او چندانی سود نکند، و اگر این حکمت را جاری دارد و فرایض ادا کند او را به هیچ عبادت نوافل حاجت نباشد. زیرا که طاعت شوهر و خدمت اولاد و کار و بار خانه در حقّ وی به منزله عبادت نوافل است. حالت دوم آن که زنی باشد که او را قابلیت توالد و تناسل نباشد به سبب بزرگی سن یا عذری دیگر؛ این چنین زن را هم اولی و افضل آن است که در عالم کسی باشد که او را قبول کند، در قید او درآید، محض برای نگاهداشت رضای [...] شوهر فاسق باشد این زن را هیچ فسق آن شوهر زیان نکند به برکت این قید که محض لله اختیار شود^۱ این زن را ترقی کند[؟] که پیش از آن نبوده باشد؛ والله اعلم.

[فصل]^۲ بدان که خرابی عالم بر دو نوع است یکی صوری دوم معنوی. صوری آن است که به فتن و تقاتل و تغانی^۳ ظالمان با یکدیگر خراب می‌شود و معنوی^۴ آن است که خدای تعالی سببی و حکمتی که بدان قوام عالم جاری کرده است <۸> آن حکمت جاری نشود. پس هر زنی که او را قابلیت توالد و تناسل باشد و این حکمت جاری ندارد، آن زن در خرابی عالم - که خرابی معنوی است - سبب شده باشد؛ و گاه باشد که زنی شوهر کند و اقاریان آن زن، آن زن را و آن شوهر را بکشند و گاه باشد [که] آن زن حامله از زنا شود و اسقاط حمل کند از ترس مردمان. پس قتل صوری را نیز سبب شده باشد و هر مردی که مانع باشد از جاری شدن این حکمت بعد از آن

۱. اصل: کند، در هامش صفحه «شود» نوشته شده که تغییر داده شد.

۲. جای «فصل» خالی است که احتمالاً در نسخه اصل با جوهر رنگی نوشته شده. ۳. اصل: تغانی

۴. اصل: معنی

که رغبت این زن معلوم کرده باشد؛ این مرد نیز از خراب کنندگان عالم باشد و تمثیل زنی که او را قابلیت توالد و تناسل باشد و شوهر نکند، بدان ماند که پادشاهی را بستانی باشد و در آن بستان از هر جنس میوه باشد، یک میوه باشد که پادشاه آن میوه را بسیار دوست دارد و محبوب پادشاه باشد و پادشاه را غلامی باشد که دعوی محبت و اطاعت کند، و هرگاه که این میوه گل و شکوفه کند آن غلام گل و شکوفه او را تلف کند و نگذارد که آن میوه حاصل شود. پس در این شکئی نیست که آن غلام در اطاعت و محبت پادشاه کذاب باشد، بلکه معلوم <۹> عقلاست که مستحق کدام عقوبت از پادشاه شود. پس بدان که عالم همچون بستان است و انواع مخلوقات به منزله انواع میوه است و شکئی نیست که آدمی اشرف مخلوقات و محبوب خدای تعالی است.

پس هر زنی که دعوی محبت و اطاعت خدای تعالی کند و این حکمت توالد و تناسل، که قوام عالم بدان است، جاری ندارد و گل و شکوفه حیض های خود ضایع کند، شکئی نیست که آن زن در دعوی خویش کذابه باشد و مستحق آن عقوبت شود که آن غلام از پادشاه شده باشد و اکثر باعث خلق بر این خرابی معنوی جاه است و برای جاه مرتکب سه زیان بزرگ می شوند: یکی اعانت بر خرابی عالم معنوی، دوم خلل در ایمان، زیرا که هر که امر شرعی را منکر و کاره باشد، شکئی نیست که در ایمان او مضر باشد. سیوم اگر معصیتی از آن زن واقع شود، شخصی که مانع شود آن زن را از نکاح، در معصیت آن زن شریک باشد. چنانچه وارد شده است: مکتوب فی التوراة: ^۱ «مَنْ بَلَغَتْ لَهُ ابْنَةٌ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً فَلَمْ يُزَوِّجْهَا فَاصَابَتْ اِثْمًا فَاِثْمٌ ذَلِكَ عَلَيْهِ». ^(۱۷) رواه البيهقي عن عمرو عن انس «اِذَا اَنَاكُم مِّنْ تَرَضُونَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ، اِنْ لَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِثْنَةٌ فِي الْاَرْضِ وَ فَسَادٌ <۱۰> عَرِيضٌ». ^(۱۸) رواه الترمذی و ابن ماجه و الحاكم و ابن عدی عن عمرو. رواه الترمذی و البيهقي عن ابی حاتم المزني و ماله غيره «اِذَا جَاءَكُمْ الْاَكْفَاءُ فَاَنْكِحُوهُمْ وَ لَا تَرْبِّصُوا بِهِنَّ اَلْحَدَثَانَ» ^(۱۹)، رواه

الدیلمی عن ابن عمر. «للمرأة سردان القبر و الزوج»^(۲۰). رواه ابوداود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه. «أنا و امرأة سقغاء أخذتین كهاتین یوم القینمة - و أوماً بالوشطی و السبابة - امرأة آمت من زوجها ذات منصب و جمال و حبست نفسها علی یتاماها حتی بانوا أو ماتوا»^(۲۱). رواه ابوداود^۱ عن عوف بن مالک.

معنی حدیث آخرین آن است: زنی که صاحب جمال و صاحب حسب و نسب باشد و شوهر او بمیرد و یتیمانی چند بگذارد، و این زن [را] موت شوهر چنان اندوهگین کند که رخساره این زن را سیاه کند. زیرا که قاعده است مرد یا^۲ زن چون اندوه کند و آتش اندوه را دودی هست که اثر آن دود بر رخساره ظاهر می شود، چون این زن شوهر نکند از فوت تربیت اولاد و صبر بر آن اولاد کند، تا بالغ شوند یا بمیرند. پس حضرت رسالت، صلی الله علیه و سلم، می فرماید که من و آن زن در قیامت برابر باشیم همچون این دو انگشت. پس بدان که در هیچ جایی در حق زنان در ناکردن ایشان شوهری را فضیلتی معلوم نمی شود مگر در این حدیث، و آن هم مذکور بدین < ۱۱ > صفت است و تا مدتی که فرزندان بالغ شوند یا بمیرند، پس از این اخبار مذکور چنان معلوم می شود که اگر شوهر کردن ایشان در تحت لزوم شرعی و حکمتی درآید دور نیست.

«قُتْ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَإِذَا غَامَةٌ مَن يَدْخُلُهَا الْمَسَاكِينُ وَإِذَا أَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ إِلَّا أَصْحَابَ النَّارِ فَقَدْ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ وَ قُتْ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا غَامَةٌ مَن يَدْخُلُهَا النَّسَاءُ»^(۲۲) رواه احمد و الشيخان^۳ و النسائی عن أسامة بن زيد. معنی حدیث این است که حضرت رسالت، صلی الله علیه و سلم، فرمودند من بر دروازه بهشت ایستادم، دیدم که اکثر اهل بهشت مساکین اند و اغنیاء محبوس اند، تا پانصد سال؛ و اهل نار را فرمان به دخول نار شده بود و ایستادم بر در دوزخ دیدم که اکثر اهل دوزخ زنان بودند. پس اعمالی که به سبب آن اعمال ایشان مستحق دوزخ شوند این است که در حدیث دوم ذکر کرده می شود: «إِنَّ الْفُسَّاقَ هُمْ أَهْلُ النَّارِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَن

الْفَسَاقُ؟ قَالَ: اَلنِّسَاءُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْلَسْنَا بِأُمَّهَاتِنَا وَبَنَاتِنَا وَأَخَوَاتِنَا؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُنَّ إِذَا أُعْطِينَ لَمْ يَشْكُرْنَ وَإِذَا أُبْتُلِينَ لَمْ يَصْبِرْنَ».^(۲۳) رواه احمد والحاكم والطبرانی عن عبدالرحمن بن شبل <۱۲>؛ و فی حدیث آخر: «إِنَّ أَتَمِّينَ أَفْشَيْنَ وَإِنْ سَأَلَكَ الْحَفْنُ؛ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: تُكْثِرْنَ اللَّعْنَ وَتَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ؛ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ وَ يَكْفُرْنَ الْإِحْسَانَ؛ إِنْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَيْهِنَّ أَلْذَهْرَ مُمَّ زَأْتُ مِنْكَ شَيْئاً قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْراً قَطُّ؛ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: وَإِذَا أَمْسَكَ عَنْكَ شَكْوَتُنَّ؛ وَإِنَّا كُنَّ وَكُفَّرَ الْمُتَنَعِمِينَ: الْمَرَأَةُ تَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ وَقَدْ وُلِدَتْ لَهُ الْوَلَدَيْنِ وَالثَّلَاثَةَ، فَتَقُولُ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْراً قَطُّ؛ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنْ أَحْذِيكَ تَطُولُ أَيْمَتُهُنَّ يَزُرُقُهَا اللَّهُ الْبُعْلَ وَيَفِيدُهَا الْوَلَدَ وَ قَرَّةَ الْعَيْنِ مُمَّ تَغْضِبُ الْعُضْبَةَ فَتُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ سَاعَةً خَيْراً قَطُّ، فَذَلِكَ مِنْ كُفْرَانِ نَعَمِ اللَّهِ، فَذَلِكَ مِنْ كُفْرَانِ نَعَمِ اللَّهِ؛^(۲۴) رواه الطبرانی عن اسماء بنت يزيد؛ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنَّكَ مِنْ قَبِيلٍ يُقَلِّلْنَ الْكَثِيرَ وَيَتَنَعْنَ مَا لَا يُغْنِيهنَّ وَيَسْأَلْنَ مَا لَا يُغْنِيهنَّ».^(۲۵)

معنی حدیث آن است که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرمود: به درستی که فساق اهل دوزخ اند. صحابه گفتند: یا رسول الله فساق کیانند؟ گفت: زنان. گفتند: یا رسول الله این زنان که مادران و دختران مانند؟ آری اینها اند و لکن ایشان را ذمائی چند هست که بدان سبب به دوزخ می روند. یکی از آن، آن است <۱۳> که از شوهر شاکر نشوند. اگر شوهر ایشان را سالها در نعمت و آسودگی بدارد، همین که یک بار مراد خویش نیابند سوگند بخورند که من هرگز از تو راحت ندیدم. پس هر که شکرانه نعمت خدای تعالی نکرد؛ پس کفران نعمت موجب دخول دوزخ است.

ذمیمة دیگر آن است هرگاه که ایشان مبتلا به مرضی شوند، صبر نتوانند کرد و جزع و فزع به حدی کنند که کلمات کفر از ایشان صادر شود.

ذمیمة دیگر آن است که اگر شوهر با ایشان سرری مخفی گوید و منع کند که این سر را با کسی نگوید. البته تا به کسی نگویند خاطر ایشان قرار نشود، زیرا که کم

حوصله‌اند و ناقصات عقل‌اند و این خصلت در ایشان جبلّی است. ذمیمه دیگر آن است که اگر از شوهر حاجتی خواهند چندان دنبال او بگیرند که او را قرار ندهند تا آن حاجت خود از وی نستانند و گاه باشد که آن شوهر برای حاجت مرتکب نامشروع شود.

ذمیمه دیگر آن است که کودکان را و شوهران را دشنام بسیار دهند. ذمیمه دیگر آن است که اگر حاجت ایشان روان‌شود پیش مردمان شکایت شوهر کنند.

ذمیمه دیگر آن است که چیزی بسیار را اندک کرده پندارند. یعنی اگر شوهر ایشان را چیزی بسیار دهد <۱۴> گویند چه دادی؟ این چیزی اندک است و بر آن راضی نباشند.^۱ بدان بخل کنند. یعنی طعامی یا چیزی دیگر بگذارند تا تلف شود، اما به مستحق ندهند، از آن که بعضی زنان را چنین بخل جبلّی است. ذمیمه دیگر آن است که سؤال از چیزها کنند از حکایات و کلام و حاجات دنیایی.

ذمیمه دیگر آن است که آن بدتر از زناست، یعنی غیبت، و معنی غیبت آن است که کسی عیب کسی در پس پشت کسی ذکر کند، عیبی که در آن کس باشد، اما اگر آن عیب در آن کس نباشد، پس آن افتراست. و مثال غیبت چنانچه زنی زنی را بگوید که این زن چه کوتاه است، و باقی مسایل غیبت را بر این قیاس کنند. و این ذمیمه اگر چه در مردان نیز هست، اما در زنان بیشتر است، چنانچه وارد شده است: «الْغَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا، إِنَّ الرَّجُلَ يَزْنِي مِمَّنْ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ حَتَّى يَغْفَرَ لَهُ صَاحِبُهُ»^(۲۶). رواه ابن النجار عن جابر والديلمي عن أبي سعيد. و ايضاً وارد شده است: «الرِّبَا ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ بَاباً أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكِحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ وَإِنَّ أَرْبَى الرِّبَا عِرْضُ الرَّجُلِ الْمُسْلِمِ»^(۲۷).

معنی این هر دو حدیث آن است که در ربا^۲ هفتاد و سه گناه است. کمترین گناه

آن است که شخص با مادر خود زنا کرده باشد و سخت < ۱۵ > ترین عقوبت ربا آن است که کسی عرض مسلمانی هتک کند، یعنی غیبت مسلمانی کند. پس عقوبت غیبت سخت‌تر است از عقوبت ربا و شکی نیست که این ذمیمه غیبت در زنان بیشتر است.

ذمیمه دیگر دروغ است و این نیز اگرچه در مردان بسیار است، اما در زنان بیشتر است. به حدی که اگر طفل خود را برای تسکین خاطر بگویند: بیا تو را چیزی بدهم، چنانچه حلوا یا درم یا دینار یا غیر ذلک، و آن طفل را ندهد، بر ایشان دروغ نوشته شود؛ چنانچه وارد شده است^۱: «أَوْلَم تَعْطِيهِ شَيْئاً كَتَبَتْ عَلَيْهَا كَذِبَةً»؛ رواه احمد و ابوداود عن عبدالله بن عامر بن ربیعة. و از جمله دروغ ایشان آن است که هرگاه که مرد از ایشان حاجت خواهد عذرهای دروغ گویند که مرا فراغ نیست یا سر درد می‌کند، یا کمر درد می‌کند و مراد از ایشان ناز باشد و اظهار عدم احتیاج به جماع و در باطن ایشان نباشد. چنانچه وارد شده است: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُسَوِّفَاتِ، الَّتِي يَدْعُوها زَوْجُهَا إِلَى فِرَاشِهِ فَيَقُولُ سَوْفَ حَتَّى تَغْلِبَهُ عَيْنَاهُ»^(۲۸)؛ رواه الطبرانی عن ابن عمر.

معنی حدیث آن است چون مرد حاجت از زن خواهد و آن زن گوید صبر کن لحظه‌ای دیگر، ساعتی دیگر، آن زن مستحق لعنت خدای تعالی شود < ۱۶ >. دیگر وارد شده است «الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتْ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ»^(۲۹)؛ رواه الترمذی عن ابی هریره.

حاصل معنی حدیث آن است که [زن] عورت [است]؛ تا آن زمان که در خانه پنهان است زن آدمی و در تحت امر وی است، چون از خانه بیرون آمد، تحت امر شیطان باشد.^۲

دیگر وارد شده است «إِنَّ فُجُورَ الْمَرْأَةِ الْفَاجِرَةَ كَفُجُورِ الْفِ فَاجِرٍ وَإِنَّ بِرَ الْمُؤْمِنَةِ كَعَمَلِ سَبْعِينَ صِدِّيقاً»^(۳۰)؛ رواه احمد عن ابن عمر.

معنی حدیث آن است که یک معصیتی که زن کند، عقوبت آن معصیت برابر

۱. اصل: اما آنکه اولم تعطیه شیاً کتبت علیه کذباً ۲. اصل: شد

هزار معصیت مردان است، و هر نیکی که زن کند برابر هفتاد نیکی صدیقان است. و این از آن است که اگر زنی تنها باشد و هزار مرد جمع شوند تا با وی معصیتی کنند وجود^۱ آن معصیت ممکن نباشد تا زن راضی نباشد و برای حصول طاعت مردان را اسباب بسیار است از علم و عقل و تجارت و صحبت مشایخان و عابدان و قدرت بر مثنوآت^۲ اعمال به خلاف عورات که ایشان در مثنوآت غیر یاری اند و نقصان عقل ایشان را جبلی است، و از فواید بسیار که مردان بدان مخصوص اند، محروم اند. پس چون با وجود این عوارض < ۱۷ > از ایشان طاعتی صادر شود، شکی نیست که ثواب آن زیادت بر ثواب طاعت مردان باشد.

دیگر نکته آن است که یک حصه شهوت در مردان است و اِتْوَد و اِنَّهُ حصه در زنان. چنانچه وارد شده است «فُضِّلَتِ الْمَرْأَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِتِسْعَةٍ وَ تِسْعِينَ جِزَاءً مِنْ اللَّذَّاتِ وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَى عَلَيْهِنَّ الْحَيَاءَ»^(۳۱)؛ رواه البیهقی عن ابی هریره. «فَضَّلُ مَا بَيْنَ لَذَّةِ الْمَرْأَةِ وَ لَذَّةِ الرَّجُلِ كَأَثَرِ الْخَيْطِ فِي الْأُطْبَانِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْتَرْهَنُ بِالْحَيَاءِ»^(۳۲)؛ رواه الطبرانی عن ابن عمر. پس هر زنی که چندین شهوت را مغلوب کرده، طاعتی کند، طاعت وی چرا فاضل نباشد از طاعت مردان. پس بدان که هر زنی را که شهوت غالب باشد، او را فی الحال شوهر باید کرد و اگر سببی مانع شود برای شوهر کردن، چنانچه کفو پیدا نشود یا مانعی مثل این، پس او را چند چیز باید کرد: یکی آن است که طعام پر شکم نخورد، دیگر آنکه طعام لذیذ یا مقوی، چنانچه شیر و روغن و گوشت، نخورد.

دیگر آنکه استعمال خوشبویی نکند، دیگر آن که اشعار عشق و محبت نخواند و نشنود، دیگر آنکه مزامیر نشنود، خصوصاً که در شرع ممنوع است. دیگر آنکه نظر سوی مردان نکند، اگر چه محرم < ۱۸ > باشد؛ مگر برای ضرورت.

دیگر آنکه زنانی که ایشان شوهر دارند صحبت با ایشان کم کند و حکایات

معامله ایشان با شوهر نشود.

دیگر آنکه از غیبت پرهیز کند که آن از زنا سخت تر است، چنانچه بالا گذشت. دیگر آنکه با عورتی دیگر با برهنگی اندام نخسبد که مؤدی سوی سیحاق شود. وارد شده است: «سِخَاقُ النِّسَاءِ زَنَائِبُهُنَّ»^(۳۳)؛ رواه البیهقی عن واثله.

وارد شده است: «لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةَ الْمَرْأَةَ فَتَنْعَتَهَا لِزَوْجِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا»^(۳۴) یعنی چون زن اجنبی صورت و شکل اندام زنان ببیند و پیش شوهر خود حکایت کند گویا که آن شوهر آن زن را دیده باشد. «لَا تُزَوِّجِ الْمَرْأَةَ الْمَرْأَةَ وَلَا تُزَوِّجِ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الزَّانِيَةَ هِيَ الَّتِي تُزَوِّجُ نَفْسَهَا»^(۳۵). رواه ابن ماجه عن ابی هریره.^۱

ذمیمه دیگر افراط غیرت در ایشان. بدان که غیرت در زنان جبلّی است، دفع آن اختیاری نیست، ولیکن افراط آن مذموم است، به حدّی که مؤدی سوی کراهیت و انکار شریعت می شود، و انکار شریعت < ۱۹ > کفر است. پس هر مردی که او را چهار زن و هزار شریّت باشد، او خواهد که کنیزکی بخرد کسی او را ملامت کند، او گویا که ملامت شرع کرده باشد. پس اگر زنی را غیرت جبلّی باشد باکی نیست. یعنی او را از کثرت زنان و شریّات در دل کراهتی و ثقلی باشد، اما در بیرون اثر آن ظاهر نکند، یعنی با شوهر و اتباعان جنگ و مخاصمه نکند و رضای شوهر نگاه دارد؛ همچنین که اوّل او در حالتی که همین یک زن داشت نگاه می داشت. اما اگر این زن اثر غیرت از او ظاهر شود، به حدّی که حکم شرعی را کاره^۲ باشد آن زمان خوف کفر باشد.

ذمیمه دیگر آن است که خلخال را در پای کنند به صفتی که آواز آن خلخال نامحرمان بشنوند و گاه باشد که مخصوص پای را در زمین محکم بزنند تا خلخال آواز بلند کند و این سببی است برای تحریک شهوت مردان. پس نوعی از مقدمات معصیت باشد. چنانچه وارد شده «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْغِضُ صَوْتَ الْخُلْخَالِ كَمَا يُبْغِضُ الْغِنَاءَ وَ يُعَاقِبُ صَاحِبَهُ كَمَا يُعَاقِبُ الزَّامِرَ وَلَا تَلْتَمِسُ خُلْخَالَ ذَاتَ صَوْتٍ إِلَّا مَلْعُونَةٌ»^(۳۶) رواه

۱. یک سطر از ترجمه حدیث به سبب بی پرده بودن مضمون آن حذف شده است. ۲. ناخوش دارد

الدیلمی عن ابی امامة.

دیگر از ذمایم عورتان آن است <۲۰> که موی خویش را با موی غیری وصل می‌کنند که آن را «چونری» گویند تا گیسوی ایشان که به هندی چوتی و چوندا گویند دراز و بزرگ نماید، و این زن را «واصله» گویند.

دیگر آن است که موی را از روی بکشد به ریسمان یا به علاجی که او را وشته^۱ گویند، و این زنان را «نامصه» و «قاشره» گویند.

و دیگر آن است که پوست اندام را سوزن بخلائند و در آن نیل یا داروی دیگر پر کنند، و این زنان را «واشمه» گویند.

دیگر آن است که دندان‌ها را باریک و تیز کنند، و این زن را «واشره» گویند.

دیگر آن است که تشبه به مردان کنند به لباس یا به چیزی دیگر، و این زن را «رَجَلَه» گویند.

بر همه [این] ذمایم در احادیث لعن وارد شده است و یک قول علما در کبایر آن است که معصیتی باشد بر اول لعن مترتب شود، آن کبیره است. پس اجتناب از این معاصی ضرور است و علت نهی در این ذمایم تغییر خلقت خدای تعالی است؛ و هرچه از این قبیل باشد بر آن قیاس کرده شود.

و ذمیمه دیگر آن است که وقت غسل یا غیر غسل خود را برهنه از زیر ناف می‌نمایند و این جایز نیست اگرچه کنیزک خویش باشد.

فصل

در بیان حقوقی و آدابی <۲۱> که به زنان تعلق دارد

بدان که چنانچه حق مادر بر پسر است، آن چنان حق شوهر بر زن است؛ به حدی که اگر به غیر خدای تعالی کسی را سجده روا بودی زن برای شوهر سجده کردی. و اگر این شوهر را مثلاً از سر تا پا جراحت باشد که خون وریم از آن جراحات

سیلان کند، و این زن آن همه را به زبان بلیسد، هنوز حق شوهر ادا نکرده باشد، و روز قیامت - آمنا و صدقنا - زنان را بعد از نماز از حق شوهر پرسند که چگونه با وی معیشت کرد.

و یکی از حق شوهر آن است که در خانه شوهر، دیگری را اذن ندهند برای دخول، اگرچه محرم باشد، یا مُحَنَّث باشد، و نماز نفل و روزه نفل به غیر اذن شوهر ندارند.

و یکی از حق شوهر آن است که در ملک شوهر به غیر اذن وی تصرف نکنند، مگر در چیزی سهل، لقمه یا نانی.

و یکی از آداب آن است که دست‌های خود را حنا مالد، تا فرق باشد در میان دست‌های ایشان و دست‌های مردان.

و یکی از حق شوهر آن است که خود را دایم آراسته و پاک دارد برای حاجت شوهر و هرگاه^۱ شوهر حاجت طلبد، اجابت کند.

و یکی از حق شوهر بر زن آن است که اگر شوهر در کاری سوگند <۲۲> خورد که آن کار بکنم^۲ و او را استطاعت بر آن کار نیست، پس سوگند او را راست گرداند. یعنی مهم‌آمکن، او را مدد در آن کار نماید. مثلاً اگر شوهر کسی را وعده کرد که چیزی بدهم و آن چیز ندارد، زن را باید که آن چیز از ملک خویش، یا کسب کرده، حاصل کند و او را بدهد تا سوگند شوهر راست شود.

و یکی از آداب آن است که طلاق خود از شوهر نطلبد، بلکه طلاق انباغان نیز نطلبد برای راحت خویش.

و یکی از آداب آن است که در زیر پیراهن اِزار پوشد که وارد شده است «رَجِمَ اللَّهُ الْمُتَسَرُّوْلَاتِ مِنَ الْاِنْسَاءِ»^(۳۷). رواه الدارقطنی فی الافراد و عن ابی هریره.

مسأله: چهارکس را از حَمَت^۳ زن پرسند: یکی شوهر، دوم پدر، سیوم پسر، چهارم برادر. پس ایشان را باید که از حساب نماز زنان پرسند که از زمان^۴ بلاغت تا

بر حالتی که هستند نمازی از ایشان^۱ اگر فوت شده باشد آن را قضا بگذارند و مسایل حیض و نفاس ایشان را بیاموزاند، و حاصل کلام چیزی که اهم است برای زنان، معنی غیبت و مسایل آن بدانند و از آن <۲۳> باز مانند، که معصیت غیبت اشد از معصیت‌های دیگر است.

مسأله: در خزانه الرّوایة از نصاب و بستان فقیه ابواللیث نقل می‌کند که اختلاف علماست در زنی که او را دو شوهر باشد، یا بیشتر، به کدام شوهر در بهشت باشد. بعضی گفته‌اند که با شوهر آخرین باشد و بعضی گفته‌اند بر هر که راضی باشد، با آن باشد. و اگر پیش از نکاح بمیرند آن زن را خیار داده شود؛ اگر راضی شود با آدمی جفت کرده شود وگرنه خدای تعالی حوری نر بیافریند، با وی جفت کرده شود، و وارد شده «أِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَمْرَأَةٍ أَطَاعَتْ وَ أَدَّتْ حَقَّ زَوْجِهَا وَ تَذَكَّرُ حُسْنَهُ^۲ وَ لَا تَخُونُهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الشَّهْدَاءِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَإِنْ كَانَ زَوْجُهَا مُؤْمِنًا حَسَنَ الْخُلُقِ فَهِيَ زَوْجَتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ إِلَّا زَوْجُهَا اللَّهُ مِنَ الشَّهْدَاءِ»^(۳۸) رواه الطبرانی عن میمونة.

معنی حدیث آن است: هر زنی که مطیع شوهر باشد و حق شوهر را ادا کرده باشد^۳ و هر خصلمتی که خوب در شوهر باشد آن را پیش زنان اظهار کند و آن چه خوب نباشد مخفی دارد و در مال شوهر و در نفس خویش <۲۴> خیانت نکند، میان آن زن و میان شهیدان در مرتبه یک درجه باشد. پس اگر شوهر وی خوش خلق باشد با وی جفت کرده شود و اگر نه با یکی از شهیدان جفت کرده شود. و وارد شده «الْمَرْأَةُ لِأَخِيرِ أَزْوَاجِهَا»^(۳۹)، رواه الطبرانی عن عائشة رضی الله عنها. «أَيُّمَا أَمْرَأَةٍ تُوَفِّي عَنْهَا زَوْجُهَا فَتَرَوَّجَتْ بَعْدَهُ فَهِيَ لِأَخِيرِ أَزْوَاجِهَا»^(۴۰) رواه الطبرانی عن ابی الدرداء یا أم سلمة «إِنَّهَا تُخَيَّرُ فَتَخْتَارُ أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا فَتَقُولُ أَيْ رَبِّ إِنَّ هَذَا كَانَ أَحْسَنَهُمْ مَعِيَ خُلُقًا فِي دَارِ الدُّنْيَا فَزَوْجِيهِ. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، ذَهَبَ الْخُلُقُ أَحْسَنُ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»^(۴۱)، رواه

الطبرانی و الخطیب عن ام سلمه.^۱

مسأله: یکی از آداب مردان آن است که اگر کسی عورت خود را بزند نپرسند^۲ که به چه سبب زده‌ای زیرا که گاه باشد که سببی باشد که گفتن مصلحت نباشد و این آن گاه است که به طریق مشروع زند، یعنی چنان نزند که خونی بدرآید که عضوی بشکند. پس اگر به حد^۳ ظلم و تعدی رسد، بر مسلمانان لازم است دفع کردن آن ظلم.

مسأله: هر که نکاح کند و در اول بار دختر زاید، داند که این نکاح وی را مبارک بوده است. چنانچه وارد شده «مِنْ بَرَکَةِ الْمَرْأَةِ تَبْکِیْرُهَا بِالْأُنْثَى»^(۴۲)، رواه ابن عساکر عن واثله. دیگر وارد شده است. «مِنْ بُنِ الْمَرْأَةِ أَنْ یَتَّیْسَرَ فِی خِطْبَتِهَا وَأَنْ یَتَّیْسَرَ صَدَاقُهَا وَأَنْ یَتَّیْسَرَ رِجْمُهَا»^(۴۳)، رواه الحاکم و النسائی عن عائشة.

معنی حدیث آن است که برای دانستن مبارکی عورت سه علامات است: یکی آن است که نکاح وی فی الحال میسر شود، یعنی مدتی دراز نکشد، چنانچه بعضی عوام مخصوص درنگ می‌کنند [و] این درنگ را موجب فضل <۲۶> و حرمت می‌پندارند؛ علامت دوم آن است که مهر آن اندک شود و هیچ مکالمه و مضایقه برای مهر نشود؛ سیوم آنکه بعد نکاح فی الحال فرزندی زاید، و این علامت از دیگر علامتها بهتر است، زیرا که مقصودی که شرع نکاح بر آن بود آن حاصل شد، پس چرا آن زن مبارک نباشد؟

بدان که بعضی عوام دختر را کاره‌اند و در پسر راغب‌اند. هر که دختر را کاره باشد او گویا که در خرابی عالم سعی می‌کند، زیرا که وارد شده است: «لَوْ أَطَاعَ اللَّهُ النَّاسَ فِی النَّاسِ لَمْ یَكُنِ النَّاسُ»، معنی کلام آن است که هر کسی از خدای تعالی پسر می‌خواهد، پس اگر خدای تعالی دعای ایشان قبول کند و همه پسران زایند و دختر نباشد شکی نیست که عالم خراب شود.

حکایت مناسب این معنی: شیخی در مجلسی نشسته بود. شخصی آمد به خادم آن

۱. [یک مسأله (۸ سطر) به سبب بی‌پرده بودن مفهوم آن حذف شد] ۲. اصل: نپرسد ۳. اصل: بحدی

شیخ^۱ حاجتی عرض کرد. خادم التفات نکرد. همچنان سه بار عرض کرد. خادم هر سه بار التفات نکرد. شیخ چون بر این قضیه واقف شد، از خادم پرسید که: سبب عدم التفات چه بود؟ خادم گفت: یا شیخ. آن شخص از من التماس کرد که شیخ را بگو دعا کند تا عالم خراب شود. از این جهت التفات نکردم. شیخ آن شخص را گفت: آنچه خادم می‌گوید راست راست است؟ آن مرد گفت: یا شیخ، من این نگفتم. من گفتم که از شیخ التماس دعا کن تا خدای تعالی مرا پسری روزی کند. شیخ خادم را گفت: این مرد چه می‌گوید؟ خادم گفت: راست می‌گوید. من حاصل این برای شیخ عرض کردم؛ از آن که وارد شده است؛ «لَوْ أَطَاعَ اللَّهُ الْإِنْسَانُ - الخ»، پس هر مرد و زنی که دختر را کاره باشد او از جمله خراب کنندگان عالم باشد.^۲

والسلام و الاکرام.

یادداشت‌ها

۱. ص ۹. در این نسخه چهار جای خالی وجود دارد که احتمالاً در اصل نسخه با جوهر رنگی نوشته شده و اکنون قابل رؤیت نیست. بنابراین به قیاس معنایی و به استناد فهرست نسخه‌های خطی فارسی که آغاز نسخه را ضبط کرده است، این کلمات مشخص و داخل قلاب □ نوشته شد. (منزوی ۱۳۶۴: ج ۴، ص ۲۳۸۹)

۲. ص ۱۰. خواجه نظام‌الملک طوسی در سیاست‌نامه (سیرالملوک) در فصل چهل و دوم که «اندر معنی اهل ستر و سرای حرم و حدّ زیردستان» است همین موضوع را بدین صورت نقل کرده است که: «و امیرالمؤمنین عمر خطاب، رضی‌الله عنه، گفت: «سخن اهل ستر همچون ایشان عورت است، چنانکه ایشان را بر ملا نشاید نمودن، سخن ایشان هم نشاید گفتن بر ملا». (نظام‌الملک ۱۳۴۸: ۲۸۸)

۳. ص ۱۰. یَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَ يَخُكُّمُ مَا يُرِيدُ (مضمون قرآنی): خداوند هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد و هر حکمی را که بخواهد صادر می‌کند.

۴. ص ۱۰. وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا... (قرآن کریم، سوره الاسراء (۱۷)، آیه ۷۰): ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری دادیم.

۵. ص ۱۰. إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَى... (قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۳۳): خدا آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد.

۶. ص ۱۰. مَا مِنْ شَيْءٍ... حدیثی است که طبرانی و خطیب از ابن‌عمرو روایت کرده‌اند: هیچ چیز نزد

خدا گرامی تر از آدمیزاد نیست. گفتند: ای رسول خدا، حتی فرشتگان؟ فرمود: حتی فرشتگان. زیرا، فرشتگان مجبورند (نه مختار) همانند خورشید و ماه. (المتقی الهندی. ج ۱، ص ۱۴۵، حدیث ۷۱۳).

۷. ص ۱۰. اَلرِّجَالُ قَوَامُونَ... (قرآن کریم، سوره نساء (۴)، آیه ۳۴)

۸. ص ۱۰. لَوْ كُنْتُ امِراً... حدیثی است که ابی داود روایت کرده است. (ابوداود ۱۹۹۰: ج ۱، ص ۴۷۶، حدیث ۲۱۴۰؛ الحاکم النیسابوری ۱۴۰۶: ج ۲، ص ۱۸۸؛ احمد بن حنبل: ج ۴، ص ۳۸۱)

۹. ص ۱۱. نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ... (قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۳).

۱۰. ص ۱۱. تَزَوَّجُوا... حدیثی است که از بیهقی روایت شده است: ازدواج کنید که من به فراوانی افراد شما اتمم خواهم بالید، و همانند راهبان نصرانی نباشید! (البیهقی: ج ۷، ص ۷۸).

۱۱. ص ۱۱. اِنكِحُوا فِائِي مُكَاثِرٍ بِكُمْ. روایتی است که از ابن ماجه نقل شده است: زناشویی کنید که من به فراوانی شما خواهم بالید. (ابن ماجه: ج ۱، ص ۵۹۹، حدیث ۱۸۶۳).

۱۲. ص ۱۱. اَلْاَوْلَادُ، فِائِي اُبَاهِي يَهْمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. بخشی از یک حدیث نبوی است که مؤلف از مسند احمد بن حنبل نقل کرده است: فرزندان بسیار بیاورید که من به آنان در روز رستاخیز مباحثات خواهم کرد.

۱۳. ص ۱۱. اَلْمَرْأَةُ اِذَا حَمَلَتْ... روایتی است که در کنز العمال آمده است: زن، آن گاه که باردار گردد، اجر روزه داران و شب زنده داران و دلدادگان به خدا و رزمندگان در راه خدا را خواهد داشت؛ و آن گاه که درد زایمان او را بگیرد؛ خلاق ندانند که چه اجری خواهد داشت، سپس آن گاه که وضع حمل کند، در برابر هر مکیدن و نوشیدن نوزاد اجر زنده گردانیدن یک انسان و رهانیدن او از مرگ را خواهد داشت، سپس، آن گاه که نوزادش را از شیر بازگیرد، فرشته بر سر شانه های وی زند و گوید: عمل از سرگیر! (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۴۱۱-۴۱۲، حدیث ۴۵۱۶۰).

۱۴. ص ۱۲. اَلْمَرْأَةُ لِاتُّوَدَى... حدیثی است که در الکافی، مستدرک الحاکم، مسند احمد، المعجم الکبیر و مجمع الزوائد و منبع الفوائد، با همین عبارت یا با اندک اختلافی در عبارت نقل شده است. (الهیثمی، علی بن ابی بکر ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۳۰۸).

۱۵. ص ۱۲. هر که شکر خلق را ادا نکند، شکر خالق را ادا نکرده باشد، معنی حدیث «مَنْ لَمْ يَشْكُرِ المَخْلُوقَ، لَمْ يَشْكُرِ الخَالِقَ».

۱۶. ص ۱۲. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ... این حدیث در الجامع الصغیر و کنز العمال آمده است به معنی: همانا خداوند متعال، غیرت را بر زنان نوشته است و جهاد را بر مردان، بنابراین هر یک از آنان که در موارد غیرت نسبت به همسر از روی ایمان و به خاطر خدا شکیبایی ورزد، او را همانند اجر شهید خواهد بود. (السیوطی ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۲۷۱، حدیث ۱۷۶۷؛ المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۴۰۷، حدیث ۴۵۱۳۴).

۱۷. ص ۱۴. مَنْ بَلَغَتْ لَهُ ابْنَةٌ... در تورات مکتوب است: آن کس که دختری داشته باشد و به سن دوازده سالگی برسد و او را شوهر ندهد، و به گناه بیفتد، آن گناه دامنگیر وی خواهد بود. (السیوطی ۱۴۰۱: ج ۲، ص ۵۳۸، حدیث ۸۱۹۹؛ المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۴۵۶، ۴۵۷، حدیث ۴۵۴۱۲).

۱۸. ص ۱۴. إِذَا آتَاكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ... حدیثی است که ترمذی و ابن ماجه و حاکم و ابن عدی از عمرو روایت کرده‌اند: هرگاه کسی به خواستگاری نزد شما بیاید که اخلاق و دینداری اش را خوش دارید، به او دختر بدهید؛ اگر چنین نکنید، آشوبی (پراسیاب) در جهان و تباهی بی دامنه‌داری پدید خواهد آمد. (ابن ماجه: ج ۱، ص ۶۳۲؛ حدیث ۱۹۶۷؛ المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۱۷، حدیث ۴۴۶۹۵).

۱۹. ص ۱۴. إِذَا جَاءَ كُمْ... این حدیث را ترمذی و بیهقی از ابی حاتم مزنی روایت کرده‌اند: هرگاه مردانی هم‌تا و هم‌شان برای دختران شما به خواستگاری نزد شما آیند، آنان را شوهر دهید و آنان را دستخوش حوادث نگردانید. (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۱۷، حدیث ۴۴۶۹۳).

۲۰. ص ۱۵. لِلْمَرْأَةِ سِرْدَانُ القَبْرِ و الزَّوْجِ. حدیث نبوی است که مؤلف از ابوداود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده است.

۲۱. ص ۱۵. أَنَا وَ امْرَأَةٌ سَفْعَاءُ... حدیثی است که ابوداود از عوف بن مالک الاشجعی روایت کرده است. (ابوداود ۱۴۱۰: ج ۲، ص ۵۰۸، حدیث ۵۱۴۹).

۲۲. ص ۱۵. قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ... حدیثی است که احمد و شیخان و نسائی از اسامة بن زید روایت کرده‌اند. (مسلم بن الحجاج: ج ۸، ص ۸۸؛ احمد بن حنبل: ج ۵، ص ۲۱۰).

۲۳. ص ۱۶. إِنْ أَلْفَسَاقَ هُمْ أَهْلُ أَلْتَار... (الحاکم النیسابوری ۱۴۰۶: ج ۲، ص ۱۹۱).
۲۴. ص ۱۶. إِنْ أَلْتَمِنَ أَفْشَيْنَ... این حدیث را طبرانی از اسماء بنت یزید روایت کرده است (احمد بن حنبل: ج ۱، ص ۳۷۶؛ الهیثمی ۱۴۰۸: ج ۴، ص ۳۱۱؛ الطبرانی: ج ۴، ص ۳۴۶).
۲۵. ص ۱۶. إِنْكَ مِنْ قَبِيلٍ... به معنی: تو، از آن جماعتی که بسیار را اندک می‌شمردند و چیزهایی را که به دردشان نمی‌خورد به کسی نمی‌دهند و درباره چیزهایی که به آنان مربوط نمی‌شود، سؤال می‌کنند. (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۹۷، حدیث ۴۵۰۸۴).
۲۶. ص ۱۷. أَلْعَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا، حدیثی است که ابن النجار از جابر و دیلمی از ابوسعید روایت کرده‌اند به معنی غیبت سخت‌تر از زناست؛ شخص، زنا می‌کند، سپس توبه می‌کند، و خداوند توبه‌اش را می‌پذیرد، و اهل غیبت، خداوند او را نمی‌آمرزد، تا آنکه آن شخص دیگر از او درگذرد. (السیوطی ۱۴۰۱: ج ۱، ص ۴۵۰، حدیث ۲۹۱۹).
۲۷. ص ۱۷. الزُّبَا ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ...: ربا ۷۳ باب است، (الحاکم النیسابوری ۱۴۰۶: ج ۲، ص ۳۷).
۲۸. ص ۱۸. لَعَنَّ اللَّهُ أَلْمَسُوفَاتِ...، حدیثی است که طبرانی از عبدالله بن عمر روایت می‌کند. (السیوطی ۱۴۰۱: ج ۲، ص ۴۰۷، حدیث ۷۲۶۹؛ الطبرانی: ج ۴، ص ۳۴۶).
۲۹. ص ۱۸. أَلْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتْ اشْتَشِرَ فَمَّا الشَّيْطَانُ. حدیثی است که ترمذی از ابوهریره روایت کرده است (المبارکفوری: ج ۴، ص ۲۸۳).
۳۰. ص ۱۸. إِنْ فُجُورَ... (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۹۸، حدیث ۴۵۰۸۹).
۳۱. ص ۱۹. فَضَلَّتِ أَلْمَرْأَةُ... (المنائوی، محمد عبدالرؤف: ج ۴، ص ۵۷۹، حدیث ۵۸۸۸).
۳۲. ص ۱۹. فَضُلٌ مَا بَيْنَ... (الطبرانی: ج ۷، ص ۳۳۷؛ السیوطی ۱۴۰۱: ج ۲، ص ۲۱۲، حدیث ۵۸۵۳).
۳۳. ص ۲۰. سَحَاقٌ... (السیوطی ۱۴۰۱: ج ۲، ص ۵۰، حدیث ۴۶۸۵؛ المتقی الهندی: ج ۵، ص ۳۱۶).
۳۴. ص ۲۰. لَا تُبَايِرُ... (البخاری: ج ۶، ص ۱۶۰؛ السیوطی ۱۴۰۱: ج ۲، ص ۷۲۵، حدیث ۹۷۲۳؛ المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۸۹، حدیث ۴۵۰۴۸).

۳۵. ص ۲۰. لَا تُزَوِّجِ الْمَرْأَةَ... (ابن ماجه: ج ۱، ص ۶۰۶ حدیث ۱۸۸۲؛ المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۱۰، حدیث ۴۴۶۴۸).

۳۶. ص ۲۰. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۳۹۳، حدیث ۴۵۰۷۱).

۳۷. ص ۲۲. رَجِمَ اللَّهُ... (همان: ج ۱۶، ص ۴۰۸، حدیث ۴۵۱۴۱).

۳۸. ص ۲۳. إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ... (الطبرانی: ج ۲۴، ص ۱۶، حدیث ۳۰).

۳۹. ص ۲۳. الْمَرْأَةُ لِأَخْرِ ازواجها. این حدیث که گفته‌اند الطبرانی از عایشه روایت کرده است با این

عبارت در منابع متعارف حدیث یافت نشد. به معنی: زن، از آن آخرین همسر خویش است.

۴۰. ص ۲۳. أَيْمًا أَمْرًا تُوَفِّي عَنْهَا... حدیثی است که طبرانی از ابوالدرداء یا ام سلمه روایت کرده است:

(الطبرانی: ج ۲، ص ۳۷۵).

۴۱. ص ۲۳. إِنَّهَا تُخَيَّرُ... حدیثی است که طبرانی و خطیب از ام سلمه روایت کرده است: او را مختیر

خواهند گردانید، و او خوش اخلاق‌ترین آنان را برخواهد گزید و خواهد گفت: ای پروردگار من! این،

با من خوش اخلاق‌ترین آنان بود در سرای دنیا، مرا به همسری وی درآور! ام سلمه، اخلاق نیک

، خیر دنیا و آخرت را به بار می‌آورد. (همان).

۴۲. ص ۲۴. مِنْ بَرَكَاتِ الْمَرْأَةِ... (المتقی الهندی: ج ۱۶، ص ۸۴۷، حدیث ۴۵۵۶۷).

۴۳. ص ۲۴. مِنْ يُضِنُّ الْمَرْأَةَ... این حدیث را حاکم و نسائی از عایشه روایت کرده‌اند: از مبارکی و

میمنت زن است که خواستگاری وی آسان باشد و مهریه او سنگین نباشد و راحت بزاید. (المتقی

الهندي: ج ۱۶، ص ۴۸۴، حدیث ۴۵۵۷۴).

و ماکن عالم خراب شود ازین جهت القات مکردهم شیخ آن
 شخص را گفت ای خادوم میگوید راست راست است آن مرد
 گفت یا سر شیخ من این نگفتم من گفتم که از شیخ الهامی معاین
 ما خدای تعالی مرا بسری ریزی کن شیخ خادوم را گفت این مرد
 هم میگوید خادوم گفت راست گفتن حاصل این برای شیخ عرض
 کردم از آنکه در او شده است لواط العبدان منی الا بسری شیخ
 مردی کرد خسته را کاره را بشد راه از جمله خراب کن کاران
 عالم باشند (و...)

حکایت

بی وفایی زنان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حکایت
گذر دستم بر روی کوهستان قناد
مردی نزدیک کوری نشسته و دست
آن کور بر می نهد و چشم می رسد
ساخت که از سر کور خمری درین حال
بازگشت گفت ای پسر خواد درین حال
زین دست و دست پی پالت کردن

حکایت
چنان سپردم و ما مرد و عجب که در دم
اویش که از کوشش من میستند و هر
کس من گنبد بودم که گویند من کس
مجاوری گویم ای پسر خدای این چنین
و دعوات یا پشت بر و پستی سال
کسین فاجعی عجب در سیری برم از کشتار او
عسری استیفت آرد و گشت کردن
ساعتش آن تو این زین زین پروی
چو کوی گنبد است ای پسر خواد چو کوی

مشخصات نسخه

نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران)
عنوان: حکایت بی وفایی زنان (در فهرست: «قصه مکر زنان» عنوان شده است).

مؤلف: ناشناس

تاریخ: ۱۱۰۰ ه.ق. لاهور

خط: نستعلیق، ملّا یعقوب

ضمن مجموعه شماره ۷۳ / ۱۴۲۱۵ آمده که دارای ۷۸ نسخه خطی است. آغاز
آن سفینه بحرالمحیط و بخش ۷۳ آن قصه مکر زنان است (۳۳۴ پ - ۳۴۸ ر)

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم. حکایت کذر مهتر عیسی در کورستان افتاد دید

انجام: تمت حکایة بیوفائی زنان که بر قول و فعل اینها اعتماد نباید کرد بتاريخ ۵ رمضان

المبارک مطابق سنه یکهزار و یکصد هجری در شهردارالسلطنه لاهور تحریر یافت کتبه

یعقوب

پیشگفتار

حکایت بی‌وفایی زنان که در فهرست با عنوان مکر زنان معرفی شده، مثل اغلب این‌گونه دست‌نوشته‌ها نام نویسنده مشخص نیست. موضوع این رساله حيله و مکر زن است. مأخذ حکایت دوم این دست‌نوشته کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر سدیدالدین محمد عوفی نویسنده سده ششم هجری قمری است که در قسم سوم این کتاب با عنوان «سه دعای مستجاب» آمده است (عوفی ۱۳۶۳: ۳۴۱-۳۴۲) و مأخذ اصلی این حکایت سیاست نامه یا سیرالملوک خواجه نظام الملک طوسی و حکایت یوسف زاهد و زن او کرسف است. (نظام‌الملک ۱۳۴۸: ۲۸۳-۲۸۶) این حکایت در هر سه کتاب با تغییراتی نقل شده است و هر نویسنده‌ای بسته به ذوق و هنر خویش مطلبی را به آن افزوده یا از آن کاسته است اما مضمون اصلی یکی است. سبک نگارش این نسخه با متن‌های مشابه هم‌زمان متفاوت است. این گونه فارسی، خاص حوزه جغرافیایی ایران مرکزی نیست و تفاوت واژگانی و گاه ساختاری با گونه زبان فارسی معمول دارد و دارای ویژگی گونه گفتاری دری افغانی است. شیوه جمله‌بندی با فارسی رایج در ایران متفاوت است؛ «مهتر عیسی پرسید: چه حالست که از سرگور نمیخیزی؟»؛ «تو را از شهر برآورده است»؛ «مستقبل قبله شو»؛ «هم پیشتر شد»؛ «این عورت تو را چه می‌شود؟»؛ «این مرد مرا به دزدی کشیده است». «بر پادشاه خواهم آمد» «رخ بر وزیر برآورد»، «بر من افترا می‌کنی». در حوزه واژگان نیز این تفاوت آشکار است استفاده از کلماتی نظیر عورت (زن)، یکان روز (یک روز)، بر (پیش)؛ کیانید (کیستید)، محافه (هودج)، برابر (با) کلمه «بدین» به جای

«به او» به کار رفته است «عمر خویش بدین می بخشد».

رسم الخط این دستنوشته بیشتر پیوسته نویسی است؛

الف: همدران، همدرین، انزمان، آنمرد، اینمرد، ترا، درین، کسانرا، ویرا، بتو، بحرمت، بمکر، میکذرانیدند، حالست، سالیست.

ب: «گ» با یک سرکش نوشته شده: کور، کورستان، کوئی، کردانی.

پ: نقطه گذاری کلمات کم است. بعضی کلمات بدون نقطه نوشته شده: میسود، بدارد، داست، بوفف.

ت: «پ» با یک نقطه مانند بادشاهزاده، باس، بسر و «چ» با یک نقطه هرجه، جون. کوشش شد تا رسم الخط امروزی اعمال شود تا خواندن مطالب آسان تر گردد.

روش تصحیح: به سبب منحصر به فرد بودن این دستنویس، شیوه قیاسی برای تصحیح انتخاب شد و با توجه به خط زیبای نستعلیق ملایعقوب، جز در مواردی اندک که کلمه نقطه نداشت یا مخدوش بود یا حرفی اضافه داشت، در این دستنویس مصحح با مشکل خاصی مواجه نشد. بنابراین موارد اندکی تصحیح و در متن نوشته و به اصل آن در پانویس اشاره شد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حکایت

گذر مهتر عیسیٰ در گورستان افتاد، دید مردی نزدیک گوری نشسته و از سر آن گور بر نمی خیزد. مهتر عیسیٰ پرسید: چه حالی است که از سر گور نمی خیزی، در این خاک تو را کیست؟ گفت: ای پیغمبر خدا در این خاکدان زن من است و مدت سی سال است که در این <۱> خاک سپرده‌ام و ما هر دو عهد کرده‌ایم؛ او گفته که اگر تو پیش من بمیری شوهر دیگر نکنم و من گفته بودم که اگر تو پیش من بمیری، مجاوری تو کنم. ای پیغمبر خدای! این زن من وفات یافت. امروز سی سال باشد که من وفای عهد به سر می‌برم. از گفتار او مهتر عیسیٰ را شفقت آمد و گفت: اگر در این ساعت زن تو از این تربت زنده بیرون آمد چه گویی؟ گفت: ای پیغمبر خدا آن چه از عمر من <۲> باقی مانده نیمی عمر خود بدین بخشیدم. مهتر عیسیٰ را در حق او رحم آمد. دست به دعا برآورد و گفت: الهی این بنده تو از غایت محبت که بر زن خود دارد، نیمی عمر خویش بدین می‌بخشد. اکنون تو این را به کرم خود زنده گردان.

فی الحال دعای مهتر عیسیٰ مستجاب شد و تربت بشکافت. همچو ماه شب چهاردهم تابان از تربت بیرون آمد و میان زن و شوهر ملاقات شد. آن گاه^۱ مهتر

عیسی از سر وقت ایشان بگذشت <۳> و این زن و شوهر هر دو تن روزگار خود در بیابان می‌گذرانیدند تا روزی پادشاهزاده [ای] در شکار بیرون آمده بود. بر سر وقت ایشان رسید. دید که مردی خفته و نزدیک او زنی با جمال نشسته و نظر عورت بر جمال پادشاهزاده افتاد. پرسید: تو کیستی؟ گفت: که من پادشاهزاده‌ام. زن چون نظر بر جمال و کسوت او کرد شیفته پادشاهزاده شد. پادشاهزاده نیز عاشق او شد و به اشارت جانب خود خواند. او شوهر خود را خفته گذاشت <۴> و نزدیک پادشاهزاده برفت. شاهزاده پرسید: این مرد که^۱ نزدیک تو خفته است، کیست؟ گفت: این دزد است که مرا به مکر از شهر بیرون کشیده است. پادشاهزاده گفت: من فریفته و عاشق جمال تو شده‌ام، مرا قبول می‌کنی یا نه؟ زن گفت: این مدّعی را که خفته است دور و بر طرف گردانی من به تو راضی گردم. پادشاهزاده گفت: چون این دزد است و تو را به مکر از شهر برآورده است، اکنون کشتن وی واجب است، من این را چگونه <۵> می‌گذارم.

چون این سخن، آن زن از زبان پادشاهزاده شنید، او را هم در آن محلّ خود گذاشت و خود برابر پادشاهزاده برفت. چون شوهر او بیدار شد، دید که زن نیست. آهی برآورد و مسکین در حق او گمانی نیک می‌برد و همی گفت: مگر تو را کسی به زور برد. هم در این فکر بود که بی واسطه پی اسبی در نظر آمد و بر خود گفت: نمی‌گفتم صاحب قوّتی به زور برد. هم پیشتر شد، دید که مردی سوار کرده می‌برد. قدم بلند برگرفت. بانگ بزد و بیگفت: <۶> چرا زن مرا می‌بری و از خدای تعالی نمی‌ترسی؟! پادشاهزاده آغاز کرد: زن تو از کجاست که تو این را به دزدی کشیده‌ای. مرد گفت: یکی که زن می‌بری، دیگر بر من افترا می‌کنی. باز زن بهتان آغاز کرد: ای پادشاهزاده من پیش از آن می‌گفتم که این مرد دزد از من هرگز دست باز ندارد تا آنکه او را نکشی. پادشاهزاده کسان را خواند و فرمود که: این دزد را بگیرید و دستهایش به پشت محکم بر بندید. هم چنان کردند. در شهر بردند.

پادشاهزاده <۷> بر پدری رفت و تمام واقعه پیش پادشاه گفت که: من امروز به شکار رفته بودم^۱. عورتی صاحب جمال را دیدم، تا پادشاه در حق وی چه سیاست فرماید که مردی به مکر و ریب زن را بیرون شهر برده است و من آن مرد را بسته آورده‌ام، تا پادشاه در حق آن مرد چه سیاست کنند. آن گاه من این را در نکاح خود آورم. پادشاه فرمود: هر دورا پیش من آرید. چون آوردند، پادشاه رخ بر مرد بکرد و پرسید: ای مرد! این عورت تو را چه می‌شود؟ <۸> گفت: این زن من است و بعد از آن رخ بر زن بکرد و گفت: ای زن! این مرد به تو چه تعلق دارد؟ زن گفت: این دزد است که مرا به مکر و دزدی کشیده است. پادشاه گفت: ای مرد تو می‌گویی که زن من است و این به حضور تو چنین می‌گوید که این مرد مرا به دزدی کشیده است. چون این مرد از زبان عورت چنین شنید، گفت: سبحان الله این چه می‌گوید! آن گاه آن مرد گفت: ای پادشاه اکنون هرچه می‌گویم^۲ شما کی استوار می‌دارید که در حق <۹> من زن چنین گواهی می‌دهد؟! اما منصف احوال ما مهتر عیسی است و گواه من هموست.^۳

پادشاه رخ بر وزیر برآورد. وزیر گفت: ای مرد که می‌گوید^۴ جای دم زدن نیست که پیغمبر خدای را گواه می‌خواند. وزیر گفت: ای مرد، مهتر عیسی را کی می‌آری؟ گفت: فردا بیارم. پادشاه گفت: برو بیار. آن مرد از پیش پادشاه بازگشت. عورت از پیش پادشاه آغاز کرد که: این مرد دزد است.^۵ بدین حيله خود را خلاص گردانید. باز^۶ او را کجا بیابید.

پادشاه به وزیر گفت: <۱۰> اگر به این بهانه رسته باشد، فردا نیاید چه کنید؟ وزیر گفت: ای پادشاه چند نفر در عقب او بدوانید تا او را پیش کرده بیارند. همچنان کردند و این مرد قدری راه رفته بود که در خاطر خود گذرانید که مهتر عیسی در بیابان مقامی معین ندارد. من او را کجا طلب کنم؟ هم در این اندیشه زیر یک درخت

۱. اصل: بودم ۲. اصل: میکوم ۳. اصل: همونست ۴. اصل: میکويد ۵. اصل: داسبت ۶. اصل: یار

سر در زانو کشیده، در خواب رفته، هم در خواب جمال مبارک مهتر عیسی را بدید. گفت: ای مرد بازگرد^۱ و اندوهگین مباش که فردا بر پادشاه خواهم آمد <۱۱> آن مرد هنوز در خواب بود که کسان پادشاه رسیدند و او را بیدار کردند و می‌گفتند: نیکو به پادشاه گفته آمدی برای آوردن مهتر عیسی و بی‌غم شده در خواب شدی. چون نزدیک پادشاه آوردند و گفتند به حیلّه جسته بود و بی‌غم شده، در خواب بود. بیدار کردیم، بیاوردم. پادشاه گفت: کجاست مهتر عیسی که در طلب ایشان رفته بودی. گفت: ای پادشاه چون تو گفته بودی برو مهتر عیسی را بیار من، از پیش تو بازگشتم. در خاطر من گذشت که مهتر عیسی در بیابان <۱۲> مقامی معین ندارد. من او را کجا طلب کنم. هم در این اندیشه به خواب رفتم و سر بر زانو کشیدم. در حال مهتر عیسی علیه‌السلام، را در خواب دیدم. مرا گفت: تو بازگرد که من فردا نزدیک پادشاه خواهم آمد. پادشاه جانب وزیر دید. گفت: این چه می‌گوید؟ وزیر گفت: ای پادشاه چهار پاس شب گذشتن دیر نخواهد. چون فردا مهتر عیسی نیامد. هم گفتار این مرد دروغ بود و هر چه آن شاه^۲ را خوش آید بر جان این بنده بکند.

آن روز بگذشت. دوم روز شد <۱۳> پادشاه بار عام داد و پسر را بخواند و گفت: دزد را پیش من آرید و سیاست کنید. هم در این بودند که دیدند نوری از طرف صحرا برآمد و رخ شهر گرفته، می‌آید. وزیر گفت: ای پادشاه بنگر. مهتر عیسی علیه‌السلام می‌آید و نور پاک او از زمین تا آسمان گرفته، می‌آید. هم در میان همچو ماه شب چهاردهم طالع شده. مهتر عیسی رسید. پادشاه از کرسی خود فرود آمد و پیش مهتر عیسی، علیه‌السلام، بیامد و ملاقات کرد. بعد ملاقات <۱۴> پادشاه کیفیت آن مرد در میان آورد و گفت: ای پیغمبر خدای، پسر من در شکار رفته بود. مردی وزنی را بدید و از آن زن پرسید: تو کیستی؟ و این مرد کیست؟ زن گفت: این مرد دزد است، مرا به دزدی بیرون آورده است و این مرد می‌گوید که این زن من است و من گفته‌ام او استوار نمی‌داشتم و می‌خواستم که او را بکشم. او گفت: واقعه

من مهتر عیسی می‌داند و گواه من هموست. چون که نام شما شنیدم توقف^۱ کردم. آن‌گاه عیسی، علیه‌السلام، <۱۵> گفت: بگو تا هر دورا پیش من آرند. پادشاه هر دو را طلب کرد، بیاوردند. مهتر عیسی علیه‌السلام، رخ بر عورت کرده^۲ و گفت: قصه خود دراز مکن، به تو عطایی که این مرد کرده است هم بدین بده. زن به شوخی گفت: نیکو باشد. مهتر عیسی علیه‌السلام، گفت: مستقبل قبله شو و بگو الهی عطایی که این مرد از عمر خود مرا کرده است، نمی‌باید، باز عطای این مرد بدین دادم. هنوز این سخن نیکو نگفته بود که بر زمین افتاد و توده خاک شد. پادشاه و پادشاهزاده <۱۶> و وزیر، جمله خلق در حیرت ماندند که در زمان چگونه خاکستر گشت. آن‌گاه پادشاه پرسید: ای پیغمبر خدای، مرا هیچ معلوم نشد. فرمود که این مُرده بود و میان ایشان عهد بود. از غایت محبت که بعد از مردن تو، من شوهر نکنم و بعد از مردن تو، من زن نکنم. قضای حق تعالی در رسید. زن این مرد وفات یافت و این مرد مدت سی سال وفای^۳ عهد بر سر تربت گذرانید تا روزی گذر من بر سر این مرد افتاد. پرسیدم چه حالی است که از سر تربت <۱۷> نمی‌خیزی؟ گفت: چه کنم که مدت سی سال است که وفای عهدی که به این زن کرده‌ام به سر می‌برم. گفتم: زن تو اگر زنده شود چه گویی؟ گفت: ای پیغمبر خدای آن چه از عمر من باقی مانده است نیمی عمر به این زن می‌بخشم. من دعا کردم. خدای تعالی زنده گردانید. امروز این عورت عطای این مرد که از عمر خویش بخشیده بود، باز داد. هر آینه چنانچه در گور خاک بود در این وقت نیز خاک گشت. هم در این میان از عالم غیب آوازی شنید که: ای عیسی هر که جز ما دل بر غیری بندد <۱۸> هر آینه جز بی‌وفایی نبیند.



دیگر روز گذر مهتر عیسی در بیابانی افتاد. سه نفر را بدید. دو مرد، یک زن. پرسید: شما کیانید؟ ایشان گفتند: ای پیغمبر خدای ما زن و شوهر هستیم و این جوان پسر

ماست. از غایت بی‌نوایی شهر را ترک داده‌ایم و میان ما سه نفر بجز یک جامه بیش نیست و آن را یکان روز به نوبت می‌پوشیم و در شهر از برای گدایی می‌رویم. تا آن زمان که او از شهر بیاید ما دو نفر زانوگرد آورده می‌نشینیم < ۱۹ > بعد سه روز نوبت به یکی می‌رسد. اکنون ای پیغمبر! خدای تعالی شما را بر سر وقت ما رسانیده، دعا کنید تا از این تنگی نجات یابیم.

مهتر عیسی، علیه‌السلام، گفت: کیفیت شما بگویم در حضرت ذی‌الجلال. هر چه فرمان خواهد شد بر شما بگویم. چون از سر وقت ایشان بازگشت، وقت مناجات، کیفیت ایشان عرضه داشت^۱ نمود. فرمان شد که از تنگی روزگار خلاص شدند و هر چه بعد از صبحدم از درگاه خدای تعالی به اول سخن بخواهید < ۲۰ > همان بیابید. مهتر عیسی علیه‌السلام، به ایشان این سخن رسانید و بازگشت. زن از شوهر پرسید. خواست مطلوب دل ما داده‌اند، بگو تا بهر خود چه خواهی طلبید؟ شوهر گفت: از پادشاهی چیزی زیادت نیست، من همان خواهم خواست، شوهر گفت: ای زن! مطلوب خواست تو چیست؟ گفت: من جوانی خواهم خواست تا تو جز من بر گیری دل نبندی. در شادی این حکایت بودند که شب به آخر رسید < ۲۱ > و صبح دمیدن گرفت. باز عورت بر شوهر گفت: اول من بخواهم، بعد از آن شما خواهید. برخاست و بر چشمه آب رفت و وضو بساخت. دست به مناجات برآورد و از خدای عزوجل التماس کرد که بار خدای^۲ مرا جمالی ده که باز جوان شوم. هم چنین شد.

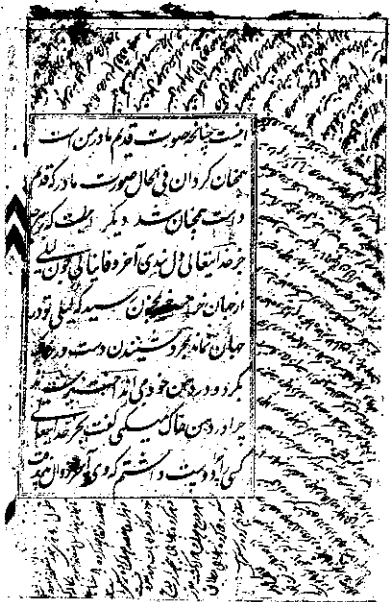
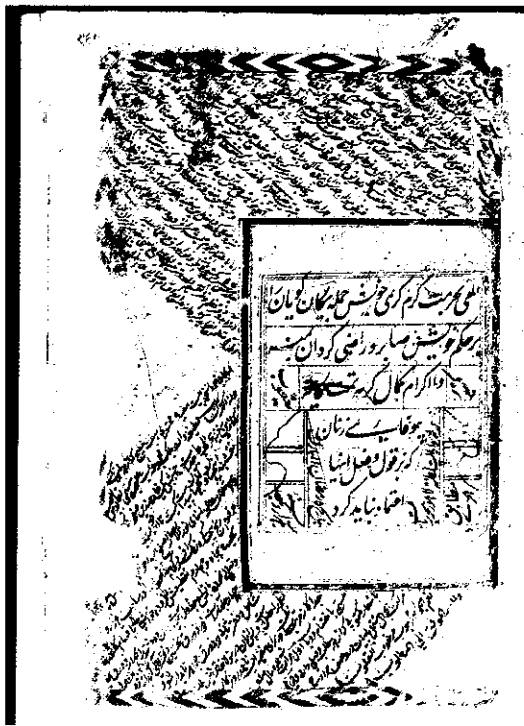
هم در این میان پادشاهی دنبال شکاری گرفته بر سر وقت او رسید. دید در جمال و صورت او که وقتی در جمیع عمر خویش ندیده بود. پس نزدیک او شد و گفت: ای ماه‌تابان < ۲۲ > تو کیستی که از نوری بی‌پایان منور گشتی؟ پیش من آی. مگر حوراء آسمان و یا پری زمین هستی که اگر ذره‌ای از جمال تو قسمت کنند، چنین دانم که آن ذره خوبی تمام حرم مرا دهند با ذره جمال تو برابری نکند. او گفت: من

آدمی زاده‌ام. پادشاه گفت: اگر تو مرا قبول کنی، ملکه حرم من باشی و آن چه در ملک پادشاهی دارم ملک تو گردانم. از زبان پادشاه چون این شنید، راضی گشت و در خاطر اندیشه کرد اگر [چه] شوهر من پادشاهی خواهد خواست. اما او پیر است و من جوان <۲۳> و صاحب جمال گشته‌ام و این پادشاه که بر سر وقت من رسیده است، هم پادشاه است و هم جوان و هم فریفته من شده است، برابر این بروم. در حال رضا داد.

پادشاه محافه^۱ طلبید، در آن شد و برابر پادشاه رفت. هیچ بازپرسی شوهر و پسر نکرد. پسر روی پدر می‌دید و پدر روی پسر می‌دید. غضب مردی در کار شد. بر پسر آغاز کرد: که مادر تو بر من بی‌وفایی کرد و من انتقام بی‌وفایی او کشم. نزدیک آب برفت و وضو بساخت. دست <۲۴> به مناجات برد و می‌گفت: الهی التماس این دارم که تمام اندام آن زن از جنس آدمی باشد، اما روی او^۲ همچو خوک گردد. دیگر چون پادشاه محافه را در حرم خود برد خواست که از محافه بیرون کشد، دید صورت او همچو خوک گشته. پادشاه بترسید و گفت: که من می‌گفتم که این صورت در جهان نباشد. مگر خواست تا مرا آسیب برساند. کسان را بفرمود تا هم در این محافه سوار کنید و هم در آن چشمه آب روان رهانید و بیایید. همچنان <۲۵> بکردند. و آن جا هر دو پدر و پسر نشسته، می‌دیدند. کسان پادشاه وی را بیاوردند و بر سر چشمه آب گذاشته و خودها بازگشتند. نظر پسر بر صورت مادر افتاد و گفت: ای پدر دعای تو مستجاب شد و صورت مادر همچون خوک گشت. آن گاه پسر زارزار بگریست و بر سر چشمه آب بیامد، وضو بساخت. دست به مناجات گشاد و گفت: ملکا، پادشاه اگر مادر من خطا کرده است، اکنون من از بهر خود چه خواهم. آخر او مادر من است. خواست من در حضرت پاک تو <۲۶> این است چنانچه صورت قدیم مادر من است همچنان گردان. فی الحال صورت مادر، که قدیم داشت، همچنان شد.

دیگر این است که بر هر چه جز خدای تعالی دل بندی. آخر وفا نیابی. چون لیلی از جهان خرامید^۱ خبر به مجنون رسید که لیلی تو در جهان نماند! به مجرد شنیدن دست در خاک بکرد و در دهن خود می انداخت. پرسیدند: چرا در دهن خاک می کنی؟ گفت: بجز خدای تعالی کسی را چرا دوست داشتم که وی آخر زوال پذیرفت. <۲۷> الهی به حرمت کرم کریمی خویش جمله یکان گویان را بر حکم خویش صابر و راضی گردان. بمنّه^۲ و اکرام کمال کرمه، تَمَّت حکایت^۳ بی وفایی زنان که بر قول و فعل اینها اعتماد نباید کرد.^۴

به تاریخ ۵ رمضان المبارک مطابق
سنهٔ یکهزار و یکصد هجری در شهر
دارالسلطنه لاهور تحریر یافت.
کتبه یعقوب.



حکایت

نذر بستن زن قاضی و زن شهنه و

محتسب

(مکر زنان)

خات نوزاد بستن چو روز
 رنگش ظاهر کردن مگر خوار
 تو بر آن خوف کو کوشش از علاج
 بسم الله الرحمن الرحيم
 بشتر از نام فرزندان
 سینه از غمزه مردمی
 این غمزه جود بشتر
 باز علم مشحون در فرود
 اگر کفن از شد خوب
 حضرت غمزه با کبر
 در راه خندان

کمان بر عادت زدم
 بجان شویان
 نوزاد را که بشود
 راسته که در زنده
 عمر آب بگو
 کشتن از زنده
 تا کفر آن
 از کشته بدار
 از زلف بدار
 در صورت
 بر کاشنه
 با کلاه بدار

۱۸

مشخصات نسخه‌ها

۱. عنوان: حکایت نذرستن زن قاضی و زن شحنه و محتسب و ظاهر کردن مکر خود را در خدمت شوهران خود.

نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. (تهران)

شماره مجموعه: ۲ / ۴۴۵۶ (برگ ۱۰۲ - ۱۷۶) شماره فیلم ۸۵۵۹

مجموعه شامل ۱. لطایف و ظرایف از سید حسن بن سید محسن فیروزکوهی. ۲. حکایت نذرستن زن قاضی و... است.

آغاز: پیش از این بود وقتی از اوقات / در دیاری مسلم از آفات

انجام: یا سخن را به پیرزن نبرند / خاتم از هر که میشود به برد

مؤلف: (؟)

خط: شکسته نستعلیق

کاتب: سید حسن فرزند سید محسن خان فیروزکوهی

تاریخ: جمادی الاول ۱۲۳۵ ق (در فهرست)، در انتهای نسخه تاریخ جمادی

الثانی ۱۲۴۷ ق نوشته شده است. این نسخه مصور است.

۲. عنوان: مکر زنان

نسخه خطی موجود در کتابخانه امیرالمؤمنین علی (ع) نجف، عراق
مؤلف: منتسب است به فوقی یزدی (البته در فهرست نسخه‌های خطی)

آغاز: خوانده‌ام من کتاب مکر زنان / دیده‌ام حیل‌های راهزنان

انجام: شد به این حیل‌ها دل ما خون / خاتم او برد از میان بیرون

کاتب: محمد تقی

خط: نستعلیق

تاریخ: ۱۲۴۹ ق

شماره: ۱۶۳۴

اختصارات و نشانه‌ها

د: دستنویس کتابخانه دانشگاه تهران

ن: دستنویس کتابخانه نجف

پیشگفتار

دستنویس منظوم «حکایت نذر بستن زنان» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و با مهر نسخه نادر از شاعری ناشناس و در لابه لای مجموعه‌ای با سه بیت افتاده در آغاز و ۴ بیت افتاده در پایان و عنوانی متفاوت، نیازمند فرصتی است تا دریابی که این همان نسخه «مکر زنان» است در کتابخانه امیرالمؤمنین (ع) نجف که از سر یاری رفیقی شفیق و با چه مصائبی به دستت رسیده و از دیدن خود اثر چه در تهران و چه در نجف محرومی و باید به حدس و گمان و تحلیل و تخیل و اگر اجازه بیابی تحقیق متوسل شوی تا بدانی که این نسخه چیست تا بتوانی شناسنامه‌ای دوسطری درباره چنین دستنویسی بنویسی و آن را تصحیح کنی.

نذر بستن در لغت به معنی شرط کردن، پیمان کردن و گرو بستن با کسی است و موضوع این نسخه شرط بستن چهار زن است با یکدیگر و در واقع چاره‌اندیشی‌های آنهاست که به حکایت مکر زنان معروف است. «مکر» در لغت به معنی خدعه کردن و فریفتن است. اما فحوای سخن حيله و خدعه از جانب زنان نیست و در واقع افشای ریاکاری و ناکارآمدی مردانی چون قاضی، محتسب و شحنه است. این زنان تیزبین رسواکننده دورویی و بیداد شوهران خویش و مردان مؤثر در امور جامعه‌اند و از جهتی بازگوکننده حقایق تلخ جامعه‌ای است که به مردان وا گذاشته شده است. اگر این زیرکی‌ها و نکته‌سنجی‌ها و حق‌گویی‌های زنانه را با برداشتی منفی «مکر» نامیده‌اند، بنابراین توجه به این معنی «مکر» نیز ضروری به نظر می‌رسد که مکر منصرف کردن انسان از مقصد خود با حيله است و آن بر دو نوع است، مکر

پسندیده که در آن قصد خیر باشد و مکر ناپسند که در آن قصد شرّ باشد. (اقرّب الموارد).

منبع حکایت دوم این نسخه یا ماجرای مکر زن محتسب، حکایتی است به نثر در جوامع الحکایات محمد عوفی (حکایاتی از قسم سوم) با عنوان کتاب حیل النساء که با مضمونی تقریباً مشابه آمده است^(۱)

به استناد فهرست نسخه‌های خطی فارسی ظاهراً سراینده مکر زنان، فوقی یزدی است. اما در نسخه دانشگاه تهران که عنوانی متفاوت دارد، نام شاعر مشخص نیست و در فهرست نسخه‌ها هم به نام آفریننده اثر اشاره نشده است. اما چرا در نسخه نجف، این اشعار به فوقی یزدی منتسب شده، احتمال می‌رود به سبب هزلیات و سبک شعر فوقی باشد. فوقی کیست؟ فوق الدین احمد از شعرای سده ۱۱ قمری است که به بذله‌گویی و سرودن طنز و هزل شهرت داشت. مدتی در هندوستان زندگی کرد. دیوانی با هفت یا هشت هزار بیت شعر دارد و مثنوی فرهاد و شیرین و لیلی و مجنون و ساقی‌نامه را به هزل سرود. او در بندر سورت هند درگذشت. (آیتی، ۱۳۱۷: ۳۱۹)

قابل ذکر است که در فاصله سده ۱۰ تا آخر سده ۱۲ قمری شاعران ایرانی بسیاری جذب محیط ادبی هند شدند و به آنجا رفتند که مشهورترین آنها صائب تبریزی، طالب آملی، نظیری نیشابوری و... بودند. فوقی یزدی نیز از شاعرانی است که هجرت به محیط ادبی هند را بر محیط ایران ترجیح داد.

بنا به نوشته احمد گلچین معانی در کتاب کاروان هند انگیزه‌های مختلفی برای شاعران ایرانی وجود داشت تا به هندوستان مهاجرت کنند که از آن جمله؛ «جنگ‌های پی در پی ازبکان، دعوت شاهان هند از شاعران، سختگیری‌های مذهبی شاهان صفوی، گریز از تهمت بدمذهبی، رنجش و ناخرسندی از اوضاع سیاسی - اجتماعی، درویشی و قلندری، سیاحت، تجارت، خوشگذرانی، پیدا

حکایت نذر بستن زن قاضی و... ۵۵

کردن کار، راه یافتن به دربار و یافتن مخاطب و ممدوح» (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ج ۲، ۱۰۶۷ - ۱۰۶۹). همه اینها انگیزه سفر شاعران ایرانی به هند بود. فوقی یزدی در شعری انگیزه مسافرت به هند و اقامت در آنجا را این گونه می‌سراید:

روم به هند به این بخت تیره سوی دکن

که قدر بنده ندانند خواجگان عراق

نه مطلب از سفر هند اشتیاق زر است

به هر دیار که باشم خدا بود رزاق

از آن گریزم از اهل دیار خود که نیافت

دلم ز باغ وفاشان نسیم مهر و وفاق

از فوقی یزدی کلیات او در دست است که سه نسخه آن در کتابخانه مجلس و دانشگاه تهران و دانشکده الهیات وجود دارد و از دیوان شعر او نه نسخه در کتابخانه مجلس، دانشگاه تهران، ملک و پاکستان موجود است.

از مکر زنان دو نسخه موجود است. نسخه نجف با عنوان «مکر زنان» و نسخه تهران با عنوان «حکایت نذر بستن زن قاضی و زن شحنه و محتسب و ظاهر کردن مکر خود را در خدمت شوهران خود». (منزوی، ۱۳۵۱: ج ۳، ۱۸۸۸، ۲۴۷۲)

اشعار در قالب مثنوی سروده شده و نظمی ضعیف دارد که به سبب مشابهت موضوعی با این مجموعه برگزیده شد. شعر در این دستنویس دارای اشتباهات وزنی و قافیه‌ای است؛ فوت گردیده مال او برجاست / وارث اش سی و شش نفر باقی است. و یا؛ قاضی این باره از ره تحقیق / بنشانی که کس کند تحقیق. گاه اشتباهات املائی نیز در این دستنویس وجود دارد چون حاصل (حاصل) صاغر (ساغر) شهنه (شحنه) قریب (غریب) مهرم (محترم) مهشر (محشر) خوانه (خانه) برخواست (برخواست) خاهی (خواهی).

رسم الخطّ در نسخه دانشگاه تهران چنین است: الف: پیوسته نویسی چنان

است که گاه خواندن متن را بسیار دشوار می‌کند. به طور نمونه؛ انظرحرا (آن طرح را) انجانکرد زانسحن (آن چنان کرد زان سخن) سانبا شدم (سان باشدم) نامیرا (نامی را) زنشحنه (زن شحنه)، که به لحاظ نوشتن با شیوهٔ امروزی نوشته شد.

ب: همه جا «چو» به صورت «چه» بود که تصحیح شد.

پ: «گ» با یک سرکش نوشته شده: گرفته، کل، گفت.

ت: نقطه گذاری مغشوش است و در مجموع نسخهٔ کم نقطه‌ای است. «پ» با یک نقطه نوشته شده: بر. گاهی «ج» با یک نقطه: جون و گاه با سه نقطه: چون نوشته شده است.

ث: «می» پیوسته به فعل نوشته شده: میجوئی، میبوئی.

روش تصحیح، هیچ یک از دو نسخهٔ موجود از صحت و اصالت کافی برخوردار نبود تا مبنای تصحیح قرار گیرد. دستنویس نجف بعضی صفحات را ندارد و اشتباهات مصرح وزنی، قافیه‌ای و املائی دارد. دستنویس دانشگاه تهران هم افتادگی‌هایی در خط طولی دارد و ابیاتی از آن حذف شده، به همین سبب روش انتخابی برای تصحیح، شیوهٔ التقاطی بود که دستنویس دانشگاه تهران به طور نسبی اساس قرارگرفت و بیت‌های حذف شده از نسخهٔ نجف با توجه به مفهوم و دریافت به متن افزوده شد. ضبط‌های نادرست در پانویس و کلمات صحیح در متن قرار گرفت. علامت < > در سمت چپ اشعار نشان دهندهٔ پایان هر صفحه از نسخهٔ دانشگاه تهران است و چون از صفحهٔ ۱۰۱ شروع شده، همان شماره ضبط شد.

حکایت نذر بستن زن قاضی و زن شحنه و محتسب^۱ و ظاهر کردن مکر خود را در خدمت شوهران خود

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

خوانده‌ام من کتاب مکر زنان
دیدم حایله‌های راه‌زنان
زان سه زن کز^۲ طریق مکر [و] فسون
هر یکی کرده شوهرش دلخون
کرده هر یک ز خویشان راضی
محتسب را و شحنه^۳ و قاضی
پیش از این بود وقتی از اوقات^۴
در دیاری مسلم از آفات^۵
سه زن عشوه‌خو[ی] و^۶ خلق فریب
هر سه زن آفت قرار و شکیب
هر سه منشور^۷ حایله و تلیس
مُهر^۸ کرده گرفته از ابلیس

۱. ن: عنوان: مکر زنان ۲. ن: کاز ۳. ن: شهنه و ماضی ۴. د: نسخه دانشگاه با این بیت آغاز می‌شود.
۵. د: امانت ۶. ن: عشوه‌سنج ۷. ن: مشهورنامه ۸. ن: مهر گرفته

یکی از حکم شرع راضی بود

صدر دارالقضای^۱ قاضی بود

یکی از محتسب گرفته حساب

زیر حکمش شده چوکبک، عقاب^۲

عسس غمزۀ یکی^۳ [...] دیگر

میر شب کرده شحنه را به نظر <۱۰۱>

هر زمان هر یکی به شهوت^۴ و نام

می کشیدند^۵ صیدی اندر دام

با چنان شوهران بالا دست

داده هر سه به باد صبر و شکیب

روزی^۶ از اتفاق هر سه به کام

رو نهادند جانب حمام

گشت بر خوردشان به هم نیکو

هر سه مانند شانۀ و گیسو

چون ز قید لباس در رستند

بر کمر لنگ دوستی بستند

دیدشان چون لطافت اندام

آب می داد از هوس حمام^۷

۱. د: دارالصفات، کذا این بیت شاید به صورت دیگر هم بشود خواند؛ یکی از حکم شرع قاضی بود / صدر دارالقضای ماضی بود

۲. ن: زیر چنگش شده چو سنک براه، همه جای نسخه بجای چو، چه به کار رفته که تصحیح شد.

۳. ن: یکی دیگر؛ د: یلی یک یکر، به نظر می رسد کلمه ای افتاده. ۴. ن: شهرت نام ۵. ن: میکشیدندی

۶. ن: این بیت را ندارد. ۷. د: سه بیت اخیر را ندارد.

هر سه سرگرم از وفاق شدند^۱
داخل حوض ائتفاق شدند
چون ز طاس چهل کلید نظر^۲
ریختند آب دوستی بر سر
برگرفتند کیسه الفت
چرک بردند از تن کلفت^۳
گشت از شوق ساق‌های سفید
سنگ پا را هزار چشم^۴ پدید
گرم شد چون ز جوش الفتشان
آب گرمابه محبتشان^۵
ساعتی گرم انبساط شدند^۶
زارع تخم اختلاط شدند
هر سه از یک‌دگر شده مسمون
متفق باز آمدند برون
از^۷ لطافت به ناز کوشیدند
در خور تن لباس پوشیدند^۸
در قصب رفت گل به جلوه‌گری
مه تکان خورد بر پرند زری^۹
پس به چادر شدند و گشت پدید
سایه برگل، سحاب بر خورشید

۱. د: هر سه گرم درزه وفاق شدند ۲. د: ز آب،... کلید «نظر» ندارد ۳. د: بیت را ندارد ۴. د: جامه
۵. د: این بیت را ندارد. ۶. د: ساعتی گرم آن حیاط شدند ۷. ن: بلطافت ۸. ن: پوشیدن
۹. ن: بیت را ندارد

پا نهادند تا روند برون

هر یکی روبه خانهٔ افسون <۱۰۲>

ناگه انگشتر زری دیدند

طرفه رخشنده گوهری دیدند

که^۱ سلیمان نکرده تا صدپشت

خاتمی زان^۲ قبیله در انگشت

بهر آن هر سه بیقرار شدند

در تصرف به کین سوار شدند

مُهر^۳ آن خاتم عدیم مثال

نقش کردند در نگین خیال

چون از آن گفتگو شدند ملول

عرض آن مدعا کشید به طول^۴

سر حَمَام بود پیر زنی

کهنه رندی و شهرهٔ زمینی

پیر شَمَامه شمسهٔ جادو

خوانده^۵ درس فسون به خدمت او

تنگ در^۶ پاش موزهٔ دیبا

طفل دوشش عجزهٔ دنیا

گفت آن پیر زال با ایشان

که چنین نیست ای جفاکیشان^۷

دیده‌ام من بسی ز دهر آفات^۸

خوش رسیده به من ازین صدمات

۱. ن: تا ۲. د: رانفیس ۳. ن: سجع ۴. د: این بیت را ندارد. ۵. ن: خانه؛ د: خواند ۶. د: بر

۷. د: اسوفاکسان ۸. د: من بدهر این آفات

می‌کنم حکمی از برای شما
که شود کوتاه ادعای شما
در امانت چو بی‌نظیرم من^۱
از خیانت کناره گیرم من <۱۰۳>
بسپارید هر سه این خاتم
به من و دل^۲ رها کنید از غم
پاشد اندر مزارع^۴ افسون
در زمین حماقت شوهر
چون که تخم حیل به مزرع او
بسته گردید از حماقت او^۵
حاصل هر که بیشتر باشد
تخم^۶ افسونش بارور باشد
من به او می‌دهم همین^۷ خاتم
می‌کنم فارغ‌اش ز غصه^۸ و غم
چون شنیدند از عجزه چنین
هر سه همداستان شدند برین^۹
زن قاضی بگفت اول من
می‌کشم این کمان حيله^{۱۰} و فن

۱. د: در امانات بینظیرم من ۲. ن: بمن دل ۳. ن: مکرفسون ۴. د: باشدش در مزارع
۵. د: دو بیت اخیر را ندارد ۶. د: نخل ۷. د: همان ۸. ن: ز قصه ۹. د: باین ۱۰. د: ردویت (?) فن

بهر قاضی زراعت رنگین^۱
 برسانم ز روی^۲ مکر چنین
 که نویسند در کتاب قضا
 بعد از این نسخه^۳ قضا به رضا
 گفت این و وداع یاران کرد
 فکر کارش چو بیقراران کرد^۴ <۱۰۴>
 از قضا بود مرد نجاری
 شوخ و شنگی ظریف گفتاری^۵
 بساز کرده به مردردندی‌ها
 در دُگانِ دردمندی‌ها
 بود آن مزد کار سرمایه^۶
 با شریعتمدار همسایه
 مدتی بود کان گشاده^۷ نظر
 داشت با نازنین قاضی سر
 بود از بهر کار در تدبیر^۸
 اره کش^۹ بسا کشاکش تزویر
 می تراشید^{۱۰} روی تخته به تن
 روز^{۱۱} تا شب به رنده شیون <۱۱۰>

۱. د: رنکن ۲. د: بدست ۳. می‌تواند رضا به قضا باشد

۴. د: سه بیت افزوده است؛ کرد آراسته چه محکمه را / دید انجهان ملهمه را. حل آن مسئله ز راه صلاح / جست از اول کتاب نکاح. گفت این طرفه دام نیرنکی است / رنک کتی (؟) کنم عجب رنکی است. در

اوراق ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸ و ۱۰۹ نامه‌ای به نثر و بی‌ربط با موضوع در میانه نسخه آمده است.

۵. د: شوخ دستی ظریف کرداری؛ ن: یک بیت افتادگی دارد، مصرع دوم مخدوش است.

۶. ن: پر مایه / با شریعت پناه ۷. ن: کشوده ۸. د: بهر وصل بی تدمر

۹. ن: از فسون در کشاکش تذویر ۱۰. ن: میخراشید ۱۱. ن: روز شب در خیال ان شیون

می‌خراشید دایم از سر^۱ و تن

لوح سینه به تیشه ناخن

تَبَر^۲ هجر جانگدازی‌ها

نخل عمرش فکنده بود از پا

همه اعضای او به دیدن یار^۳

چشم واکرده^۴ بود پنجره‌وار

بهر دل‌کنندش چو دست نداشت

آه غم^۵ در جگر چو اشک بداشت

دلبرش با ستم طریقی محویش

با خسر بود از حریفی^۶ خویش

مطلع بود زان‌که^۷ عاشق زار

از دلش رفته است^۸ صبر و قرار

در تراش طلب غم اندیش است^۹

چون دم تیشه روی بر خویش است

حرم خاص حضرت قاضی

بهر تدبیر شد به این راضی

که فرستد کنیز^{۱۰} خود سویش

به مشام هوس زند بسویش

بود او را کنیزکی ز حبش^{۱۱}

که به نیرنگ^{۱۲} بود با همه کس <۱۱۱>

۱. د: سر تن ۲. ن: اره از ۳. ن: بدین اثار ۴. ن: کردیده ۵. ن: در جگر غم ز درد اسکنه داشت

۶. ن: ظریفی ۷. ن: از ینکه ۸. ن: بود ۹. ن: اندیش اش / این دم پیش روی برخیش اش.

۱۰. د: کنیزکی ۱۱. ن: و حبش ۱۲. د: که تردبک بود ؛ ن: بود باشنه کش (۹)

بر سرکار^۱ خانه ابلیس
 کرده نقش دوتایی تلبیس
 غصه بر دل که تارپو می‌کرد
 رشته حبس را رفو می‌کرد^۲
 سوزن نقش تیره روزی داشت
 کارگاه سیاه‌روزی داشت
 بود در چشم بی بی از خدمات
 ظلماتی به^۳ رنگ آب حیات
 اولاً با عطا نمودش جفت
 طلییدش^۴ به پیش و با او گفت
 کای عذارت^۵ بنفشه باغم
 گل رنگ^۶ سیاهی داغم
 لاله^۷ لاله‌زار یک جهتی
 سبزه نوبهار خوش صفتی
 رنگ بست^۸ از تو دیده سیه‌م
 قامتت میل سرمه نگهم
 مشکلی تازه‌ام چو رو داده
 بسه تو امروز کارم افتاده
 گر کنی می‌نمایمت دلشاد
 سرو قد تو را کنم آزاد

۱. د: خارخاذه ابلیس ۲. د: این بیت را ندارد. ۳. د: قرین ۴. ن: پیش خواندش ز مهربانی گفت
 ۵. د: غدار ۶. د: رنکت ۷. د: این بیت را ندارد. ۸. ن: رنک پت

گفت مخدومه هرچه فرماید^۱

از من بنده حکم او آید <۱۱۲>

گفت بی بی که با سخندانی

پیش نجار روبه پنهانی

از زبان منش سلام بگو^۲

بعد از آن با وی این کلام بگو

که مرا شور عشقت^۳ ای استاد

شد عیان^۴ و گذشتم از بیداد

هرچه با جانت این حکایت^۵ کرد

این زمان در دلم^۶ سرایت کرد

بر کشیدی^۷ برای من زحمت

بر تو و عشق پاک تو رحمت

ترسم آن گه^۸ که عرصه راست کنند

از من این جرم بازخواست کنند

من ندانم بر تو چون آیم

که ازین ماجرا برون آیم

خواهم اکنون به وصل خیراندیش^۹

که تلافی کنم گذشته خویش <۱۱۳>

سر برآرم^{۱۰} به حلقه دامت

دهم از وصل خویشتن وامت^{۱۱}

۱. د: فرمائی / ز من اوصاف حکم بنمائی ۲. د: رسان ۳. د: عشق ۴. ن: عیان گذشتم ۵. ن: سرایت

۶. ن: با دلم حکایت ۷. ن: این بیت را دارد ؛ غمزه شوخ بی مروت من / کرده خون مرانسی از فن

۸. د: اندم ۹. ن: مهر وصل اندیش ۱۰. ن: درارم ۱۱. ن: از لطف خویشتن کامت

لیک بساید^۱ تو هم ز خاموشی
 به تلاش امسید من^۲ کوشی
 نقبی^۳ از خانه‌ات زنی به هنر
 که ز ایوان ما بر آرد سر
 تا^۴ از آن کوچه بی تردّد غیر
 طئی نماییم دم به دم ره خیر
 خوش به دامان عیش بنشینیم^۵
 گلی باغ وصالِ هم چینیم^۶
 چون کنیزک شنید این گفتار
 رفت و^۷ پیغام بُرد بر نجّار
 در این نکته را به گوشش^۸ برد
 جرعه‌ای دادش وز هوشش برد
 داد از شوق مقدم یارش
 مژدگانی هزار دینارش
 زرگرفت و روانه^۹ شد از پیش
 کرد نجّار کارسازی خویش <۱۱۴>
 تا سحر نقب را تمام نمود
 در وصلی به روی خویش گشود
 چون سحر شد به^{۱۰} گلشن مینا
 گل خورشید^{۱۱} و نرگس شهلا

۱. ن: یار توام به ۲. ن: خود ۳. ن: بفتی ۴. د: که ۵. د: بنشینیم؛ ن: بشیم ۶. د: چینم؛ ن: حنم
 ۷. ن: «و» ندارد ۸. د: این مزده بهر کوشش ۹. د: روان شدش ۱۰. ن: ز ۱۱. ن: «و» ندارد

گشت از چشم آفتاب عیان
چه^۱ بتان فلک چه نرگس دان
قاضی اسباب بهر کار گرفت
رفت در محکمه قرار گرفت
ز آن طرف خانم محبت کیش
راه موعود را گرفته به پیش
پس^۲ خمی رو به راه بی اغیار
رفت یکراست تا برنجار
دید عاشق^۳ چویار دیرین را
پیشکش کرد جان شیرین را
شد به جای نهان^۴ ز مقدم^۵ او
همه اعضای او خوشامد گو
چون گذشت از تعارفات سخن^۶
گفت نَجَّار را مَه پُر فن <۱۱۵>
که به قدر تلاقی ماضی
برو اکنون به خدمت قاضی
دو سه دینار زر به پیشش نه
باز حق القلم به پیشش نه
چون زر بشکنند بهانه خویش
به شتاب^۷ آورش به خانه خویش

۱. ن: مهر تابان فلک چو نرگس دان ۲. ن: کج ۳. د: الناشق چه بادن را ۴. د: شه بحای نهان ز
۵. ن: حق القدم ۶. د: مسمن ۷. د: چون قضا

تا مرا بهر تو نکاح کند
کار ناشرع را مباح کند
زر بده زر که هر چه می خواهی^۱
نستواند نمود کوتاهی
دادن زر به رشوه نیست عبث
بشکند شرع چون وضو ز حدث
رفت نجار چون ز خانه برون
کرد تعظیم آن پس^۲ افسون
در بر قاضی آمد اوز ادب^۳
فن به سر زربه کف دعا بر لب
گفت کای انتظام مخلوقات
محکم از تو تمام^۴ شرعیات < ۱۱۶ >
شمع^۵ دارالقضای احکامی
مفتی شرع و شیخ الاسلامی
اخذ و جرّ بر در تو چون دربان
دو غلامند تابع فرمان
بنده را بر ملازمان دَرَت
شد رجوعی که آمدم به بَرَت
خیر در کیسه دَرَم دارم
بر تو حقّ جوار هم دارم

آمدم تا به حلّ این مدلول
رسد از حضرتت به عزّا قبول
قاضی از نکته^۲ ریاض کلام
بوی نفعی^۳ نمود استشمام^۴
دست بر سر نهاد و نعره کشید
که علیک السلام مرد سعید
رحمت حق نثار جان بادت
هم به آبا و هم به اجدادت
تو کجا بودی ای مبارک پی
که چنین منزلی نمودی طی
مَنِشِن این چنین به صَفَنَعَال
مَرَحَبَا مَرَحَبَا تَعَال تَعَال
بَنَشِن استراحتی فرما^۵
خدمت آن گه رجوع کن بَر ما
تا^۶ به انجام مطلبت کوشم
نشده حقّ تو فراموشم <۱۱۷>
مخلصی همچو من نداری تو
از چه سویم گذر نیاری^۷ تو
الغرض آن قدر تمجمج کرد
که هم آن مرد را به وجد آورد

۱. ن: نسیم ۲. د: نزهت ۳. ن: اخذی

۴. ن: دو بیت را افزوده است؛ شد ز کرمی رخس عرق ریزان / حرس را نمود آویزان. از چنانمژده دل اسا
شد / مفصلس جملگی ز هم و اشد. ۵. د: بنما ۶. ن: این بیت را ندارد. ۷. ن: نداری

گفت نجّار در دل ای کودن

کی تو اخلاص داشتی با من

پای زر در میان بُود که به زور

پدرت را درآورم از گور^۱

گفت نجّار^۲ ایها القاضی

حق تعالی ز کار تو راضی

برده لطفت مرا قرار از دل

لیک باشد نشستتم مشکل

که بود شغل کدخداگشتن

ممانع از بهر استراحت من

دلبری شوخ و^۳ شنگ و سرو قد است

که به تزویج بنده نامزد است

هست در بنده خانه سرگردان

تا چه باشد ز بندگان فرمان^۴ <۱۱۸>

از قضا ساعتی خوش است امروز

نظری سعد و^۵ دلکش است امروز

شب^۶ عتقرب بُود ز طالع روز

هست تندیس مشتری منظور

ماه در برج آفتاب بُود^۷

گر قدم رنجه می کنی شاید

۱. ن: سه بیت اخیر را ندارد. ۲. د: انکاه ۳. ن: «و» ندارد ۴. ن: این بیت را ندارد ۵. ن: «و» ندارد

۶. د: نسب ؛ ن: دور ۷. ن: آسمان آمد

شیخ الاسلام دل پر از اُمید
چون زنجار اسم^۱ عقد شنید
جست، پوشید در زمان جامه
بر سر خود نهاد عمّامه
سبجه^۲ اخذ و جر گرفت به دست
پسا به کفش دولاغ^۳ در پیوست
شد روان با تکبری که می‌پرس
شد^۴ روان با تبختری که می‌پرس^۵
هر زمان گفتی این سخن به شتاب
افتح یا مفتّح الابواب
رفت وان گه به خانه^۶ داخل شد
زُحَلش^۷ با قمر مقابل شد <۱۱۹>
دیده^۸ بگشود تا به صد تشویش
دید شمع حریم حرمت خویش
که چو^۹ آئینه بلکه روشن تر
تکبیه کرده به ناز بالش پر
گشت با حیرت و ملالت^{۱۰} جفت
متحیر به خویشتن می‌گفت
که ندیدم به عمر خود دو نفر
متشکل به شکل یکدیگر^{۱۱}

۱. نام ۲. ن: تسبیح ۳. د: لاق ۴. د: بر سر او تحیری

۵. د: بعد از این بیت یک بیت دیگر دارد:

در فریب فسانه چون شانه در برودت خنک تر از سایه ۶. ن: بخوانه ۷. د: رفتنش

۸. ن: چشم ۹. ن، د: چه ۱۰. د: ملالت ۱۱. د: متشکل چنین بیکدیگر

سر او شد به جیب اندیشه
 چون^۱ قلم در دوات پر ریشه
 گفت نجار با دل پر خون
 کای شریعتمدار^۲ چون شد چون
 پیش خود^۳ خوش تحیری داری
 در دل خود تفکری داری
 خود بفرما چه در خیالت هست^۴
 ساعت خوب می‌رود از دست
 قاضی از جیب خود نظر برداشت
 باز بر سوی زن نظر او داشت
 بازین خود تفاوتش چو^۵ ندید
 گشت خون دلش ز دیده پدید <۱۲۰>
 خیزشی^۶ کرد و قد به رفتن راست
 گفت لاحولی و زجا برخاست^۷
 مرد نجار نیز جست از جای
 گفت قاضی خدا برد به کجای
 گفت: ای مرد نسخه مفتاح
 که بود در^۸ مقدمات نکاح
 مانده در خانه و نیاوردم
 باید اکنون به خانه^۹ برگردم

۱. ن: شد بمثل درخت بی‌ریشه ۲. ن: شریعت پناه ۳. د: پیش کر تحیری

۴. ن: صیغه جاری نما و کونه چه مست ۵. ن: چون دید ۶. ن: چون الف کرد و

۷. ن: برخواست ؛ د: کفت لاحول ز جای خود برخواست ۸. د: بود او ۹. د: دوباره

گفت این و روانه شد به شتاب
زن از او پیشتر گرفت رکاب
آمد آن جایگه که خلوت داشت
سربه قیلوله بهر خواب گذاشت
گشت قاضی چو داخل خانه
شد درون و ثاق جانانه
دید او تکیه کرده در خواب است^۱
قاقمش^۲ بار دوش سنجاب است^۳
گفت قاضی به^۴ حیرت و اکراه
از^۵ چه تخم مظنه کاشته‌ام
چه گمان است اینکه داشته‌ام
گفت از فعل خویش با آن قول
هر دم استغفرالله و لاحول^۶ <۱۲۱>
زن از او^۷ چون شنید این کلمات
کرد در خواب^۸ پاره‌ای حرکات
کرد خمیازه‌ای نمود غلو^۹
گشت از این پهلویش به آن پهلو

۱. ن: خوابست ۲. د: قاقمش

۳. د: بعد از این یک بیت را افزوده است:

بر نهالی نهاده است سرین پَرِ قو با کفل نموده قرین ۴. ن: ز حیرت ۵. ن: این بیت را ندارد

۶. ن: این بیت را ندارد ۷. ن: زن او ۸. ن: خاب ۹. د: داد خمیازه بر سر و زانو

گفت آخر بنفشه این چه صداست؟

خلوت ما مگر برون ز سراسر است^۱

این همه قیل و قال یعنی چه

دست خسر پای فیل یعنی چه

گفتمت سر حساب باش دمی

ننهد کس به خوابگه قدمی^۲

تا بخوابم^۳ که شد ز جانم تاب

دوش در دیده‌ام^۴ نیامد خواب

قاضی‌اش گفت ای^۵ انیس دلم

من سودایی از خودم خجلم^۶

که ز شیطان فریب‌ها خوردم

در حق تو مظننه‌ها بردم

گفت زن از طریق افسانه

گشته‌ای پاک رنگی دیوانه^۷

گفت این وبه خواب رفت نگار

قاضی آمد به خانه^۸ نجار <۱۲۲>

چون که بر جای خویشتن فرمود^۹

زن ازو^{۱۰} پیشتر روان شده بود

به نظر مصحف رُخش را^{۱۱} خواند

به شک افتاد باز حیران ماند^{۱۲}

۱. ن: منزل ما مگر برون ز سراسر ۲. ن: کس به خلوتم قدمی ۳. ن: تا بخوابم کشد رکابم تاب
 ۴. ن: در چشم من ۵. ن: کی ۶. ن: کس دیگر نبود کن بهلم بحلم ۷. ن: این بیت را ندارد ۸. ن: بخوانه
 ۹. ن: فرسود ۱۰. ن: آن ۱۱. د: برخواند ۱۲. د: حیران شد

گفت: حیرت رسیده دیگر بار
مالک الملک واحد القهار
به عجب حالتی گرفتم
این چه هنگامه است کافتادم^۱
یک طرف خار خار عقدانه
یک طرف شک به کار جانانه
طرف شگم از یقین بیش است
در دلم صد هزار تشویش است
می زند احتیاطم این چشمک
که نگهدار باش جانب شک^۲
نیست^۳ در کار قاضیان چنین
شک به عصمت^۴ که هست جای یقین
الغرض در شکنجه افتادم
نرود این قضیه از یادم
باز نجار گفت ای قاضی
چه کنم من^۵ تو را کنم راضی
سخت در کار خود^۶ دودل شده ای
چه شدت کاین^۷ چنین خجل شده ای < ۱۲۳ >
کار تزویج را خجالت نیست
بازگو این همه کسالت چیست؟^۸

۱. ن: در کارم ۲. د: این دو بیت اخیر را ندارد ۳. ن: این بیت را ندارد

۴. ن: به عصمت که هست خیال ۵. ن: تاترا ۶. ن: من ۷. ن: این ۸. ن: این بیت را ندارد

این همه فکر اگر به اخذ و جر است

بندگی می‌کنم بگیر و زراست^۱

گر^۲ فَمَنْ يَعْمَل است در کارت

بستان این هزار دینارت

چشم قاضی فتاد چون بر زر

عقل و^۳ هوش از سرش نمود سفر

گفت رزقم نصیب کرده خدا^۴

اول فتح شد به نام خدا

مرد بیچاره پول را هم داد

می‌کنم عقد هرچه بادا باد

گفت آنکحت^۵ از سر اکراه

نظر افکنند بر رخ آن ماه^۶

دید ناگاه^۷ خال کنج لبش

که از آن تیره بود روز [و]^۸ شیش

داشت^۹ سودا به پیشش آن هندو

شکرِ بوسه می‌خرید ازو

باز برخاست^{۱۰} از نهادش دود

از تعجب کفی به کف می‌سود <۱۲۴>

۱. د: این بیت را ندارد ۲. ن: این بیت را ندارد ۳. ن: «و» ندارد

۴. ن: گفت رزق نصیب کرد او را؛ د: از غم ۵. ن: آنکعت ۶. ن: افکنند باز بر رخ ماه

۷. ن: ناکه خیال کج بینش

۸. ن: د: ندارد؛ نسخه ن پس از این، یک بیت اضافه دارد. باز آویخت سر بدامانش / اش سرزد از

کریانش. ۹. ن: این بیت را ندارد ۱۰. ن: این بیت را ندارد؛ د: برخاست

دید نَجَّار چون مساهله‌اش^۱
خنده‌ها^۲ کرد بر معامله‌اش
گفت قاضی مگر^۳ تو مصروعی
یسا که^۴ در شرع غیر مشروعی
چه سبب دارد این همه تأخیر
شدی از فکر^۵ قاضی تصویر
لیک از شوق زر^۶ به خود خندید
مستوهم بسی شد از نَجَّار
گفت ای مرد در امور فُروج
کار مشکل بود مباش لجوج
ما نگهدار دین یزدانیم
بهر دین نبی امینانیم
در همه کارها خصوص این کار
می‌نمایم دَقّتِ بسیار
که مبادا کشد به سهو و خطا
چه دهم آن زمان جواب خدا^۸
تو چرا هیچ صبر و تابت نیست
بازگو این همه شتابت چیست؟

۱. ن: مباحله ۲. ن: خنده ۳. ن: مکر مرض داری ۴. ن: که از آن در خیال عوض داری ۵. ن: فیض
۶. ن: شوق اخذ و جر ۷. د: مبادا کار؛ ن: مبادا ز ۸. د: سه بیت اخیر را ندارد

من به فکرم که دوش محتشمی
 خانه آباد و کیسه پر درمی
 فوت‌گردیده مال او بر جاست
 وارث‌اش سی‌وشش نفر باقی است^۱ <۱۲۵>
 بهر تقسیم مال آن مجهول
 دارم^۲ صرف قسمت‌اش مشغول
 گفت این^۳ را و باز از تشویش
 نگهی کرد و^۴ سرفکند به پیش
 گفت قاضی^۵ دگر کجا رفتی
 بی مرّوت بی‌ا^۶ چرا رفتی؟
 گفت این است^۷ حکمی از احکام
 بی وضو کی توان نمود قیام
 چون مرا کار گشته است عبث
 شک شده در وضو یقین به حدث
 می‌روم تا وضو کنم تجدید
 گفت آخر وضو بساز اینجا
 پُر بهانه مکن برای خدا
 زهد خشک این قدر به ما مفروش
 مکن ای مرد کار دین مغشوش

۱. ن: برخاست ۲. ن: داردش ضرب و قسمتش معقول ۳. د: این بار از سر

۴. ن: ندارد، پس از این بیت، یک بیت افزوده است؛ جوش سودا اگر ز دینش داشت / که زجاجست و رو

بخانه گذاشت ۵. د: گفت بقاضی ۶. ن: دگر کجا ۷. د: هست حکم از

آب^۱ ما آب نامشخص نیست

گفت و گوی تو این قدر از چیست؟

گفت^۲ این نیست نزد من مرغوب

یاحتمل کآب تو بود مغصوب <۱۲۶>

گفت^۳ و گردید روبه خانه روان

به ره^۴ نقب، زن دوید نهران

در بر خویشتن کتاب گذاشت

شغل بر^۵ خواندن کتاب گماشت

چشم قاضی فتاد چون بر زن

گفت یارب چه حالت است به من^۶

زن چو آن فعل و انفعالش دید

آن همه غصه^۷ و ملالش دید

نسخه حيله را بیاضی کرد

از تعجب نظر به قاضی کرد

گفت آخر تو را چه عارض شد

چه بلایی تو را معارض شد

که کشیدست از ره افسون

گردنت را به پالهنک جنون^۸

دم به دم می روی و می آبی

همچو^۹ و سواسیان سودایی

۱. د: این بیت را ندارد. ۲. ن: این بیت را ندارد. ۳. ن: باز کردید سوی خانه

۴. ن: زود از نقب زن دوید روان. ۵. د: در خواندن کتاب گماشت

۶. ن: بعد از این یک بیت اضافه دارد، نیست یا ذوالجلال والاکرام / من جمیع الذنوب و الاثام

۷. ن: «و» ندارد. ۸. د: این بیت را ندارد. ۹. د، ن: همچه

باشد اینها نشان خبط دماغ
فرق سر بایدت نمودن داغ
زودتر کن علاج آزارت
که شود مشکل از مرض کارت < ۱۲۷ >
قاضی اش گفت کای خدارت^۱ کیش
دارم امروز فکرت و تشویش
که ز^۲ وسواس سرگران شده‌ام
بهر تو طرفه بدگمان شده‌ام
چون تو را حال دل به جا باشد
گر حلالم کنی روا باشد^۳
گفت زن: بدترین خلق^۴ جهان
هست^۵ آن کس که هست اهل گمان
داشت قاضی به دست خود سیبی
خواست شادش^۶ کند به تقریبی
نصف آن پاره کرد داد به زن
گفت این تحفه را بگیر از من
بی نظیر است بهر قوه^۷ باه
می‌دهد لذتی عجب دلخواه^۷
گفت راضی به سازشم کردی
دلخوش از این نوازشم کردی

۱. ن: حرارت ۲. د: برز ۳. د: این بیت را ندارد ۴. ن: اهل ۵. ن: باشد انکس که باشد ۶. ن: سازش
۷. ن: بیت بعدی چون ناقص بود حذف شد، کر مرخصی کنی / بستانیم داد دل ز طرب.

که چنین در لباسِ دلسوزی

جامه‌ام می‌دری [و] ^۱ می‌دوزی

قاضی آن دم ز خجالت ^۲ گفتار

شد روانه به خانه نجار ^۳

دید زن را نشسته سرخوش [و] مست

نصف آن سیب را گرفته به دست

از غم این بار، جان به سرگردید

حسرت او زیاده‌تر گردید

ترس نجار شد به جانش جفت

متحیر نشست و هیچ نگفت < ۱۲۸ >

گفت نجار ای شریعت کیش

آخر از بهر چیست این تشویش؟

بر خیالت نمی‌برد کس پی

رفتن و آمدن چنین تا کی؟ ^۴

گر به این کار مطلب دگر است

یا برای تو محض دردسر است

پس مرخص نما به مدرسه‌ام

کشتی ^۵ از قیل و قال وسوسه‌ام

هست افسانه ^۶ کرده این کار

چون تو در کنج مدرسه بسیار

۱. ن: ندارد ۲. د: بزحمت ۳. د: چهار بیت اخیر را ندارد ۴. د: این بیت را ندارد

۵. ن: کشت از قیل و قال مدرسه‌ام ۶. ن: افساد کرد

وجه عقدانه‌ات اگرچه^۱ کم است
 ده‌مت باز یک هزار دگر^۲
 چشم قاضی دوباره چون زر دید
 لقوه شوق عارض‌اش گردید
 گشت همچون خری که جو بیند
 یا چو صرعی که ماه نو بیند
 کرد پیدا^۳ بهانه‌اش راهی
 گفت اول آعوذُ بِاللّٰهِ
 کرد جاری چو لفظ آنکحْتُ^۴
 متصل^۵ با کلامِ زَوَّجْتُ^۶ <۱۲۹>
 لفظ^۷ انشا نمود لیک خبر
 گفت نباید به زن نمود نظر
 چون نظر کرد^۸... اش را دید
 که خود او را ز زرگری بخرید
 بهر آن کرده بود آماده
 بیست^۹ تومان بهای او داده^{۱۰}
 کرد^{۱۱} از غصه باز فتح نکاح
 برکشید^{۱۲} و بگفت یاف‌تاج
 فتح در کار خود نمی‌بینم
 بهر زر شد ز کف دل و دینم

۱. د: اگر کمست ۲. ن: ده‌مت یک‌هزار صد درم است ۳. ن: پند ۴. د: نکت ۵. ن: متوسل کلام
 ۶. د: زویتب ۷. د: قصه ۸. ن: تیتته؛ د: سیطه (احتمالاً از زیورآلات زنان است) ۹. د: سن مان
 ۱۰. ن: این بیت را ندارد ۱۱. ن: کرد قاضی چه باز ۱۲. د: برکشیده و گفت

این چه تیر است کز قضا خوردم

این چه [زخم] است کز قضا خوردم^۱

باز بر سوی زن^۲ به ناله و آه

می نمودی ز^۳ زیر چشم نگاه

گفت نَجَّار اَيُّهَا الْقَاضِي

شد کلام تو باز مقراضی

تا به کی قطع می کنی گفتار

این چه حال است ای وَرَع آثار

همچو می فهمم از نگاهت من

که دلت گشته مایل این زن < ۱۳۰ >

بر دل تنگت از کمان نظر

تسیر خواهش فرو شده تا پر^۴

گر زمین قابل است^۵ و آبادان

تخم افشان [و] آب ده آسان^۶

در تصرف در آورش بی بیم

که حلال است همچو مال یتیم

کرد قاضی به خود چو اندیشه

گفت^۷ با خود که ای هنر پیشه

نیست واقف چو از فساد [و] صلاح

باید او را فریفتن به نکاح^۸

۱. د: این بیت را ندارد. اصل: چه زهر ۲. د: بازنامه رو ۳. د: بزیر ۴. د: سر ۵. ن: ندارد

۶. ن: یک بیت اضافه دارد. بهرت این کارها نه دشوار است / قاضیان را همیشه این کار است

۷. ن: که این ؛ د: کفت عام است ای هنر پیشه ۸. د: این بیت را ندارد؛ ن: چه از

گفت ای ذوفنون به نجاری

صیغه الحال می‌کنم جاری

من به ایجاب این نکاح فصول^۱

هرچه گویم بگو مراست قبول

گفت جزعاً فطائناً جاراً

سلفاً قاریاً سنیقاراً

و نکاحاً تلا سمیقاراً

مهملأ فاختناً کنلقاراً

تو بگو در جواب ای^۲ نجار

که قبول است آنچه شد^۳ تکرار <۱۳۱>

مرد نجار چون مقاله شنید

بر کلام مزخرفش خندید^۴

گفت ای من غلام دیرینت

جان فدای کلام شیرینت

آفرین بر کلامت ای قاضی

دو هزارم حالات ای قاضی

نبرد افسانه باختن دیگر

طرفه سازی نواختن دیگر^۵

ظاهراً کردی این نکاح از بر

از کتاب حسنعلی جعفر <۱۳۲>

۱. ن: بایجاب در مقام وصول ۲. ن: کای ۳. ن: چون کنم ۴. د: این بیت را ندارد
۵. ن: این بیت را افزوده؛ شور این می قلدح به دستم کرد / چه نوا بود این که مستم کرد

می‌شناسی همین که نجّارم

من وقوفی ز علم هم دارم^۱

چون تو درس نکاح قیقاچی

خوانده‌ام پیش یاسمن باجی

تو بگو این چه گونه عقدی بود

که ز لفظ مبارک تو نمود

این عبارت^۲ ز چه زیانی است

که نه یونانی و نه سریانی است^۳

گفت^۴ قاضی که چون تو نجّاری

آن قدر داعیه چرا داری

چون نفهمیده‌ای تو مدلولات

دخل^۵ کردی چرا به معقولات

من همین صیغه را به این ترکیب

پیش از این چند گه^۶ به این ترتیب

کردم انشا به لفظ همچون دُرّ

از برای^۷ جلیل میرا خور

هست یک صیغه دگر^۸ که تمام

باشد^۹ آن از اکابر احکام

۱. ن: چهار بیت افزوده: علم‌ها را تمام یافته‌ام / معنی هر سخن شکافته‌ام؛ نقل سیف‌الملوک می‌خوانم / معنی مهر و ماه می‌دانم؛ بلدم راه مسجد جامع / لیک همچون تو نیستم طامع؛ که کنم بند پنجه تلقیم (؟) / به زن مردم و به مال یتیم ۲. ن: عبارات از چه ۳. د: این بیت را ندارد؛ ۴. ن: گفت قاضی تو مرد / از چه این قدر ۵. ن: دخلی ۶. د: چند در ۷. د: علمبل میر؛ ن: رئیس سیلاخور ۸. د: دیگر ۹. د: هست او

تسوا از آن صیغه چون نه آگاهی

صیغه کاسبانه می خواهی^۱

گر تو خواهی^۲ بیان کنم آن را

صیغه عقد کدخدایان را <۱۳۳>

خواست تا صیغه را کند تکرار

نظر افکند باز بر دلدار

دید آن نصف سیبش اندر دست^۳

باز درگفت و گوزیانش بست

گفت با زن که از برای خدا

نصف آن سیب را کرم فرما

داد، بگرفت و دست کرد به جیب

پس برآورد نصف دیگر سیب

چون که برهم گذاشت گشت درست

بی تفاوت چنان که بود نخست

گفت نجار ای حمیده صفات

باز برگو که چیست این حرکات

شرع نسیرنگ ساز^۴ یعنی چه؟

قاضی^۵ حقه باز یعنی چه؟

گفت قاضی به او که این اشکال

الفت آرد میانۀ دو حلال^۶

۱. د: این بیت را ندارد؛ ن: میخاهی ۲. ن: خاهی ۳. ن: سیب اندر دست ۴. ن: سار ۵. د: قاضی و ۶. ن: آرد بهانه این بحلال

هست مخصوص این دعایی نیز
که چنین گفته‌اند اهل تمیز^۱
نسخه این دعا به محکمه است
در محبت سرآمد^۲ همه است
صبر کن تا بجویمش ز کتاب
گفت^۳ این و روانه شد به شتاب <۱۳۴>
چون به خانه رسید زار^۴ و ملول
دید زن را به کار خود مشغول
هردم از غصه زار نالیدی
دست بر چشم خویش مالیدی
زن بگفتا که چیست آزارت
دارم امروز حیرت از کسارت
هر طرف بر خلاف عادت خویش
می‌نمایی نگاه با تشویش^۵
من گمان دارم از طریقه دید
چشمت ای مرد پاک نابود است
چشمت آورده آب مروارید <۱۳۵>
به^۶ علاجش بکوش تا زود است
گفت قاضی ز ترس جان ای زن
چه بلایی است این بگو با من

۱. این بیت را ندارد؛ ن: دعایی منیز ۲. ن: سرای ملهمه است ۳. ن: این بگفت ۴. ن: زار ملول

۵. د: این بیت را ندارد ۶. ن: در

تو که بالفعل حکمت کار است
 شرح^۱ با من بکن چه آزار است
 گفت این از رطوبت است و بخار
 که برآید به^۲ سرز معده^۳ حار
 پرده چشم از آن^۴ شود باطل
 نور از دیده می شود زایل
 اولین پایه^۵ همین آزار
 هست یکسان نمودن^۶ دیدار
 که دو کس را به شکل هم بیند
 بر زمین یک دقیقه ننشیند
 این علامات تو از آن^۷ غرض است
 فکر خود کن که اول مرض است
 قاضی آهی کشید از دل زار
 گفت خاکم به سر ازین آزار <۱۳۶>
 نزد^۸ کالوس ارمنی دیروز
 رفتم آنجا به سخت نافیروز
 تا کنم ضبط از برای امیر
 مال او را نقیر تا قطمیر
 زن او بهر من به تنهایی^۹
 از شکر پخته بسود حلوایی

۱. ن: بازگو این چگونه

۲. د: ز سر ۷. ن: دو بیت افزوده است: کس رساند چه متصل درکام / لقمه شبه‌ناک بلکه حرام؛ این رطوبت از آن غذا ریزد / که شود علت و بسر ریزد ۴. ن: ازین شده ۵. ن: مایه ۶. ن: نبودن

۷. ن: ازین ۸. ن: مرد کاوس ۹. ن: پهنایی؛ د: من تنهایی

لذتی چون به کام از^۱ او بردم
تا نفس^۲ داشتم از آن خوردم
آن غذا پر لذیذ^۳ بود ولی
شبهه ناک است مال مرده ولی
یاحتمل کاین بخار از آن باشد
سود من دایماً زیان باشد
روم اکنون به خانه نجار
تا کنم عقد بهر او ناچار
دو سه دینار وجه عقدانه
که گرفتم ازو در آن خانه^۴
خرجی قیمت غذا و دوا^۵
سوی نجار بسازگشت روان
آمد و دید زن نشسته چنان
بنشست و سری فکند به زیر
به^۶ خیال افتاده ساعت دیر <۱۳۷>
هر دم از زیر چشم دزدیده^۷
می‌فکندی به سوی زن دیده
زن برآشفست و گفت با دل زار
که عزیزت بمیرد ای نجار

۱. ن: از آن کردم ۲. ن: کرسنه بودم و بسی خوردم ۳. ن: لذیز ۴. ن: این بیت را ندارد ۵. د: روجه
۶. د: کذا و غذا ۷. ن: در خیال افتاد ۸. ن: مصراع جا به جا شده

کیست این مرد شوخ شاهد باز
 که به^۱ بدچشمی است افسون ساز
 هر زمان بر زخم ز^۲ دل سیهی
 خوش به قیقاج می کند نظری^۳
 خیز این بوالفضول بیرون کن
 کم دلم^۴ راز دست او خون کن^۵
 هی به قاضی زد از غضب^۶ نجّار
 که شدم من ز عمر^۷ خود بی زار
 تو بگو تا به کی نواسازی
 می نمایم عرب عجم بازی
 ساعت خوب هم گذشت از کار
 از خدا شرم دار ای^۸ غدار
 گفت از ساعت^۹ نباشد باک
 چه وقوفت ز گردش افلاک
 درس علم از بر که^{۱۰} می خوانی؟
 ساعت نیک^{۱۱} و بد چه می دانی؟ <۱۳۸>
 چو^{۱۲} شعور تو در همین پیشه
 نرسد جز به اژه و تیشه
 تو مکن این سخن به من تعلیم^{۱۳}
 باورت^{۱۴} گر نباشد این تقویم

۱. ن: لوطی حبله باز افسون ساز ۲. ن: چه دل نهی ۳. ن: نکهی ۴. د: که دلم
 ۵. ن: یک بیت افزوده: یار من در کمند این افسون / دست بردار تا روم بیرون ۶. د: نصب
 ۷. ن: بعمر خود پزار ۸. ن: از خدا خود بترس ای ۹. ن: ساعت ۱۰. ن: تعلیم بر که میخانی
 ۱۱. ن: نیک بد ۱۲. ن: که ۱۳. د: بعلم بفتن ۱۴. ن: مادرت

تا ششم ساعتی که از فرداست
ساعتی نیک بهر این سوداست^۱
که من امروز گشته‌ام محتاج
نزد کَحّال از برای علاج
شدّت درد آب مروارید
چشم من تا نگشته^۲ است سفید
می‌روم^۳ در علاج پردازم
بعد از آن کار عقد را سازم
گفت^۴ و برخاست تا رود بیرون
که دل از غصّه گشته^۵ بودش خون
زن و نجّار هر دو برجستند
به^۶ ششریعتمدار پیوستند
این یکی دست زد به دامانش
وان^۷ در آویخت در گریبانش
کای فرومایه شخص سر به هوا
نیست بازیچه کار این دنیا^۸
ندهی کار تا تو با سامان
برنداریم دستت از دامان^۹
گشت قاضی چو عاصی از تدبیر^{۱۰}
سربچارگی فکنند به زیر <۱۳۹>

۱. د: این بیت را ندارد ۲. چشم تو تا نکرده ۳. بروم ۴. ن: گفت برخواست ۵. ن: کرده

۶. ن: بر شریعت پناه ۷. ن: اون درو بحث ۸. د: این بیت را ندارد

۹. ن: این بیت را ندارد و به جای آن بیتی دیگر دارد: نکنی تا تو کار عقد نکوی / دست بردار نیستم از توی

۱۰. ن: کشت ملجا چه قاضی از تدبیر.

گفت ای قاضی قضا و قدر
 خود تو دانی که گشته‌ام مضطر^۱
 هوشم از سربرفت، دین از یاد^۲
 می‌کنم عقد هرچه با داد باد
 الغرض قاضی سفاهت کیش^۳
 با دلی پرز غصه^۴ و تشویش
 گریه‌ها کرد، آه و زاری کرد
 خطبه خواند و نکاح جاری کرد
 چون در آن وقت رسم بود چنان
 که نمایند دست بوس زنان
 زن به قاضی نمود رواز ناز
 که دهد^۵ دست بوس او به نیاز <۱۴۰>
 پنبه حیل را به داغش زد
 دست^۶ خود سخت بر دماغش زد
 خون روان شد ز بینی خاتون
 قاضی از خانه تند رفت بیرون
 چون درآمد به خانه^۷ دید که زن
 ریخته خاکِ غصه بر سر و تن^۸

۱. د: این بیت را ندارد ۲. ن: شد بر باد ۳. ن: القرض قاضی خدارت ۴. ن: قصه تشویش
 ۵. ن: دهد بوسه دست او ز نیاز؛ بعد از این بیت یک بیت افزوده است که قافیه آن غلط است قاضی این
 باره از ره تحقیق / بنشانی که کس کند تحقیق ۶. ن: مشت ۷. ن: چون بخانه درآمد
 ۸. ن: این سه بیت را افزوده، سرکشاده و رو خراشیده / از همش برک و بار پاشیده
 خون ز رخساره‌اش شدی جاری / سمن‌اش کشته بود کلناری
 سفر مفرد روی صفحه بیم / عارضش کشته جدول تقویم

گوهر^۱ اشک از مژه می‌سفت
بر سر خویش می‌زد و می‌گفت:
کز چنین شوهری شدم^۲ بیزار
که شده عاشقِ زنِ نجار
ماند حیران شریعت آگاهی
گشت از خوف^۳ چهره‌اش کاهی
از کنیزان به نالهٔ بم و زیر
مُشت‌ها خورد، گشت از جان سیر^۴
از سرش اوفتاد عمّامه
پاره گشت^۵ از کشاکش جامه
دست بر داد کرد ازین بیداد
از درونش بلند شد فریاد^۶
بانگ قاضی شنید چون نجار
با^۷ صدای ضعیف و نالهٔ زار
سوی دارالقضا روان گردید
قاضی نیم کشته را چون دید
که فتاده ز^۸ فرق او دستار
نه به پاکفش مانده نه شلوار <۱۴۱>
پیش رفت و تسلی او داد
بر سر او کلاه خویش نهاد

۱. د: کوهرش ۲. ن: کاز چنین شوی من ۳. ن: ترس ۴. د: این بیت را ندارد ۵. ن: شد از کشاکش
۶. ن: این بیت را افزوده ۷. د: که ۸. د: اوفتاد ز

گفت قاضی کدورتت از چیست؟

عقل زن ناقص است باکی نیست

کی^۱ توان شد ز کار زن راضی

بکن اکنون کلاه خود قاضی

کس چه گوید درین میانه سخن

دایم آبوده جنگ شوهر و زن

طبع خانم گر از شما رنجید

سهل باشد درو^۲ نباید دید

خاک^۳ ردّت به اندرون پاشید

دو سه روزی به محکمه باشید

آخر^۴ از فرقت صیاح و مسا

می شود صلح در میان شما^۵

الغرض با فضیحت بسیار

ماند قاضی، روانه شد نجار

زن قاضی چو تیر این تدبیر

صاف زد بر نشانه تزویر

دوخت بهر وقاحت قاضی

این قبا را به قامت قاضی^۶

رفت آن زن بر زن شایاد^۷

مژده این خبر نهانی داد^۸

۱. د: دو بیت را ندارد. ۲. ن: ازو. ۳. ن: این بیت را ندارد. ۴. ن: کاخر، صبا و مساح

۵. ن: می شود در میانه صلح و صلاح. ۶. د: این بیت را ندارد. ۷. ن: در بران دو تیغ جلاده؛ د: سجلا

۸. ن: مژده این خبر بها داده

که من اینک ازوز قوت چنگ

بکشیدم کمان این نیرنگ^۱

شد کنون در نبرد این میدان

نسبت پهلوانی ایشان < ۱۴۲ >

مرد باید حریف کش باشد

هرکه آید به پیش خوش باشد

شده طاووس خوشخرام خبر

جلوه گر این چنین به باغ نظر

گر شد از احتساب آخر کار^۲

به زن محتسب گرفت قرار

او به تدبیر^۳ کار خود پرداخت

آسیای^۴ حیل به گشت انداخت

چون به میدان شنید طراری

بود چابک سوار جراری^۵

دایه ای داشت چون خود افسون مند^۶

داده سیمرغ [و] پشه را پیوند

عمر عیار را ز کید عظیم

بسته بر دست همچو مار کلیم < ۱۴۳ >

چرب و نرمی زگفت و گوش عیان

به بیان داشت روغن بلسان

۱. د: این بیت را ندارد ۲. ن: کرچه از احتساب صورت کار؛ د: اشد احتساب ۳. ن: بتذویر

۴. د: دین دیگر کار خود حسین ساخت

۵. ن: ۲۸ بیت را ندارد. به همین سبب در خواندن بعضی واژه‌های ناخوانا حدس زده‌ام یا شکل‌نگاری

کرده‌ام. ۶. د: خود امون سه.

دایه را خواند خانم اندر پیش
گفت کای^۱... افسون کیش
کارگاهِ جنون من بسیار
از تو پیدا نموده نقش و نگار
در قمار حیل چه لیلاجم
لیک امروز بر تو محتاجم
چون جناقی به محتسب بستم
بگردنش را نمی رسد دستم
نبرد نیرنگ او بود پر زور
نقش او را دوشش نشانده به شور
داوش از خلق رفته بالاتر
استخوانش گذشته از شش در
نشدم چون حریف بازی او
مات گشتم ز حيله سازی او
نیستم خود حریف او چه کنم؟
گر بزد او گرو،^۲ بگو چه کنم؟ <۱۴۴>
دایه گفتا مرا امیدی تو
باب فکر مرا کلیدی تو^۳
طفل سان باشدم پی فرمان
سرپستانِ حکم توبه دهان

۱. د: مسیح (خوانا نیست) ۲. د: کروبرد او دگر

۳. بیت بعدی مخدوش است: نرسد... طفل حیات / یا شده سرنکون... درکات

کنم آماده از توانایی

هرچه خواهی و هرچه فرمایی

گفت: ای دایه محبت کیش

باشنو این حیلہ را که دارم پیش

پیش از این چند روزی از حمام

می چو ماه تمام

گذر کوچہ چون کہ خلوت بود

باد از عارضم نقاب گشود

شد عیان نوجوان صرافای

مشتری شوخ و شنگ حرافای

شمعی افروخته به باغ نظر

جامه نو کرده مشعلی در بر <۱۴۵>

به من القصه جور راه رسید

همچو دلخسته روز بسرگردید

چون بدیدم من آن رخ گلگون

آتشی آمده بسوخت درون

همچو آهی کشید از دل زار

که شد آئینه جمالش تار

همه جا زان غمی که در دل داشت

بر زمین تخم حسرتی می کاشت <۱۴۶>

شوکت حُسن شد بر او مانع
 کز نگاهی نمایمش قانع
 هم‌رهم چون به قرب خانه رسید
 آه سردی کشید و برگردید
 یافتم مرغ جان آن محزون
 شد گرفتار دام عشق^۱ جنون
 حال می‌خواهم آنکه در کوش
 قاصدی^۲ گردی و روی سویش
 بازگویی به او که در آن روز
 دیدمت با^۳ غم چنان جانسوز
 باخبر گشتم از ملالت تو
 یافتم از قرینه حالت تو
 ظاهرم گرچه میل سوی تو داشت
 دور باش^۴ تغافلم نگذاشت
 کز ترحُّم دهم گه و بی‌گاه^۵
 در سرراپرده و صالت راه
 ز آن زمان تا به عرض این مطلب
 خواب آشفته دیده‌ام هر شب <۱۴۷>
 گشت معلوم من ز^۶ صورت حال
 کاین همه ناخوشیم در^۷ احوال

۱. ن: قید ۲. ن: قاصدم ۳. د: با چنان غم ۴. ن: با زیانش ۵. ن: کر ترحم کنی که و بیکه

۶. د: بصورت ۷. ن: از

ترک مالِ نهالِ حیرت تست

مَحْشَرِ نَخْلَةٍ مَحَبَّتِ تَسْتِ^۱

خواهم اکنون که در تلافی آن

سازمت کامجو به خلوت جان

همچو نورت به دیده بنشانم

جان شیرین به پایت افشانم

صبح فردا که خسرو خاور

افکنند چادر سفید به سر

بند برقع ز چهره بگشاید

دستگاه افق بیاراید

تو هم از جای خویش چون خورشید^۲

چادر افکن به سر ز برف سفید

همه جا باش در نقاب حجاب^۳

چون به این جا رسی برآر نقاب^۴

زودتر شو روانه در مینا

تُنگ^۵ باده بگیر و زود بیا <۱۴۸>

تابه خلوت سرای عیش و سرور

بر فروزیم شمع بزم حضور^۶

من بگردم ز شوق در نظرت

هم چو پروانه وارگرد سرت

۱. ن: این بیت را ندارد

۲. ن: تو هم از چادر ای چون خورشید؛ د: تو از جای خور شده خون خوش؛ در بالای کلمات علامت م و خ یعنی مقدم و مؤخر دارد به همین علت کلمه‌ها جابه جا شد تا مصراع مشخص شود.

۳. ن: حجاب نقاب ۴. ن: حجاب ۵. ن: تیک باده را پلبر ۶. ن: ۳۸ بیت را ندارد

این سفارش چو کرد با دایه
 دایه برداشت از حیل مایه
 او روان گشت و محتسب آمد
 تا به خانه دمی بیار آمد
 زن به او گفت که مرا همه دم
 از سرم سایه ات مبادا کم
 دی که در جوش همچو نقره خام
 تن نهادم به توده حمام
 زوجه شخصی از اکابر شهر
 که بخوبی شده است شهره شهر
 به من از اقرباش پنهانی
 وعده ای داده بهر مهمانی
 از تو خواهم که سوی دیوان خان
 باش اینجا درون به عیش مدام
 بنشینی به مسند ایوان
 باش اینجا درون به عیش مدام
 در نیایی به اندرون تا شام <۱۴۹>
 محتسب نیز شمع خواهش زن
 کرد در محفل رضا روشن
 روز دیگر که داشت در صافی
 آسمان را دکان صرافی
 زد به ضربخانه جاوید
 فلک از نور سگه خورشید

شوخ صرّاف با هزار خیال
شسد روان در لباس استقلال^۱
عطر پیرای گشت و جامه طراز
بر سر خود فکند چادر ناز <۱۵۰>
رطلک باد با همه اسباب
زیر چادر گرفت و شد به شتاب
شوق افکند آتش بر جان
تا رساند به خانه جانان
گشت خانم ز مقدمش خوشحال
تا در خانه کردش استقبال
دست کرد او به گردنش به نیاز
از سرش برگرفت چادر ناز
گفت ای از تو کلبه‌ام روشن
از قدم تو کلبه‌ام گلشن
خلوتم از تو یافته تزئین
گشته رشک نگارخانه چین
عذر ایام رفته با چه زبان
از تو جویم من ای خلاصه جان
پس نشست و به بر نشانند او را
سربه چرخ از طرب رساند او را

دو سه پیمانان باده‌اش پیمود
داد مشغولیش به شربِ یهود <۱۵۱>
پس برون آمد از بهانه کار
کرد با آن کنیز پس اظهار
گفت چون من روم به نزد جوان
جانب محتسب شوید روان
باز گویدش از سخن کای مرد
زوجات کار را فضیحت کرد
نوجوانی^۱ به خانۀ آورده
رفته با او به عیش در پرده
گرم شد زین مقوله آب سخن
آتشش شعله‌ور کنید به من
گفت در خلوتش روان گردید
غارت هوش نوجوان گردید
فتنه جویان چو زلف فتنه پرست
همه رشته‌ها گرفته به دست
پا به اعلام قرص افشردند
این حکایت به محتسب بردند
که ز نقل و شراب و پیمانان
خانان گشته است میخانه

بی بی آورده است بُرنایی

نوخطی دلفریب و شیدایی <۱۵۲>

چون به ما بندگان خیراندیش

حقّ مخدوم هست بیش از پیش

لازم آمد که تا شود مقدور

همه باشیم از خیانت دور

لاجرم خاک در دهن کردیم

جرأت عرض این سخن کردیم

حیف باشد زباغ مردم راد

گل عصمت چنین رود بر باد

محتسب این فسانه^۱ را چو شنید

شعله غیرتش زیانه کشید

مضطرب حال شد به خانه زن

شعله در جان^۲ و لرزه اش در تن

روبه ره بود با دل بی تاب^۳

سوی زن شد کنیزکی به شتاب

شد خبردار زان سخن چو جوان

رعشه خوف اش^۴ اوفتاد به جان

گفت با زن که دیدی آخر کار

جان نهدیم در^۵ سر این کار

گفت اندیشه‌ات مبادا از آن

لیک یک دم کنم ترا پنهان <۱۵۳>

تا به یک حیلہ صد بهانه کنم

محتسب را^۱ به فن روانه کنم

بعد از آن دل به عیش شاد کنیم

دست در گردن مراد کنیم^۲

پس به صندوق کرد پنهانش

زنده در گور کرد آسانش

آن بساطی که جا به جا درچید

بود برجا که محتسب برسید

دیدش آتش به جان و شعله^۳ به دل

می‌تپد همچو طایرِ بسِمل

دست در گردنش فکند چو دام^۴

گفت^۵: ای در دلم ز تو آرام

سخت می‌بینمت پریشانحال

این چه حال است؟ بازگو احوال

گفت: حرفی مرا نمود ملول

گرچه عقلم نکرده است قبول

لیک^۶ گفتند این چنین سخنی

تو بگو درچه کار و در چه فنی؟ <۱۵۴>

۱. ن: را دکر ۲. د: کنم / کنم ۳. ن: بجان شعله ۴. ن: بدام ۵. ن: کفتش ای از تو در دلم آرام
۶. ن: این بیت را ندارد.

گفتش: آری نه این گزاف بود
هرچه گفتند بی خلاف بود
مذتی بود شمع سودایی
سوخت در جانم^۱ از دل آرایی
لاله رویی دلم^۲ ریود از جا
شدم از داغ هجر او شیدا^۳
داشتم شور^۴ عشق او چه کنم
سوختم سوختم بگو چه کنم؟
نشیدی مگر ز شور^۵ جنون
داستان ز لیلی و مجنون
قصه یوسف و زلیخا را
عشقبازی^۶، فراق عذرا را
کیست کز^۷ راه عشق رایش نیست
آتش این^۸ هوس به جانش نیست
سر بی عشق را بریدن به
دل بی داغ را دریدن به
کیست کاین^۹ لذتش به کام نبود
زین^{۱۰} گلش بوی در مشام نبود <۱۵۵>
هر دلی^{۱۱} کوز عشق بیمار است
به بلایی چنین گرفتار است

۱.د: در بزم ۲.د: ریود دلم ۳.ن: سودا ۴.د: سوز ۵.د: سوز ۶.ن: عشق دامن
۷.ن: کاز عشق داستانش ۸.ن: شهوتی ۹.ن: کش ۱۰.د: این ۱۱.ن: بیدلی

با چنین محنت‌اش که طاقت نیست

ناامیدش کنم مرّوت نیست

گر ره بسی مرّوتی پیویم

روز محشر جواب چون گویم؟

هست چون حالتش به من معلوم

سائلی را چرا کنم محروم؟

موری از خرمی چه خواهد بُرد

مرغی از چشمه‌ای چه خواهد خورد؟

گل‌کزوزینت است در گلشن

کم نخواهد شدن به بو کردن^۱

تو مخور غم که نعمت الوان

هست در خوان حُسن من چندان

که خورَد^۲ هر که باشد او موجود

از برای تو^۳ باز خواهد بود

محتسب چون شنید این گفتار

هوش رفتش ز سر نماند قرار <۱۵۶>

گفت ای شوخ چشم نارعنا

این چه حرف^۴ است می‌کنی انشا

راست گو این ستم طریقی چیست

یا چو من خالی^۵ از حریفی نیست^۶

۱. ن: این بیت را ندارد. ۲. ن: خورد زان هرانکه شد موجود ۳. ن: تونیز ۴. ن: فصل

۵. ن: چه من خوالی ۶. د: این بیت را ندارد

گفت آری به شوکت تو قسم
به سر [و] تاج^۱ [و] دولت تو قسم
به فنون زنان مُحتاله
به فنِ شاهدان بازاری
به خراباتیان طرّاری^۲
از ره شوخی و حلاوت^۳ نیست
باورت گر نمی شود^۴ به یقین
نظری کن به چشم خویش بین
دست شوهر گرفت و گشت روان
ببرد در خانه اش مزاح کنان
محتسب چون به ماجرا پرداخت
چشم بر باده^۵ و بساط انداخت
از سر^۶ قهر در خروش آمد
چون خُم می دلش به جوش آمد
زن به او گفت اضطرابت چیست
این همه قهر و غصّه لازم نیست < ۱۵۷ >
گر رفیق مرا تو می جوئی
به غلط راه را چه می پویی

۱. ن: تارک ۲. دو بیت اخیر را ندارد ۳. آنچه ۴. ظرافت ۵. د: کر نمیکند

۶. ن: باده بساط

۷. د: این بیت را علاوه دارد: ز آتش غصه دل شکافته شد / جیکرش همجه شعله تافته شد

نه به تحت الثری نه عیوق است

پسر اینک میان صندوق است

این کلید است این تو و صندوق

قفل بگشا حساب کن مفروق^۱

محتسب مانند زین سخن به شگفت

نزد زن آمد و کلید گرفت

داد زن چون به دست شوی کلید

دست بر هم زد و فرو خندید

گفت دیدی حریف استاد است

تو فراموش شد مرا یاد است

محتسب چون ز زن شنید چنان

مات شد چون قمار باختگان

باز افکند آن کلید از دست

سست شد پایش آن چنان که نشست

گفت ظالم چه بود این نیرنگ

از برای جناقی این همه رنگ

این شرر سوخت جان [و] کارم شد

شعله خرمن قرارم شد <۱۵۸>

آتش سوز داغ می افروخت

بهر این باختن دلش می سوخت

زن شد آن گاه بر سر صندوق
بهر صراف خشک گشته عروق
عذرخواهی بسی زیاد نمود
گفت ای نارسیده بر مقصود
ماه عیش تو در مُحاق افتاد
چه کنم همچو اُتفاق افتاد
زود برخیز و روی نه به گریز
که نمانده دگر مجال گریز
محتسب باز مست می آید
زود هر جا که هست می آید
پسر از جای جَست [و] شورانگینخت^۱
با دو پای دگر^۲ به قرض گریخت
چون زن محتسب به مکر و فنون
ریخت آن طرح را به مکر و فسون
قاصد افکند بهر قَصّه به راه
تا زن شحنه را نمود آگاه
که چنین دام حیلّه گستردم
صید خود را به دام آوردم < ۱۵۹ >
نوبت تُست این زمان حالی
هست میدان مدعا خالی

جلوة دستِ خویش را بنمای

گوی از دست مدّعی برابای^۱

اظهار نمودن حرم محترم^۲ شحنه مکر خود را

مسرغ فکرت در آشیان خیال

برگشود از برای حیلہ چو بال

بر درخت فسانه رنگین^۳

بیضه خدعه را نموده چنین

که از آن نخل‌های فتنه ثمر

به زن شحنه چون رسید خبیر

بود آن نازنین طرّاره

عقربی زهردار جرّاره

یک نگاهش سموم صد گلشن

یک شرارش سموم صد خرمن

هر طرف در تبیم(?) خانه او

عمر عیار در فسانه او(?) <۱۶۰>

گفت یک شب به شحنه از سر شور

کای به بزم نشاطم از تو سرور

سخت خواهد دلم که یک فردا

با تو باشم به عیش بزم آرا

هر دو باشیم در مقام سرور
لذت کاملی ز گنج^۱ حضور
شحنه گفتا که مدتیست است مدید
که مرا بود این خیال امید
شوق بر همچو خلوتی بودم
تشنه همچو صحبتی بودم
خواهش هر چه باشد ای دلدار
کنم و هستم از تو منت دار
شب که در چارسوی چرخ بلند
شحنه آسمان بساط افکند
عس روز را غضب کردند
ماه را باز میر شب کردند
نازنین ماه دلبر طناز
شوخ شمامه فن بت غماز
طلیید از کسان غلامی را
در اطاعت امید نامی را < ۱۶۱ >
بندۀ خاص نیکخواهش بود
سرمه سان محرم نگاهش بود
گفت ای شمع بزم خوشخویی
گل شمشاد باغ دلجویی

اندر این مدّت که پروردم
 سسرو قدّ و مرثبت کردم
 کارم امسروز اوفتاده به تو
 مشکلم روی خود نهاده به تو
 صبح باید به احتیاط تمام
 متوجه به من شوی تا شام
 تکیه‌ای هست پشت خانه ما
 که در آن هست مفلسان را جا
 اندر آن جا قلندران هستند
 همه چرسی و بنگیان هستند
 می‌دهم من هزار دینار
 چون بگیری درست کن کارت
 جانب تکیه رو بگو که یکی
 در تو لیکن نیفتد او به شکی
 که سفارش به شحنه کرد امیر
 که فلان شخص را به شهر بگیر <۱۶۲>
 شخص مذکور^۱ خود ز شهر گریخت
 رگ جاننش ز ترس شاه گسیخت
 چون تو با او شباهتی داری
 باش آماده گرفتاری

شحنه چون گشته است از او مایوس
لاجرم می کند ترا پابوس
خوف بسیار دارد از سلطان
نگذرد در گرفتنش آسان
رحم آمد مرا به حالت تو
آمدم تا کنم دلالت تو
بلکه باشد نجات عقابیم
بود این کار بهر فردایم
این لباسی که داری اندر بر
بده و در عوض بگیر این زر
جامه کهنه ای بگیر و بپوش
بگریز و به مرگ خود تو مکوش
چون دهی این لباس را تغییر
نشناسد نه شحنه ات نه امیر
گر نرفتی از این مکان به خدا
تا قیامت نجات نیست ترا <۱۶۳>
چون ز بی بی^۱ چنین شنید غلام
رفت و در خدمتش نمود قیام
کرد نزد قلندرش آهنگ
گند از او لباس با نیرنگ

آن چنان کرد زان سخن رنگش
 که^۱... در زمان بنگش
 آن چنان خوف در دلش انگیخت
 که بزودی لباس کند و گریخت
 برد فی الحال آن لباس اساس
 نزد بی بی غلام کارشناس
 هاتف شب چو در افق به عباد
 بانگ و الصَّبیح^۲ اذا تَنَفَّس داد
 شحنه با زن نشست در خلوت
 گرم کردند مجلس صحبت
 زن ز جا جست و گفت مدتهاست
 که مرا آرزوی تر حلواست
 گراجازات دهی به بزم حضور
 سازم از بهر جائت بزم حضور <۱۶۴>
 شحنه گفت این همه بسی خوب است
 زودش انجام کن که مرغوب است
 زن چو دید آنکه شحنه کرد قبول
 بهر اسباب طیبخ شد مشغول
 شحنه گفتا که شب نکردم خواب
 تا رسد طیبخ تو ندارم تاب

۱. مخدوش است، طوعید، این چنین است!

۲. اشاره به سوره نکویر آیه ۱۸ قرآن کریم به معنی: سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند.

حکایت نذر بستن زن قاضی و... ۱۱۵

من نهانی به راحت آسایم
از کسالت مگسر بسرون آییم
گفت و پهلو به جامه خواب نهاد
سرب به بالین استراحت داد
نازنین ساخت کار دلها را
شد شکر ریز و پخت حلوا را
کمچه ای برگرفت و ریخت در او
بهر بیهوشی آن زمان دارو
شد به بالین شحنه آن^۱ عیار
کرد از خواب راحتش بیدار
گفت برخیز تا به کی خوابی
بر سر و روی خود بزن آبی < ۱۶۵ >
شهد حلوای من که مائده است
مزه اش را بسبین که قاعده است
شحنه برداشت سر ز بالین زود
خورد حلوای گرم خواب آلود
ببرد بیهوش دارویش از حال
شد سراو به زیر پا پامال
زد شعورش نهیب بر هوشش^۲
کوفت طبیل رحیل بر گوشش < ۱۶۶ >

در زمان زن لباس او برکنند
 جبّه و خرقه بر تنش افکند
 لؤلؤیی بر نهاد اندر سر
 بست سنگ قناعتش به کمر
 آستره برگرفت و رفت [در] پیش‌اش
 چار ضربی نواخت بر ریش‌اش
 ماند برج‌ها همین دو ابرویش
 فرج دارو کشیده شد ریش‌اش
 سوخت در ساعدش به آن زودی
 پنج و شش داغ‌های منضودی
 شب در آمد غلام را طلید
 گفت جانان بنام ای امید
 ببر این شحنه را از اینجا باز
 به مکان قلندران انداز
 صبح چون هوش او فراز آید
 نگذارش به خانه باز آید
 شحنه را برگرفت زود امید
 خواجه مُرده را به دوش کشید
 برد در تکیه‌اش به خواری^۱ خوار
 واکشیدش به جا قلندر وار <۱۶۷>

مرغ شب صبح در خروش آمد

شحنه هم اندکی به هوش آمد

دید خود را ز تشنگی بی تاب

گفت نرگس بیار بهرم آب

دو سه بار این صدا بلند نمود

حیرتی بر قلندران افزود

همه گفتند می رسد بنگت

یا که با ما بُود سر جنگت

نرگس اینجا به هم رسد ز کجا

باشد اینجا مکان سبز قبا

چشم بگشانه باغ و بستان است

تکیه ای جای دردمندان است

کاروان سحر رسید از راه

قرص^۱ دریاب باش کارآگاه

نیم فیضی به باغ دل برسان

جرعه ای برکش و دماغ و دل برسان

شحنه بگشود چشم و راست نشست

نظر افکند هر طرف سرمست

کرد طاق رواق تکیه نظر

گشت حیران به خویش، شد مضطر <۱۶۸>

کرد حرکت ز جای خود برخاست^۱

خرقه و جبّه دید بر تن راست

داغها را به دست خود چون دید

از دل خویش آه سرد کشید

گشت از طور [و] وضع خود بی تاب

آمد او تا زند به صورت آب

ریش را دید از میان رفته

مانده دودی و کاروان رفته

گفت یعنی چه ریش من کوریش

آتش افتاد بر دل از تشویش

در غم ریش شد به آه و فغان

جاناب خانه شد ز غصه روان

بر در خانه آمد او مضطر

دست بگذاشت چون به حلقه در

گفت سنبل به او که کهنه دبّنگ

مگر امشب نهار خوردی بنگ

شحنه دارد در این مکان مأوا

نیست باغ قلندران اینجا

شارع تکسیه را غلط کردی

که به این خانه روی آوردی < ۱۶۹ >

شحنه گفتش که پوچ می‌گویی

دور شو از بَرم چه می‌جویی

کو دماغی که بشنوم به یقین

این سحرگه مزخرفات چنین

گفت و خود را به اندرون انداخت

سنبل او را به ضرب چوب انداخت

شحنه سیلی کشید بر سنبل^۱

کرده غیرت^۲ از آن حکایت گل

هر دو با هم شدند قُرب^۳ و نَقَل

خلق بر دورشان نموده قَبَل

زن و جمله کنیزکان زده صف

سیخ و جاروب و چوبشان برکف

داد کردند این قلندر کیست؟

طرفه الدنگ ملحد بسنگی است

روز روشن به رنگ بساده کشان

خانه شهنه را نموده نشان

شحنه بر بستر ار نمی‌افتاد

حق این کهنه غرتین می‌داد

زن^۴ و اَمَید و آن کنیزانش

سنبل آویخته به دامانش < ۱۷۰ >

۱. د: سنل ۲. د: غیرار ۳. قرب نوافل به ماده «قرب» لغت‌نامه دهخدا مراجعه شود.

۴. د: زن امیراران نرانش

کتکی آن چنان مفضل^۱ خورد
 کز^۲ دلش زنگِ غم تمامی برد
 جمله اعضااش غرق خون کردند
 جوش^۳ بنگ از سرش برون کردند
 می دویند خلقش اندر^۴ پی
 همه در ضرب چار ضریبی وی
 دلش از ضرب مردمان پر خون
 با چنان حال شد ز شهر برون
 شد به سوی دهی دلی پر قهر
 کان سه فرسنگ بود دور از شهر
 روز در مسجدی به سر می برد
 شب ز درِ بوزه لقمه‌ای می خورد
 آن چنان بود تا قریب دو ماه
 شب و روزش هزار ناله و آه
 تا در این حیرت خیال اندیش
 داغ‌ها پیه شد و برآمد ریش
 ییادش آمد ز دولت و خانه
 جفتش و اختلاط جانانه^۵
 خار خارش به پیچ و تاب افکند
 شور محشر^۶ به اضطراب افکند

۱. د: مصفی ۲. د: که دلش ۳. د: جون ۴. د: میدوند حلقش دراز پی
 ۵. ن: یک بیت اضافه دارد از اینجا به بعد را نسخه «ن» دارد. ۶. ن: مهشر

شب^۱ چو شد سوی شهر روان

رفت سوی قلندران پنهان^۲ > ۱۷۱ <

گاه خوردی ز دستشان^۳ نیرنگ

گاه ناله گرفت و گاهی ننگ^۴

نه انیسی و نه هواداری^۵

نه دهندش به خانه‌اش^۶ راهی

زن ز بالای غرفه حالش دید

آن همه محنت و بلایش^۷ دید

رحمش آمد به حال آن مسکین

گفت اکنون بس است او را این^۸

در زمان کرد نان و حلوایی

کرد بیهوش دارویش در وی^۹

پس امید غلام را طلبد

گفت ای مطلب مرا تو امید^{۱۰}

ببر این نعمت مهنا را^{۱۱}

یعنی این قرص نان و حلوا را

جاناب تکیه سوی درویشان

باش پنهان ز دیدن ایشان

کیف شان چون طلوع گردد تنگ

خواب در چشمشان درآید تنگ^{۱۲}

۱. ن: شب چه شد گشت ۲. ن: با دلی پر ز غم چه مدهوشان ۳. ن: ز دشمنان سرچنگ

۴. ن: گاه نان می‌گرفت و گاهی سنگ ۵. ن: هواخاهی ۶. ن: نه ز میرس بخوانه‌اش

۷. ن: آن فضاحت و آن ملالش ۸. د: ای مسکین ۹. ن: دارو اندر وی ۱۰. ن: این بیت را ندارد

۱۱. ن: قسمت محیا ۱۲. ن: دو بیت اخیر را ندارد

شحنه چون شد به خواب چشم ترش^۱

نان و حلوا بنه به زیر سرش < ۱۷۲ >

تو خـبردار باش ازو پنهان

چون که بیدار گشت خورد از آن

باش تا بر سرش برآید هوش

در همان مستی اش بکش بر دوش^۲

برسانش به خانه^۳ پنهانی

تا علاج اش کنم به آسانی

رفت امید و نان و حلوا برد

آن چنان کرد شحنه هم ز آن خورد^۴

صبر تا نیمه شب نمود امید

مرد^۵ خود رفته را به دوش کشید

بردش از تکیه سوی خلوت راز^۶

تکیه دادش به ناز بالش ناز^۷

کند از جا به مکر و حيله زنش

آن لباس قلندری ز تنش

پس ز رخستی که روز اول داشت

در برش کرد یک دمی بگذاشت^۸

در همان جا که دیگ حلوا بود

باز دیگ دگر درست نمود

۱. د: سرش ۲. ن: این بیت را ندارد ۳. ن: بخوانه

۴. د: بعد از این یک بیت اضافه دارد: زودش آورد نشانه بنگ / کرد یکباره کیش مست و ملنگ

۵. ن: خم ۶. د: برد از تکیه اش به خلوت راز ۷. ن: بالش زار ۸. د: دو بیت اخیر را ندارد

همه را چون درست گردانید
روز روشن به وقت^۱ چاشت رسید
رفت با^۲ شحنه باز شور انگیخت
قطره‌ای سرکه در^۳ دماغش ریخت
شحنه فی الحال حرکتی فرمود
عطسه‌ای کرد، دیده را بگشود^۴
زن بگفت آفرین به^۵ عشرت تو
ای من و دل فدای صحبت تو^۶
عیش خلوت چنین بود^۷ الحق
که نباشی به حال خود مطلق < ۱۷۳ >
شام تا صبح در سخن خاموش
صبح تا شام این چنین مدهوش^۸
طرفه کاری به صحتم کردی
خواب تحویل خلوتم کردی
پیش او و خیال خواب بریز^۹
بر خلاف گذشته‌ها برخیز
من ز عیش تبه شده از کار^{۱۰}
مانده حلوا به دیگ و توبی‌کار^{۱۱}
شحنه خود را ز خود چون آگه ساخت
چشم واکرد و خویش را بشناخت

۱. د: «وقت» ندارد ۲. ن: بر ۳. د: بر ۴. د: این بیت را ندارد ۵. د: بر عشقت

۶. د: من و دل هم فدای آن طشتت ۷. د: چنان بود ۸. د: این بیت را ندارد

۹. د: بعد از آن باز است خواب مریز ۱۰. ن: تن ز عیش تبه شده دریاب ۱۱. ن: تو در خواب

دید خود را به آن لباس که بود

به همان حال آن قیاس که بود

باز در حال خود تأمل کرد

گلبن خویش را دگرگل کرد

متحیر ز جای خود برجست

نگهی چند کرد و باز نشست

گفت لاحول و خود ز جا برخاست^۱

کاین همه عقل را زوال چراست^۲

زن به او گفت پیچ و تاب چیست

این همه فکر و اضطرابت چیست؟^۳

گفت ای زن خیر نداری تو

زودتر گو که در چه کاری تو^۴

من همان شحنه و تو آن عورت

این همان خلوت است این صحبت <۱۷۴>

تا به بالش نهاده‌ام من سر

شدم از بهر خواب در بستر^۵

شکل‌ها دیده‌ام عجیب و غریب^۶

که کسی را چنان^۷ مباد نصیب

گشتم از خانه زار و آواره

مانده در حال خویش بیچاره

۱. ن: برخاست ۲. ن: این بیت را ندارد

۳. د: مصراع‌ها جابه‌جا شده: زن بگفت آخر اضطرابت چیست / اینهمه فکر و پیچ و تاب چیست

۴. د: باز برکو و درجه کاری تو ۵. ن: این بیت را ندارد. ۶. ن: قریب ۷. ن: چنین

ریش گردیده^۱ محو و مانده بروت
گشته بودم قلندری^۲ مبهوت
خود بگویم چه ها کشیدم من
هر بلایی که بود دیدم من
زن بگفتا مدار^۳ از این پروا
هست اینها^۴ علامت سودا
خواب آشفته را مگو جایی
که کشد کار ما^۵ به رسوایی
الغرض شحنه رست ازین تشویش^۶
ساغر و باد^۷ را کشید به پیش
کرد حاصل^۸ ز نازنینش کام
شد فراموش از غم ایام
حاصل آن^۹ سه یار حیلہ شعار
با فریبندگی در آخر کار
یکدگر را خبر نمودندی
هریکی خویش را ستودندی^{۱۰} <۱۷۵>
بهر آن^{۱۱} عقد سابق الایام
هر سه باز آمدند در حمام
تا سخن را به پیر زن سپرند^{۱۲}
خاتم از هرکه می شود بپرند^{۱۳} <۱۷۶>

۱.۱: کوییده ۲.۵: قلندر مبهوت ۳.۳: زین بگفتا ۴.۴: باشد اینها ۵.۵: ن: را
۶.۶: رست از تشویش ۷.۷: صاغر باده ۸.۸: حاصل زهم زمانش ۹.۹: آن هر سه یار رفته شکار
۱۰.۱۰: هر یکی را خبر نمودندی ۱۱.۱۱: بهر عقد این چار ۱۲.۱۲: یا سخن را به پیرزن نبرند
۱۳.۱۳: به برد

چون به حمام آمد آن سه رفیق
از عجزه شد این چنین تحقیق
شده آنجا عجزه با فرهنگ
رفته جای دگر به این نیرنگ
هر سه کردند در زمان اقرار
اوز ما بیشتر بُود مگار
شد به این حیلها دل ما خون
خاتم او بُرد از میان بیرون^۱

در روز جمعه ۲۱ بیست و یکم شهر
جمادی الثانی سنه ۱۲۴۷ تحریر شد.

یادداشت‌ها

۱. ص ۵۴. مأخذ این حکایت را عوفی در جوامع‌الحکایات بدین صورت نقل کرده است: کتاب حیل‌النساء. آورده‌اند که مردی بود و پیوسته تتبع مکرهای زنان کردی و از غایت غیرت هیچ زن را محل اعتماد خود نساختی و کتاب حیلُ النساء را پیوسته مطالعه کردی. وقتی در اثنای سفر به قبیله‌ای رسیدی و به خانه‌ای مهمان فرود آمدی. خداوند خانه حاضر نبود، ولکن زنی داشت در غایت ظرافت و نهایت لطافت. زن چون مهمان را فرود آورد با او ملاطفت آغاز نهاد. مرد مهمان چون پای‌افزار بگشود و عصا بنهاد به مطالعه کتاب مشغول شد. زن میزبان گفت: خواجه! این چه کتاب است که مطالعه می‌کنی؟ گفت: «حکایات مکرهای زنان است». زن بخندید و گفت: «آب دریا به غریب‌توان پیمود و حساب رمل بیابان به تخته خاک برون نتوان آورد و مکرهای زنان در حدّ حصر نیاید». پس تیر غمزه در کمان ابرو نهاد و بر هدف دل او راست کرد و از در مغالزت و معاشقت درآمد - چنانکه دلبسته او شد.

در اثنای آن حال شوهر او در رسید. زن گفت: «بلا آمد و همین ساعت هر دو کشته خواهیم شدن». مهمان گفت: «تدبیر چیست؟» گفت: «برخیز و در آن صندوق رو» مرد در صندوق رفت؛ زن سر صندوق قفل کرد. چون شوهر درآمد، زن پیش دوید و ملاطفت و مجاملت آغاز نهاد و به سخنان دلفریب شوهر را ساکن کرد. چون زمانی بود گفت: «تو را از واقعه امروز خود خیر هست؟» گفت: «نه بگوی» گفت: «مرا امروز مهمانی آمد، جوانمردی لطیف، ظریف و خوش سخن و کتابی داشت در مکر زنان و آن را مطالعه می‌کرد. من چون آن را دیدم، خواستم که او را بازی دهم، به غمزه بدو اشارت کردم. مرد غافل بود؛ چینه دید و دام ندید. به حسن و اشارت من مغرور شد و در دام افتاد و

بساط عشق بازی بسط کرد و کار از معاشرت به معانقه رسید. ساعتی درهم آمیختیم هنوز به مقام آن حکایت نرسیده بودیم که تو بر سیدی و عیش ما منعّض کردی». زن این می‌گفت و شوهر او می‌جوشید و می‌خروشید و آن بیچاره در صندوق می‌گذاخت از خوف، و روح را وداع می‌کرد. پس شوهر از غایت غضب گفت: «اکنون آن مرد کجاست؟» گفت: «اینک او را در صندوق کرده‌ام و در قفل کرده، کلید بستان و قفل بگشای تا ببینی» مرد کلید بستد و همانا مرد با زن گرو بسته بودند و مدتی بود تا نگاه می‌داشت و هیچ یک نمی‌ماندند. مرد چون در خشم بود از جناب [گرو و جناغ] یادش نیامد و کلید بستد. زن فریاد برآورد که «داری داری گرو بده». مرد چون این سخن بشنید کلید بینداخت و گفت: «لعنت بر تو باد که این ساعت مرا بر آتش نشانده بودی و قوی طلسمی ساختی تا جناب ببردی» پس با شوهر به بازی درآمد و او را خوشدل کرد. چندانکه شوهرش برون رفت، در صندوق بگشاد و گفت: «ای خواجه چون دیدی، هرگز بیش تتبع احوال زنان نکنی؟» گفت: «توبه کردم و این کتاب را بشویم که مکر و حیَل شما زیادت از آن است که در حدّ تحریر آید». (عوفی ۱۳۶۳: ۳۴۴ - ۳۴۵)

تا با شتر نهادم هر سو / شد ز بر خواب در بستر
 نهادم در ۱۰۰ مجرب و خوب / هر کس را خجلی به نصیب
 ششم از خانه زاده آید / نوزدهمین ز شتر با رجا
 بیشتر کسین شود و نوزدهم / کشته بختش در بدوت
 خود کسوم چنانست / با او در بر بجاورد
 زنی بخت دارد از کسوم / پس بخت برود
 نوزدهم بخت را خوب است / و کشته کار را بر او است
 و از شتر شتر است / سوزدهم بختش بیشتر
 کوه را صخره ز شتر است / شد در شتر از شتر است
 سعادتی هر کس که در شتر / بفرمندی در آنست
 بدو کسوم خوشتر / کسوم را خوشتر است

بیت حدیثی است از امام ...
 هر کس که از شتر ...
 در آن ...
 ...
 ...



هو الله تعالى

ايضاً

بحر طویل من کلام مرحوم آقا محمد طاهر اصفهانی

(شهاب)

در
مذمت زنان

مشخصات نسخه

نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز احیای میراث اسلامی (قم)

عنوان: در مذمت زنان

مؤلف: آقا محمد طاهر اصفهانی (شهاب)

تاریخ: [قرن سیزدهم هجری قمری]

خط: نستعلیق

شماره: ۱۲۸۷ / ۲۳

۳ گ، ۲۵ سطر

آغاز: هو الله تعالی ایضاً بحر طویل من کلام مرحوم آقا محمد طاهر اصفهانی شهاب تخلص

در مذمت زنان. بند اول خواهم از بهر رفیقان شفیقان و حریفان و عزیزان.

انجام: و آن یارک خوش صورت خوش خط که تو را یار بود در همه سال و مه و ظاهر و پنهان

همه دم فکر همین است که در خانه دهد بر تو گهی فحش و گهی قهر نماید و بگوید که خدا

مرگ دهد شوهر ما را.

پیشگفتار

سرایندهٔ این بحر طویل میرزا محمد طاهر اصفهانی است که «شهاب» تخلص می‌کرد و همزمان با فتحعلی شاه قاجار (ج ۱۲۱۲ - و ۱۲۵۰ ق) در اصفهان و شیراز و بهبهان و شوشتر و هویزه روزگار می‌گذراند. مدتی مصاحب نجفقلی میرزا فرمان‌فرما حاکم ناحیه بهبهان بود اما پس از درگذشت فتح‌علی شاه و روی کار آمدن محمدشاه که بساط حکومت پدر نجفقلی میرزا یعنی حسین علی میرزا فرمان‌فرما را برچید، از سرنوشت شهاب اصفهانی (پس از سال ۱۲۵۵ ق) اطلاعی در دست نیست. (دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۶۴: ج ۲، ص ۹۰۲)

بحر طویل نوعی قالب شعری است که در آن برخلاف سایر قالب‌های شعری سنتی فارسی، مصراع مساوی و بیت وجود ندارد و تعداد ارکان و افعیل آن از سنت مرسوم عروضی پیروی نمی‌کند. گاه ارکان عروضی زیادتر از معمول است و تعداد افعیل عروضی رعایت نشده است. این قالب بیشتر در ادبیات عامیانه معمول است.

بحر طویل در «مذمت زنان» سرودهٔ شهاب اصفهانی است که به خط نستعلیق نوشته شده است. اگرچه او در خوشنویسی شهرت داشت و خط نسخ و رقاع رازبا می‌نوشت و ظاهراً قرآنی که به خط او بود طرفدارانی داشت، اما مشخص نیست که کاتب این دست‌نوشته خود شاعر است یا کس دیگر.

بحر طویل در شعر فارسی سابقهٔ طولانی ندارد و گویا از آغاز سدهٔ نهم قمری و

دوره تیموری بود که این نوع شعر، سروده شد. رکن‌های بحر طویل به هم پیوسته‌اند و به دنبال هم می‌آیند تا یک بند را تشکیل دهند.

ظاهراً نخستین بحر طویل موجود سروده حمدی و دانیال دولت‌خانی است با تاریخ ۸۴۴ ق. که نسخه خطی آن با شماره ۳۵۲۸ در دانشگاه تهران موجود است. حمدی چنین سروده است: «کس نگفتست مناقب به چنین بحر طویلی که به یک مصرع او فعلاتن دوده و چهار بجز بنده حمدی نه گیان و نه زکاشان و نه تبریز». پس از او مکتوبی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران تألیف میرسید ظهیرالدین بن سید نصیرالدین مرعشی (۸۱۵ - ۸۹۲ ق) آمده که آن را سید عبدالعظیم بن سید زین‌العابدین به امیر سلیمان شاه بن داود امیر ولایت ری و قوش و دماوند در قالب بحر طویل نوشته است؛ «و بالله التوفیق کمینه بندگان اخلاص به خدمت عرضه می‌دارد: که دایم کف میمون گهرپاش خداوندی، که از روی تفاخر نعل یکرانش کواکب قرطه گوش نهم گردون مینارنگ می‌سازد و بوسیدن تمنا و هوا دارد به زودی دولت ادراک آن گاهش برافرازنده این گنبد فیروزه...» شاعران دیگری چون سراینده رموز حمزه (مربوط به دوره صفوی)، عصمت بخارایی، طرزی افشار، صائب، صغیر اصفهانی، آصف، نادم انصاری، رفعت سمنانی، صامت بروجردی،... و از معاصران ابوالقاسم حالت و مجتبی مینوی بحر طویل سروده‌اند. موضوع‌های بحر طویل بیشتر مرثیه، مدیحه، طنز و هزل است. در دوره صفویه سرودن بحر طویل رایج‌تر بود.

بحر طویل در «مذمت زنان» یازده بند دارد و موضوع آن در نکوهش زنان است. مأخذ این دستنویس یکی از حکایت‌های جوامع الحکایات و لوامع الروایات اثر سدیدالدین محمد عوفی نویسنده بزرگ سده ششم هجری قمری است، که با عنوان «زنی بر سرگور شوهر» در قسم سوم کتاب آمده، که آقا محمدطاهر اصفهانی متخلص به شهاب آن را به نظم درآورده است.^(۱)

رسم الخطّ این بحر طویل که به خط نستعلیق بسیار زیبایی نوشته شده چندان با نگارش امروزین خط فارسی تفاوت ندارد. جز اینکه این واژگان گاه به صورتی که امروز مرسوم نیست، نوشته شده‌اند؛ خونه (خانه) سیوم (سوم) گلزار (گلزار) و املاء بعضی واژگان اشتباه است مانند: نثر (نسر) مضروف (مظروف) که در متن تصحیح و به ضبط نادرست درپانویس اشاره شد.

روش تصحیح این دستنویس به سبب منحصر به فرد بودن باروش قیاسی انجام

شد.

در مذمت زنان

بند اول:

خواهم از بهر رفیقان و شفیقان و حریفان و عزیزان سخن سنج برون آورم از خانه^۱ ویرانه دل بلکه یکی گنج و به یک بحر طویلی و عریضی و عمیقی که بود پر دُر و گوهر بنویسم سخنانی همه با قافیه و سجع شماری همه با مزه و با نکته نگاری که بود شامل بی عقلی و بی دردی و بی فهمی و بی عهدی و بی مهری و بی یاری و بی گوهری سلسله زن که ندارند بجز مکر و نفاق و حسد و کید و شقاق و سخن زشت و دگر هیچ، الهی^۲ که نیفتد کسی از راه تغافل چه هاروت و چه ماروت^(۲) به بابل به چه حيلة این قوم نیفتد به سراپای به دام الم و غم که ندیدیم به دوران المی و غمی از هیچ بجز از اثر بی ثمر طایفه چپ که همه روز و شب هیچ نکردند بجز مکر و حیل دیده و پارا.

بند دوم:

رفتن آدم و حوا از بهشت و سر هابیل شدن نرم ز سنگ ستم و جورز قابیل^(۳) و دو نیمه شدن پیر پیمبر زکریا و^(۴) بریدن سر یحیای جوان^(۵) و شدن غرق همه طایفه نوح^(۶) و معلق شدن قلعه لوط و همه گریه یعقوب^(۷) و نشستن به بیت الحزن و یوسف بیچاره به چاه الم و حبس و غم موسی^(۸) و عیسی به سما رفتن و

بشکستن لعل گهر پاک نبی و چو به حمزه زدن حربه همان وحشی ملعون و زدن تیغ به فرق علی و سوده الماس فکندن به جگر گوشه زهرا، حسن و قتل حسین بن علی بن ابی طالب و هر خون به ناحق شدن و ظاهر و پنهان شدن هرچه خرابی به همه ملک جهان، جمله نباشد ز کسی جز ز وجود ملک الموت نمود جن و ابلیس شهود زن و زن هرچه بیابی بجز از فتنه و آشوب، نه از زشت و نه از خوب - که کم هست در این قوم مگر نادر و النادر معدوم^۱ که نقلی است حکایت شده از عصمت و مستوری ایشان که کنون عرض شود رای شما را.

بند سیوم:

در دیاری ز دیار عرب آمد به در از خانه یکی گلبن گلزار^۲ خداتر ثمر شاخ عفاف ز پی نرمی و تطهیر به اندام خرامان سوی حمام و چو مریم همه تن عصمت و چون رابعه مستغرق عفت و چو^۳ خورشید فرو رفته به ابری که مبادا که ز نور رخ او رخنه بیفتد به کسی ناگه و آن اختر پرنور شود محترق قهر آلهی^۴. ناگهان تازه جوانی نظر افکند که یک آفت جانی و یا سروروانی به حرام است و نگاهش به دو چشمش که بدی نرگس فتان و یا جادوی دوران و یا قاتل مرجانش، بیفتاد یکی تیر ز مژگانش، برآمد به کمانخانه ابروش و قضا گوش به گوشش بکشیدی و روان آمده و خورد به دل تازه جوان، پای به گل آه کشیدی و درافتاد و صنم رفت به حمام و درآمد چو^۵ مه چارده و کرد غروب از نظر عاشق و پنهان شدی و در افق خانه جوان ناله کنان آه کشان زار بشد تا به در یار و بزد در که: منم عاشق بیچاره آواره مسکین و به دام غم عشق تو گرفتار و بترس از اثر ناله این خسته و خود رحم نما این دل ما را.

بند چهارم:

در پس پرده بیامد بت مستور و چو^۶ غنچه بگشودی لب شیرین خود از دور که:

۱. اصل: النادر و معدوم ۲. اصل: کلدار ۳. اصل: چه ۴. اصل: الاهی ۵. اصل: چه ۶. اصل: چه

آیا به کدامین گل گلزار^۱ جمال شده‌ای عاشق و بیچاره؟ بگفتا که: به چشمت. صنمش گفت: در اینجای بمان تا به همان کآفت جانت شده و عاشقی اینک برسانم به تو و تند بشد تا به سراگز لک غیرت به درآورد و درآورد دو دیده که بُدی شمع شبستان تن خویش و چراغ بدن خویش. بکشت و شده مستغرق خون در کف خود دیده نهاده به درآمد به بر عاشق دل خون و به آن تازه جوان گفت (بیت):

کان جزو ز جسم کافت جان تو بود کندیم ز خویش چون که جانان تو بود
شعمی که تو را سوخت مرا هم سوزد اینجا من و آنجا، تو، ببر ز آن تو بود

این حکایت همه از نیک زنان بود، کسانی که نجیب‌اند و اصیل‌اند و عقیق‌اند و رشیدند و بلیغ‌اند و به نسبت به دگر طایفه‌شان نیک زنان‌اند. ولی، آه از آن خانه که باشد یکی از سلسله زشت دغل ساز و دؤل باز و لوند و کچل و کوفتی و شوره... و شطّاح و دیگر شندر و شا... و شلخته و پلخته و شلیطه پچل و پاچه گسسته به خرابات نشسته بند ناموس گسسته. مطلب هیچ از این سلسله حرفی ز وفا مشنو هیچ از این قوم یکی بوی حیا و منشین هیچ به این طایفه بی سر و پا و مگذر هیچ از آن کوچه که باشند از ایشان و ندارند شب و روز و مه و سال مگر مگر دیگر کار همیشه سخن از خوب ج... [سه واژه حذف شد] برانند و برآندند < ۲۵۶ > که در کوچه و بازار و به باغ و چمن و صحن مزار و به امام زاده و در تعزیه و روضه و مهمانی و عیش و طرب و شادی و هر جا که شود ممکن و یک تازه جوانی که نظر جلوه کند. زود به دامش بکشند و به سر خویش کشندش. آن چنان جلوه‌گر آیند به شوهر که مگر حور بهشت است ز صباحت و یا مادر عیسی است به عفت چون ببینی همه جا روی گشاده رود الّا به بر شوهر و هر خانه غیري برود غیر همان خانه که خود هست و به یادش همه فکری همه ذکرى همه مکرى بود الّا که فراموش کند

عهد و وفا را.

بند پنجم:

آن شنیدی که به بغداد زمانی ملک الملک شجاعت، قمر برج سخاوت، شرف اصل شرافت، ثمر شاخ اصالت، گل گلزار^۱ هدایت، گهر دُرُج رسالت، صدف بحر ولایت، خلف شاه ولایت، شه^(۹) رضوان مکان شاه سلیمان به یکی جرم کسی را به جلوخان سما سده خود کرد به داری که بُدی سَلَم این چرخ معلّق و یا بود ستونی که زدندی در این پرده ازرق که مگر نسر^۲ کند طعمه خود در فلک او را.

بند ششم:

حکم شه بود که تا هفت شب آن جسم بُود بر سر دار و بگذارند پی عبرت مردم و شبان پاس نمایند شبی یک ز سرنگان که مبادا یکی از طایفه دزد بدزد جسدش را و شود شه متغیر که شبی بود کشیک یکی از خاصه شه بُد که برآمد ز کمینگاه یکی دزد و بدزدید جسد را و به تعجیل به خاکش بنهفتی و شد و خفت که سرهنگ چو چشمش بگشودی به سر دار ندیدی جسدش را و هراسان شده از شاه که فرداست مرا شاه کند بر سر این دار به جای جسد دزد و گریزان شده، از شهر برون رفت سوی مقبره ای، دید در آن ظلمت شب بر سر قبری قمری بدر منیری چو^۳ یکی شمس به روزان به سر قبر کسی شمع فروزان و به صد آه و فغان خون ز مژه بر رخ و دامان چه باران روان کرده به دامان و پر کرده ز آه دل خود ارض و سما را.

بند هفتم:

چون به آن دختر گلچهره نظر کرد بگفتا به تعجب و به عجز: ای صنم سیم بدن

(بیت)

ای به فدای چو تویی صد چو من

گفت به عجز ای صنم سیم تن

سرو به باغ است گل اندر چمن

کیستی و جای تو اینجا چراست؟

غنچه صفت لب بگشاد و بگفت

بگذر از این مرحله و این سخن

پس از آن گریه وزاری به سخن آمده، گفتا که: مرا صاحب این قبر بدی شوهر و امشب سه شب است کز بر من رفته به جایی که مرا نیست به او دسترس و نیست مرا میل به کس از سر عیش و طرب از دهر گذشته به سر خاک وی اما بنشسته و علائق ز جهان جمله گسسته و نخواهم دگر^۱ از هر دو جهان شوهر اگر از فلک آرند مرا یک ملکی یا که ز غلمان بهستی و یا شوهری از چین و ختا^۲ و ختن و شیشه^۳ و نجد و همگی مردم با حُسن و صفارا.

بند هشتم:

گفت سرهنگ که ای دختر پاکیزه منم شوهر دوشیزه تو گر بیسندی، بیا همره من تا به سرایی که مرا هست وز این وسوسه بگذر که شوی پیر و نبرده ز جهان کام و شوی بی سر و پا در همه عام. و به این حرف رضاگشته همان شب به صد امید و به صد ناز بشد همره اوی و چو^۴ شدش شوهر و شد کامروا دخترک و دید که آن خاصه شه دست و گریبان غم است و نبرد خواب ورا، گفت که ای دلبر تازه ز چه غمگین و حزینی و مگر گشته پشیمان از این کرده؟ بگفتا به جوابش: نشیدی که به دربار شه افراشته داری و در آن دار یکی جسم و بدی نوبت من پاس وی امشب که بیردند حریفان و همانا است که فردای مرا شه به همین جرم کشد بر سر آن دار و ندارم مددی جز کرم و فضل خدا را.

بند نهم:

دختر گفت: فدایت شوم اکنون بکنم چاره این کار و چرا در غم و اندوه نشینی و همین لحظه بیا همره من تا به سر قبر همان شوهرک مرده دیرینه که در خاک سپرده است در آریم ز قبر و سگگی جاش گذاریم و بریمش به سر دار که تا یار دل افکار

۱. اصل: دیگر ۲. اصل: خطا. ۳. منظور: شوشه یا شوشی است.

۴. اصل: چه (همه جا «چو» به صورت «چه» نوشته شده. در موارد بعد از این تذکر داده نمی‌شود)

نباشد. بشدندی به سر قبر و برونش چو کشیدند و جوان دید که پیر است و همان مرده که بر دار بُدی ریش نبودش به زنک گفت که آن شخص چو بی ریش بدی نیست بدل مرتن او را.

بند دهم:

در زمان آن زن و با آن همه مهر و وفایی که از این پیش دو ساعت همه تن با دل ریش از الم یار بُدی دست برآورد و بکندش همه ریش که تا شوهرک خویش از این بیش نباشد متألم نه به تشویش و ببرند همان مرده جسد را و به جای جسد دزد زدند بر سر دار و < ۲۵۷ > بنمودند تعیش دو سه روزی که به ناگاه جوانمرد بشد ناخوش و خوش گفت به همسایه و مردم که ایا خلق (بیت)!

رفتم چو ز دار دهر بی زاد و رحیل در دار بقا به نژد معبود جلیل
 پاسم بگذارید که در قبر مباد این زن کشدم به دار بی ریش و سبیل
 الغرض اگر بتوانی که به دوران همه عمر مجرد شوی و دور شوی از آتش این قوم
 بری بهره دو روزی ز جهان ورنه بسوزی همه حاصل عمرت به فراغت نشینی
 نخوری و نخورانی چو شد آلوده تنت با گِل این قوم و گرفتی زنی از قومی و آمد به
 سرایت، اولاً بنده آن سلسله و خادم آن مردم پر ولوله گشتی و دوم گردن زحمت به
 کمند زن بیکاره بیعاره پتیاره^۱ مکاره ببايد بنهادن که ز هر جا که شود ممکن و
 تحصیل کنی حاصل هر چیز ز مأکول وز مشروب و ملبوس و مظروف^۲ و مفروش و
 مسکون و پس از آنچه بود واجب و نبود که گریزد ز حصولش ملکِ مُلک بود یا که
 گدا را.

بند یازدهم:

هر شب و روز چو آبی به دراز خانه بگویی که فلان چیز ضرور است و نداریم و

نخوردیم و ندیدیم و به هر حال که باشد همه دم حال پریشانی و پژمرده و در ژنده و رنجیده و شرمنده و از عیش گریزان و ز مهمانی و مهمان متفرق شده و در همه خلق چو بومی و بگویند فلان گشته چه شومی و شوی شهره به دیوانگی و هرزه و بی فهم و شوی الغرض اندر همه مردم به بدی در همه جا شهره آن یارک خوش صورت خوش خطّ که تو را یار یود در همه سال و مه و ظاهر و پنهان همه دم فکر همین است که در خانه دهد بر تو گهی فحش و گهی قهر نماید و بگوید که خدا مرگ دهد شوهر ما را.

یادداشت‌ها

۱. ص ۱۳۶. مأخذ بند پنجم، ششم، هفتم، هشتم، نهم و دهم، اشعار «در مذمت زنان» حکایتی است که در جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات با عنوان «زنی بر سرگور شوهر» آمده و شهاب آن را به نظم کشیده است (عوفی ۱۳۶۳: ۳۴۰ - ۳۴۱)

۲. ص ۱۳۹. هاروت و ماروت. دو تن از فرشتگان افسانه‌ای که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی گشتند. در اوستا به شکل هئوروتات (کمال و رسائی) و امرتات (جاودانی) در ردیف هفت امشاسپندان محسوب شده‌اند. در قرآن نام این دو فرشته گناهکار آمده است. (فرهنگ فارسی)

۳. ص ۱۳۹. هابیل و قابیل فرزندان آدم و حوا. در روایات اسلامی داستان آن‌ها به صورت‌های مختلف آمده است، هابیل به دست برادر خود قابیل کشته می‌شود. در بعضی روایات اختلاف بر سر زنی به نام اقلیما، خواهر توأمان قابیل بود که در حُسن و جمال یگانه و آدم او را برای پسر دیگرش هابیل نامزد کرد. قابیل از این جهت خشمگین شد و در طی ماجراهایی برادرش را کشت. (طبری ۱۳۷۹: ۶۵) و (مثنوی، دفتر ۶ بیت ۴۴۶۹ به بعد)

۴. ص ۱۳۹. زکریا، یکی از آخرین انبیای عهد قدیم (حدود قرن ۶ قبل از میلاد) که نام همسرش اشباع مادر یحیی بود، قوم بنی اسرائیل و ملک هردوس به تهمت اینکه زکریا خود را پیغمبر می‌داند و با مریم زنا کرده است، او را که در شکاف درختی پنهان شده بود، با اره به دو نیم کردند. (طبری ۱۳۷۹: ۵۱۴، ۵۳۶).

۵. ص ۱۳۹. یحیی بن زکریا، پیغمبری که خدا بر او کتاب فرستاد تا مردمش را راهنمایی کند. او در عهد ملک هردوس در سرزمین بیت‌المقدس بود. پادشاه می‌خواست با دختر برادر خود «هیرانا»

یا دختر زن خود «سلومه» ازدواج کند و یحییٰ او را نهی می‌کرد. این دختر کینه یحییٰ بگرفت و هنگام مستی پادشاه از او سر بریده یحییٰ را خواست. شاه دستور بریدن سر او را داد. سر بریده یحییٰ در طشت با ملک هردوس سخن گفت که این ازدواج حلال نیست. خون یحییٰ از زمین بجوشید و ماجراهای دیگری به وجود آمد. (طبری ۱۳۷۹: ۵۱۸، ۵۵۰).

۶ ص ۱۳۹. نوح از پیغمبران اولوالعزم بود که نسب‌اش به آدم می‌رسد. او سال‌ها قوم خود را به راه راست هدایت می‌کرد. اما زن او و یکی از پسرانش به نوح نگریدند. نوح هشتاد تن از پیروان خود را با کشتی از طوفان رهانید. (طبری ۱۳۷۹: ۹۱).

- لوط، نوه ابراهیم پیامبر که برای رهبری قومش مأموریت داشت، اما زنش کافر بود و به او نگرید. (طبری ۱۳۷۹: ۱۴۸-۱۵۶).

۷ ص ۱۳۹. یعقوب و یوسف - یعقوب پسر اسحاق بود و پیغمبر بنی اسرائیل، ۴ همسر داشت (لیا، راحیل، زلفه، بلهه) و ۱۲ پسر. (طبری ۱۳۷۹: ۱۸۲).

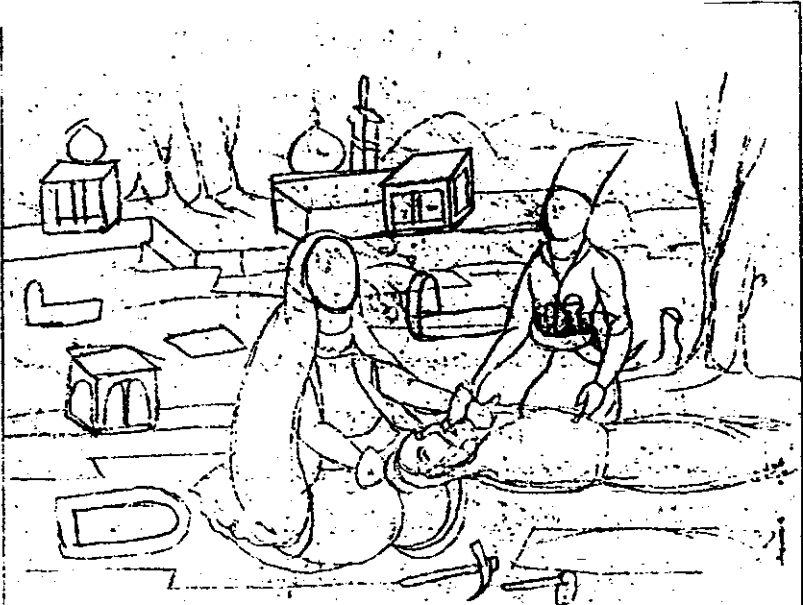
- یوسف پسر کوچک یعقوب پیغمبر بود که در خردسالی عمه‌اش «ایلیا» بر او تهمت دزدی زد که او را غلام خویش کند و سپس برادرانش او را در چاهی انداختند و مالک بن وعر او را از چاه درآورد و به عزیز مصر فروخت. زلیخا بر او تهمت بست و به زندان افکند و سپس ماجرای خلاصی از زندان پس از هفت سال و پیغمبری او. (طبری ۱۳۷۹: ۱۸۵-۱۹۳).

۸ ص ۱۳۹. موسی پسر عمران پیغمبر بنی اسرائیل. مادرش از ترس فرعون او را به آب انداخت و آسیه همسر فرعون او را گرفت و بزرگ کرد. دختر شعیب را به زنی گرفت، پس به مصر رفت و فرعون رادعوت کرد تا به دین او بگردد. چون او ایمان نیاورد فرعون و قومش غرقه شدند و موسی در طور سینا مناجات کرد. تورات بر او نازل شد و او قوم خود را رهبری کرد. (طبری ۱۳۷۹: ۲۴۸-۳۲۲).

- عیسی. پسر مریم (۷۴۹ رومی / ۶۲۲ قبل از هجرت) تولد او در روایات مختلف متفاوت است. برخی او را پسر خدا می‌دانند. مسلمانان او را پیغمبر اولوالعزم دانند. (طبری ۱۳۷۹: ۵۳۷).

۹ ص ۱۴۲. بند پنجم. شه رضوان مکان شاه سلیمان به یکی جرم کسی را به جلوخان سما سده خود کرد به داری که بادی سلّم این چرخ معلق و یا بود ستونی که زدندی در این پرده ازرق که مگر

نسر کند طعمه خود در فلک او را. بدین معنی است که شاه سلیمان، مجرمی را بر درگاه خود که آسمان در مقابل آن کوتاه بود، به دار آویخت. این دار از فرط بلندی چون نردبان آسمان (چرخ معلق) بود، برای آنکه مجرم را نسر طایر که صورت فلکی است و به مانند لاشخور است از دار بریاید.



نمودند قیاس و دست دوزی کرنا گناه چون مرد بشده خوش خوش گفت بسیار و مردم که ایا حق نیست در چه زود او در هندی نادر و در سیل و در
 در بقا بر نزد سید و سیل پشیم بگذارید که در قبرها و این زن کشدم جاری در پیش سیل از زمین کزستانی که بدوران پیشتر در پیشتر
 شوی زانوش اینم بری همه دور دوری ز همان و هندی سوزی پشه حاصل مسرت لطافت ز نشینی نوزی و نوزانی چه شد آلوده منت با کل این
 تمام در کزنی زنی از قوی و اندلس است اولانده آن سس و و خادم آن مردم پر و در کزنی و مردم کردن رحمت بکند زن به کاره پناه
 پناه را مکاره بیاید پنهان که زهر چاکر شود کلن تحصیل کنی حاصل چه چیز زنا گول در مشرب و ملبوس مضروف و مغروش و مسکن و
 پس از آنکه بود واجب و بنود که گوید ز خصوصش کتب تکلم بود با که گله را بنده پشم هر شب و در زبانی که بر از خانه بگویی که توان چه چیز
 نداریم و نوزیم و ندیمیم و بهر حال که باشد مردم عالی ریائی و زفرده و در زنده در بنده و شتر شده و از پیش گریزان و زمانی در همان سخن
 شده و در پیش خلق چه بودی بگویند که آن کشته چه شوی شوی شتر چه برانی چه شوی شوی شوی از زمین اندر مردم بی بی در چه پاشند
 آن یادک خوش صورت خوش خفا که تو را یار بود در هر سال و سه و چهار پنهان به مردم فکر پس است که در خانه و در بر تو کسی خوش کنی

خداوند در پیشگاه	ایضا بحکمین مردم آدرسی فی منزل و ملاطیبه	ناید و بگوید
------------------	--	--------------

در بیان

تأدیب زنان

و ارشد اولاد ذکور

مشخصات نسخه

نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

عنوان: در بیان تأدیب زنان و ارشد اولاد ذکور

مؤلف: ناشناس

تاریخ: ۱۲۵۸ ق

خط: نستعلیق شکسته

شماره: ۳ / ۳۹۷۰ در مجموعه‌ای شامل: ۱. دیوان طوفان هزار جریبی،

۲. تنبیه الغافلین، ۳. تأدیب زنان (ص ۱۹۳ - ۲۰۴)، ۴. نصاب الصبیان، ۵. داستان

منظوم موش و گربه

کاتب: علی بن عبدالعظیم نیشابوری

آغاز: روایت است که روزی رسول (ص) در مسجد نشسته بود که

انجام: هیچ سختی و... بوی نرسد و بر صراط آسان گذرد مانند برق انشاء الله تعالی.

پیشگفتار

نویسنده این دستنویس به قصد تربیت و ارشاد دینی فرزندان به این موضوع پرداخته است تا آنها را به پیروی از دستورهای دینی و رعایت اصول اخلاقی جامعه ترغیب کند.

موضوع این متن که درباره جهان آخرت و تصویر بهشت و دوزخ است با ارداویراف نامه (اصل از سده ۴ م)، تألیف سده نهم م (ارداویرافنامه، ۱۳۷۲) و کمندی الهی دانت، سده ۱۳ م (دانت، ۱۳۵۷) مشابهت دارد. نوع گناه و مکافات آن و نوع نگاه نویسنده به زن و بینش مردانه در این نوشته همچون ارداویراف نامه است.

همانندی باورهای دینی زرتشتیان و مسلمانان و شباهت مجازات و گناه در توصیف‌هایی که از دوزخ شده است، در آن وجود دارد. خیانت به زندگی زناشویی، آراستن و نشان دادن خود به دیگران، نافرمانی در شیردادن به فرزند، زبان درازی به شوهر، عدم اطاعت از او و نوحه‌گری و شیون و زاری از جمله گناهانی است که مکافاتی مشابه دارند. از آن نمونه است:

- تأدیب زنان: آن زنی که خود را می‌تراشد و می‌خورد، آن زنی است که خود را آراسته کرده تا مردمان او را ببینند. (نسخه خطی، ص ۱۹۹)

ارداویراف‌نامه، فرگرد ۶۲. دیدم روان زنی که به شانه آهنین سینه و پستان خود همی برید. پرسیدم: که این تن چه گناه کرد که روان این گونه، گران پادافره بزد. سروش پاک و ایزد آذر گفتند: که این روان آن زن بدکار است که به گیتی شوهر را پست انگاشت، خویشتن آراست و با مرد بیگانه ناپا کداملی کرد.

- تأدیب زنان: آن زن که زبان بیاماسیده و چرک و خون از او می‌رفت، آن نوحه‌گر بود. (نسخه خطی، ص ۲۰۰)

ارداویراف‌نامه، فرگرد ۵۷: دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا کرده بودند و زبان بانگ همی داشت. پرسیدم: که این روان از آن که است؟ سروش پاک و ایزد آذر گفتند که این روان آن زنان است که به گیتی شیون و مویه بسیار کردند و بر سر و روی زدند.

- تأدیب زنان: آن زن که به زبان آویخته است، آن زنی است که به زبان خود شوهر خود را رنجانیده است. (نسخه خطی، ص ۱۹۹)

ارداویراف‌نامه، فرگرد ۲۶: دیدم روانی زنی که زبان به گردن همی کشید و در هوا آویخته بود. سروش پاک و ایزد آذر گفتند: که این روان آن بدکار زن است که به گیتی شوی و سردار خود پست انگاشت و نفرین کرد و دشنام داد و پاسخ گویی کرد. این گونه متون نشان می‌دهد که مردان برای اثرگذاری هرچه بیشتر بر زنان اصول اخلاقی را به کمک نیروی دین در جامعه تثبیت می‌کرده‌اند. مجازات‌ها در این متن بیشتر جنبه جنسیتی و سپس خانوادگی دارد. صحنه‌ها نمایشی و تصاویر گویا، دردناک، غریب و اثرگذارند.

این دستنویس اگرچه در آغاز و پایان نام کاتب و تاریخ مشخصی ندارد اما چون در مجموعه‌ای است که با یک خط نوشته شده و به علاوه پس از دستنویس تنبیه الغافلین آمده و آن نسخه تاریخ ۱۲۵۸ هجری قمری را دارد، مشخص است که این نسخه نیز در تاریخ مذکور کتابت شده است.

رسم الخط تفاوت چندانی با شیوه امروزی ندارد مگر آنکه؛

الف: حرف «گ» با یک سرکش به صورت «ک» نوشته شده مانند: کرفتار، کوید، کناه.

ب: «به» حرف اضافه پیوسته به کلمه بعدی نوشته شده مانند:

بلعنت، بزبان

پ: «می» در ساخت فعل پیوسته نوشته شده مانند: میکنند، میریختند

ت: «ها» نشانه جمع پیوسته نوشته شده مانند: زنها

ج: «که» و «را» پیوسته نوشته شده مانند: زنیکه، زنانرا

مؤلف در نوشته خود بنا به ضرورت موضوع و ازگان عربی زیادی را به کار برده،

چون: سیئه، شبر، محتم، مروی.

روش تصحیح به سبب منحصر به فرد بودن نسخه موجود، این متن به روش

قیاسی تصحیح شد و با رعایت ضوابط، ضبط‌های نادرست اصلاح و درپانویس به

ضبط اصلی اشاره شد.

در بیان

تأدیب زنان

و ارشد اولاد ذکور

روایت است که روزی رسول (ص ع)^۱ در مسجد نشسته بود که شخصی از در آمد و سلام کرد و بسیار شکایت کرد از زن سلیطه. رسول (ص ع) فرمود: که هر آن زنی که از زبان او شوهر در عذاب باشد، یا او را رنجانیده باشد، آن زن به لعنت گرفتار است و جمله فرشتگان هفت آسمان بر او لعنت می‌کنند.

رسول (ص ع) فرمود: که هر آن زنی که شوهر آن را بخواند و او سرکشیده، فرمان نبرد، در خشم و لعنت خدا [ای] تعالی بماند و اگر زن به شوهر گوید که: از تو چه نیکی و خیر دیده‌ام، خدا [ای] تعالی هفتاد سال عبادت او را حبط کند، از آن عبادت که شب به نماز و روزه گذشته باشد، مگر آن که توبه کند و بازگردد. < ۱۹۳ >
هر آن زنی که خشم کند و از خانه بیرون رود بر خود ظلم کرده باشد. خدای تعالی حشر کند آن زن را با فرعون و هامان و قارون^(۱) در دَرَکَةُ زیرین دوزخ، مگر آن که توبه کند. و اگر شوهر زن را بخواند، باید که اجابت کند و اگر زن تغافل کند که یک

۱. چنین است در اصل.

بار دیگر بگوید، هفتاد نماز فریضه از او بیفتد. و اگر زن بی‌رضای شوهر از خانه بیرون رود، به هرگامی که بردارد، یکی نیکی از نامه اعمال او بردارد و اگر تغیر از این زندگانی کند هرگز روی^۱ بهشت نخواهد دید.

روایت کنند که روزی بعضی از اصحاب از رسول (ص) پرسیدند و گفتند: یا رسول‌الله زنان در حشر پرسش چون باشد؟ آن حضرت فرمود: که هر آن زنی که در خشم شود با شوهر، در قیامت او را نابینا برانگیزانند و هر آن زنی که شوهر از زبان او رنجه باشد، روز قیامت زبان او را از پس سر او بیرون کشند. زنجیر [ای] از آتش بر سر وی زنند و آتش در دهان وی نهند. و هر آن مردی که زن صالحه را رنجه دارد و دشنام و فحش گوید، آن مرد را در دوزخش جای دهند و ماران و کژدمان بدو گمارند تا او را عذاب کنند و زبانش را بیرون کشند و خون از دهان وی همیشه رود. و زنی که او را مالی بوده و شوهر او بدان احتیاج داشته باشد و از وی دریغ دارد، میان او و خدای تعالی پرده دریده باشد. و زنی که مال شوهر را بی‌دستور او به مردم دهد زیانکار باشد و هر آن زنی که نماز گزارد و خود را دعا کند، شوهر را < ۱۹۴ > دعا نکند، خدای تعالی آن طاعت را از او قبول نکند.

و نیز از آن حضرت منقول است که اول چیزی که از زنان پرسند در روز قیامت، از ایمان و نماز و از حق شوهر است. و دیگر فرمود: که هر آن زنی که کابین خود را به شوهر بخشد، خدای تعالی او را در میان بهشت جای دهد و به هر منقال کابین که بخشد ثواب آزاد کردن بنده بدهد و همچنان بود که هزار یتیمان و گرسنه و برهنه را طعام و پوشش داده باشد و هزار هزار شب قدر را دریافته باشد و هزار حج و عمره را دریافته باشد.

و هر آن زنی که شوهر خود را پوشانیده باشد و منت بر او نهد، خدای عزوجل

او را بهشت کرامت کند.

و هر زنی که شوهر خود را به یقین^۱ خدمت کند، خدای تعالی هفت اندام او را از آتش دوزخ حرام گرداند.

و دیگر مروی است از رسول خدا (ص ع) که گفتن مرد به زن خود، «که خدا از تو راضی باشد» بهتر است از برای آن زن از عبادت شصت ساله؛ و یک شربت آب که مرد از دست زنش بگیرد، بهتر است از برای آن زن از عبادت صدساله؛ و طعامی که پیش شوهر خود بگذارد، بهتر است از برای او از حج و عمره؛ و جامه‌ای که برای شوهرش بشوید، بهتر است از برای او از صد طواف خانه کعبه؛ و غسل آن زن از جنابت بهتر است از برای او از هزار هدیه و تحفه که به فقرا و مساکین بدهد؛ و چون حامله شود از شوهرش، شهید نامیده می‌شود، و نفاس او به وضع فرزند جهاد در راه خداست و حایل و مانع است < ۱۹۵ > از آتش جهنم؛ و نظر کردن بر روی شوهرش تسبیح و ذکر خداست و دستبازی او با شوهرش موجب زیادتی جنان است و رفع درجات او است و راضی بودن شوهرش از او، قیمت بهشت است و زنی که در نفاس بمیرد، در قیامت نشر دیوان عمل او نمی‌شود و بی حساب به بهشت می‌رود.

و مروی است از حضرت امام رضا (ع) که فرمودند: که بهترین زنان شما زنی است که هموار نرم و موافق و سازگار باشد؛ و اگر شوهرش از او دلگیر و غضبناک شود، نمی‌خواهد و سرمه نمی‌کشد تا او را راضی کند. چون شوهرش غایب شود، حفظ نفس خود و مال او می‌کند. پس فرمود که این زن از کارکنان خداست.

از رسول خدا (ص ع) مروی است که فرمود: که هر زنی که مطیع شوهر خود باشد حق تعالی گناهان وی را محو کند و حسنات او را دو چندان کند؛ و چون از

شوهر خود حامله شود، او را ثواب عابدی که در تمام عمر قایم اللیل و صایم التهار^(۲) باشد، بدهند؛ و هر دفعه که طفل خود را شیر دهد ثواب عتی رقبه برای وی نویسند؛ و چون طفل را از شیر سیر کرده بازگردد، منادی ندا کند که: تمام گناهان تو آمرزیده شد.

پس عایشه گفت: یا رسول الله این همه ثواب برای زنان است، آیا ثواب مردان چیست؟ فرمود که: هر که دست زن خود بگیرد از روی میل به او، حق تعالی او را حسنات بسیار دارد و اگر دست درگردن وی کند، او را ده حسنه باشد؛ و چون بوسه بر وی نهد، بیست حسنه؛ و چون با وی نزدیکی کند، چندان ثوابش دهند که از همه دنیا بیشتر باشد؛ <۱۹۶> و چون غسل کند به عدد هر مویی که آب بر آن بگذرد، یک سیئه محو و یک درجه برای او بلند کنند؛ و ثوابی که بر غسل وی مترتب گردد، بهتر از دنیا و مافیها باشد؛ و حق تعالی به فرشتگان گوید: شاهد باشید که من او را آمرزیدم.

و دیگر مروی است از رسول خدا (ص) که هر زنی شوهر خود را آب دهد، او را بهتر است از عبادت هزار ساله که روز به روزه و شب به نماز بوده باشد و هر قطره آب را که زن به دست شوهر دهد، خدای تعالی او را شهرستانی در بهشت بدهد و جمله گناهان او را بیامرزد؛ و هر زنی که به درویشی شوهر صبر کند و قبول کند، فرشتگان او را دوست دارند و از خدای تعالی [برای او] آمرزش خواهند، و هر آن زن که درس خواند و تسبیح گوید به عدد هر مویی که در بدن او^۱ وجود داشته باشد، جمله فرشتگان او را آمرزش خواهند.

عبدالله عباس^(۳) از حضرت رسول (ص) روایت کند که سه زن است خدای تعالی عذاب قبر از ایشان بردارد و با حضرت فاطمه حشر کند: اول آن زن که

بریدخویی شوهر صبر کند. دویم زنی که کاوین^۱ خود را به شوهر بخشد از برای رضای خدای تعالی. سیم زنی که بر تنگدستی شوهر صبر کند.

سلمان فارسی^(۴)، رضی الله عنه، گفت که: روزی حضرت فاطمه [س] پیش رسول (ع) آمد رنگش متغیر شده. رسول خدا (ص) گفت: فاطمه تو را چه رسیده است؟ فاطمه گفت: یا رسول الله میان من و علی سخنی واقع شد و حضرت علی بن ابی طالب (ع) در غضب شد، من پشیمان گشتم و به نزدیک آن حضرت شدم و هفتاد بار برگرد وی گردیدم تا از من راضی شود. ترسم < ۱۹۷ > که راضی نشود. رسول (ص) فرمود: یا فاطمه بدان خدایی که مرا به راستی به خلقان فرستاده، که اگر شوهر از تو راضی نباشد، پروردگار عالم از تو راضی نباشد. چنان آن زن که شوهر از او راضی باشد که هر شبی و روزی بهتر بود مر تو را از عبادت یکساله. ای فرزند، هر آن زنی که شوهر از او راضی باشد از دنیا نرود تا جای خود را در بهشت ببیند و شربت از حوض کوثر بنوشد.

ای فرزند، هر آن زنی که مالدار باشد و شوهر خود را بپوشد، واجب گرداند خدای تعالی مر او را بهشت، و عطا کند او را به هر تاری شهرستانی در بهشت. ای فرزند، زنی که نباشد او را شوهری مسکین و آن زن مسکینه باشد، وی را نظر کردن در روی شوهر فاضل تر باشد از طواف کعبه.

روایت است از حضرت رسول (ص) که: در شب معراج دوزخ را بر من عرض کردند. مردی دیدم در میان دوزخ دوزبانه آتش در دهانش کرده و نعلین آتشین در پا نهاده و کلاه آتشین بر سر و جامه آتشین در بر. گفتم: مالک این چه کس باشد که به چندین عذاب گرفتار است؟ گفت: این مرد دوزنه است که دوزبانی کرده است میان زنان و راستی نکرده. و مردی دیدم در میان دوزخ و کسان برگرد او ایستاده، هر یکی

تازیانه آتش بر دست گرفته، می زدند و او فریاد می کرد. گفتم: چه کس است؟ گفت: این مردی است که فسادی از خلق پنهان کرده است، حد بر او واجب شده.

و دیگری را دیدم که او را به زبان آویخته، < ۱۹۸ > همچنان حد می زدند، گفتم: این کیست؟ گفت: ^۱ این مردی است که زن و فرزند را دشنام داده به واسطه این از زبانش برآویخته اند؛ و مردی را دیدم که هر دو دست به پشت بسته و قطران در حلق او می ریختند؛ و زنی دیگر دیدم که پس و پیش او را به ناخن چین می چیدند و رویش سیاه و روده درآمده؛ و زنی دیگر دیدم که سرش چون سر خوک و دست و پایش چون درازگوش و به هزارگونه عذابش می کردند.

و زنی دیگر دیدم که به صورت سگ و آتش از زیر وی برمی زد و از دامنش برمی آمد و ضربه ها بر سر وی می زدند؛ و زنی دیگر دیدم که به زبان آویخته و دیگر زبان بیاماسیده ^۲ و به آتش درکشیده و خون از زبانش می رفت.

گفتم: ^۳ مالک اینها چه کسانیند که بدین عذابها گرفتارند؟ گفت: آن که به موی سر آویخته است، آن زنی است که موی خود را از نامحرم نهوشیده است و آن زن که به زبان آویخته است، آن زنی است که به زبان خود شوهر خود را رنجانیده است.

و زنی که از پستان آویخته است، زنی است که بی دستور شوهر پستان خود را در دهان فرزند غیر نهاده؛ و آن به پای آویخته، آن زنی است که بی رخصت شوهر از خانه بیرون رفته است؛ و آن زنی که خود را می تراشد و می خورد < ۱۹۹ > آن زنی است که خود را آراسته کرده تا مردمان او را ببینند؛ و آن زنی که کور و گنگ ^۴ در تابوت آتشین نشسته، آن زنی است که از زنا فرزند آورده و به شوهر نسبت کرده؛ و آن زنی که از تن او به ناخن چین آتشین جدا می کردند ^۵، زنی است که خود را از

۱. اصل: گفتن. ۲. اصل: بیاتاشده. ۳. اصل: کفتم یا ۴. اصل: لنگ ۵. اصل: جدا کردن.

نامحرم نگاه نمی‌داشت، و آن زنی که او را سرنگون آویخته در تنور آتشین، زنی است که میان مرد بیگانه وزن بیگانه میانجی نموده و به همدیگر به حرام انداخته؛ و آن که زبان پیاماسیده^۱ و چرک و خون از او می‌رفت، آن نوحه‌گر بوده.

چون حضرت پیغمبر (ص) این بگفت، حضرت فاطمه (ع) بگریست و گفت: یا رسول‌الله، زنان چون توانند که امر شوهر به جا آورند^۲؟ حضرت فرمود که: زنان خود را از این‌ها نگاه دارند و این‌ها را به جا نیاورند، و اگر کم خدمتی واقع شود، توبه نصوح کنند و به ایزد تعالی بازگردند که امید نجات باشد و الا کار ایشان مشکل خواهد بود.

روایت می‌کند ابن مسعود از سلمان فارسی، علیه‌الرحمه، که گفت: داخل شدیم با حضرت پیغمبر (ص) به منزل فاطمه (ع). چون نظر فاطمه بر حضرت رسول (ص) افتاد، چشم‌های فاطمه پر آب شد و رنگش متغیر شد. حضرت رسول (ص) فرمود: ای دخترک من چه چیز باعث شد که گریان شده‌ای؟ گفت: ای پدر بزرگوار، جان من فدای تو باد! در شب میان^۳ من و علی گفت و گوی شد و او بر من غضب کرد و از آن زمان با من سخن نمی‌گوید و من گفتم: ای دوست من عذر مرا قبول کن و اگر خطایی^۴ از من واقع شده، باز بر سر آن نروم ابداً. > ۲۰۰ < پس امیرالمؤمنین علی (ع) ایبا کرد و روی مبارک خود را از من بگردانید و من می‌ترسم از خدای خود. پس حضرت بهترین عالم و آدم فرمود: ای دخترک من، به حق آن کسی که پدر تو را برانگیخته، به حق که اگر می‌مردی پیش از آن که راضی شود شوهر تو از تو، بر جنازه تو نماز نمی‌کردم. ای دخترک من، مگر ندانسته‌ای که رضای شوهر رضای خداست و غضب شوهر غضب خداست؟

ای دخترک من، درخت طوبی از برای آن کس است که راضی باشد از او شوهر

او؛ و هر زنی که روزی و شبی شوهر او از او راضی باشد، بهتر است او را از دنیا و مافیها.

ای دخترک من، هرگاه شوهر از زوجه خود راضی باشد، در ساعتی از روز یا شب، می نویسد حق تعالی به عدد هر مویی که در بدن آن عورت است، عبادت یک ساله.

ای دخترک من، فاضل ترین اعمال زنان اطاعت شوهر خود است، و بعد از آن زنان را هیچ عملی فاضل تر از ریسمان ریشتن نیست.

ای دخترک من، حریص بودن بر ریشتن ریسمان ساعتی، بهتر است زنان را از عبادت یک ساله.

ای دخترک من، نوشته می شود زنان را به هر شبی از ریسمان که می ریسند ثواب شهیدی.

ای دخترک من، هرگاه راضی باشد از زن شوهر او، بیرون نرود آن زن از دنیا تا جای خود در بهشت نبیند.

ای دخترک من، هرگاه زن ریسمان برسد که شوهر او و اولاد او آن را جامه بکنند تا بپوشند، واجب می شود بر آن زن بهشت، و حق تعالی < ۲۰۱ > می بخشد بدو در برابر هر شبی از ریسمان که ریخته باشد، شهری در بهشت.

ای دخترک من، نظر کردن بر روی شوهر، زن را بهتر است از طواف کعبه، از هر دری که خواهند داخل بهشت شوند به غیر حساب.

ای دخترک من، هر زنی که پهن کند فرشی که شوهر او بر آن بنشیند، عطا می کند حق تعالی بدو جنتی مقابل دنیا.

ای دخترک من! هر زنی که بشوید جامه شوهر خود را، پاک می سازد حق تعالی جمیع گناهان آن زن را؛ و چون تنور گرم کند که نان برای شوهر خود بپزد، برانگیزد حق تعالی هزار فرشته به سوی او تا استغفار کنند از برای آن زن، چندان که آن تنور

گرم باشد. پس اگر یک نان از تنور بیرون آورد، گویا آزاد کرده است یکی از اولاد حضرت اسماعیل بن ابراهیم (ع) را.

و هر زنی که برخیزد به جانب شوهر خود [که] داخل شود، پس آن زن گَرِدِ روی شوهر پاک کند و فرش اندازد که شوهر بر بالای آن بنشیند و طعامی پیش آورد یا جای او را جاروب کند و نظر بر روی شوهر خود کند، یا مدد ضعف او کند، یا مالی که از خود داشته باشد، نفقه کند بر او، یا با او همراه رود در خانه خلوت؛ همه اینها کرامت است و عطا کند حق تعالی بدان زن بدین واسطه چندان اجری و ثوابی دهد که ^۱ حدّ و نهایت نداشته باشد؛ اینها همه از بهر شوهر خود کند نه برای دیگری. و حرمت داشتن زنان ^۲ شوهر خود را گرانتر است بر میزان و هفت آسمان و هفت زمین.

و حرمت داشتن زنان شوهر خود را شبی < ۲۰۲ > یا روزی، فاضلتر است از عبادت هزار سال که در میان رکن مکه معظمه نماز کرده باشد.

و اگر زن در مدت عمر خود روزها روزه دارد و اوّل شب تا آخر شب نماز گزارده ^۳ باشد برای عبادت الله تعالی و قناعت به شوهر خود نکند، داخل می‌سازد حق تعالی آن زن را با منافقان یا ظالمان یا فاسقان در درکه ^۴ اسفل السّافلین. مگر آن که توبه کند و عذرگناه خود را از شوهر طلب نماید و دیگر رجوع از آن اعمال ننماید. ^۵ و اما باید دانست که هم چنان که بر زن طاعت شوهر، من کلّ الوجوه، واجب و مُحْتَمّ ^۶ است، بر شوهر نیز فرض و لازم است که نفقه احوال اهل و عیال همیشه می‌کرده باشد و با ایشان در مقام احترام و حرمت و لطف و شفقت و عزّت باشد، نه صدد انتقام، و از جهت عیالان خود انفاق نماید بر عیالان خود، اَلَا این که حق تعالی می‌بخشد بدو به عدد هر درمی که نفقه بر عیالان خود کرده باشد، هفتصد چندان.

۱. اصل: و ۲. اصل: و زنان حرمت داشتن. ۳. گذارده ۴. درکه اسفل السّافلین: طبقه زیرین دوزخ

۵. اصل: نماید. ۶. اصل: متحم

و دیگر از آن حضرت، صلی الله علیه و آله، مروی است که بهترین مردمان امت من آنهاند که تطاول بر عیال خود نکنند و رحم کنند و شفقت نمایند بر ایشان و ظلم بر ایشان نکنند.

و دیگر فرمود که: هر که صبر کند بر بد خلقی زوجه خود، عطا می کند الله تعالی، بر او از اجر هر آن چه عطا کرده است بر ایوب پیغمبر، علیه السلام، < ۲۰۳ > به سبب بلا که به او رسیده بود. بیت:

هست مردان را ستوده چارکار چون نصیحت را شنیدی یاد دار
اولاً با اهل خانه ساختن دشمنان از خویش دور انداختن
هر که با یارش^۱ نباشد سازگار کی معیشت باشدش در روزگار
تا توانی روز دشمن دور باش روز [و] شب با دوستان مسرور باش
حضرت پیغمبر، صلی الله علیه و آله، می فرماید که: چون زن جامه شوهر بشوید
خدای تعالی هزار حسنه از بهر وی بنویسد و هزار گناه وی را بیامزد و هزار درجه از
بهر وی بلند کند.

و آن چه زن را به خدای تعالی نزدیک کند، دو چیز است: فرمان شوهر بردن و در
خانه نشستن.

هر آن زنی که یک روز قیام نماید به خدمت شوهر، خدای تعالی بهشت را بر او
واجب گرداند، بدهد او را ثواب بیست پیغمبر.

و هر آن زنی که بوسه دهد شوهر خود را به دل خویش، همچنان باشد که دوازده
بار ختم قرآن کرده باشد، و به هر آیه قرآن پنجاه حسنه از برای [او] بنویسند، و به هر
بوسه شهری در بهشت بنا کنند از برای وی.

و هر آن زنی که از برای شوهر دیگری بسازد^۲، خدای تعالی آتش دوزخ را بر او

حرام گرداند و هر یک دیگری که طبع کند ثواب شهیدی بدهند.
و هر آن زنی که از بهر شوهر نان بپزد، روز قیامت هیچ سختی و [...] ^۱ به وی نرسد
و بر صراط آسان گذرد مانند برق، ان شاء الله تعالی. <۲۰۴>

یادداشت‌ها

۱. ص ۱۵۹. فرعون. پادشاه مصر معاصر موسی؛ هامان. در قرآن و روایات اسلامی نام وزیر فرعون؛ قارون. طبق روایات. یکی از افراد بنی اسرائیل معاصر موسی.
۲. ص ۱۶۲. قائم اللَّیْلِ و صائِمُ النَّهَارِ = کسی که شبها را به عبادت به سر برد و روزها را روزه دارد.
۳. ص ۱۶۲. عبدالله عباس: عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب القرشی الهاشمی ← ابن عباس یکی از خویشان حضرت محمد (ص) بود و با این که هنگام رحلت آن حضرت کودکی سیزده ساله بوده است، احادیث بسیاری بدو نسبت می‌دهند.
۴. ص ۱۶۳. سلمان فارسی: از صحابه پیغمبر و از شخصیت‌های بزرگ اسلام که در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری قمری وفات کرده است.

این که در بعضی است از عادت بر سر سال که در میان یکی که نظیر آن
 اگر زن در مدت عرصه روزها روزها در اول شب آنوقت تا آنکه در صبح
 بر سر عادت کند تا وقت است بجز هر وقت که در اول صبح از وقت آن
 باستان صفتان بیانیان مشاهده کرد که هر کس عادت کند که آنکه در وقت
 و عادت کند خود را از شوهر طلب نماید و دیگر رجوع از آن این نوعی است و آن است
 که چنانکه بر زن اطاعت شوهر و کفر او وجه و وجب است و آنست که شوهر
 نیز زود از دست که گفته آید اول اول و عیال همیشه بیکره باشد و آنچه
 در مقام احترام و حرمت و لطف و شفقت دعوت باشد در حدود
 احترام و از جهت عیال و اولاد و اتفاق نماید بر عیال خود و آنرا بیکه حق است
 بر خشنه بود و بعد از هر روز که گفته بر عیال خود کرده باشد و شفقت
 در بیکه از بخت عقلی که عیال و اولاد است که برین در مقام است
 آنها را که در نظر اول و عیال خود نیست و در آنکه و شفقت باشد
 بر شوهر و در علم برایش نیست و دیگر فرموده که هر کس که بر شوهر خود
 خود عطا کند اگر عیال و اولاد بر شوهر عطا کند بر او است و شوهر عیال

بیاید که در بعضی است از عادت بر سر سال که در میان یکی که نظیر آن
 یا در اولاد با او در وقت است خلق با شوهر خود از عیال خود در وقت عیال
 نباشد با کارهای که عیال باشد از روزگار تا آنکه از روز روشن در وقت
 روز شب از دستمان سر و پای با حکومت شوهر خود را میگوید که چون
 با او شوهر خود در وقت از آن است از او در وقت و در زمانه در ایام روزها
 در زمانه در وقت کند و آنچه از آن را که از آن در وقت کند و در وقت زمان شوهر
 در زمانه نشانی بر آن زمانه که در وقت نماید که در وقت عیال باشد
 و آنچه که از عیال در وقت است بر شوهر آن زمانه که در وقت شوهر خود را بد
 خوشی است که در وقت با او است آن کرده باشد و بر آن که از آن که شوهر
 بر او است شوهر و دیگر شوهر و در وقت است که در زمانه شوهر و بر آن که
 از بر آن که در وقت با او است از وقت شوهر و در وقت شوهر و بر آن که
 کند و در وقت شوهر و در وقت عیال و در وقت شوهر و در وقت شوهر
 آنچه استحقاق و در وقت شوهر و در وقت عیال که در وقت شوهر و در وقت شوهر

در بیان
احوال زنان

خصل خطبه امیر المؤمنین علیه السلام و قد كتب والده العلاء عليه السلام ما فيها من عظم الفقه
 ثم علي بن ابي طالب ما القيت عليه في هذه الرسالة اخذها كلها و هو من النبوة و ما اقره و تلقاه و نفس ابيك
 ان تصلي بالوالد العلامة و ترجمه ترجمه كان من الصوفية او يعقد مسالكهم و مناهجهم ما شاء عن ذلك و كما عرفت
 كذلك و هو كان انما هو زمانه باخيار اهل البيت عليهم و اعلمهم و اعلمهم بهما ان كان مسلما لا يهدى و الرجوع
 كان في يوم واحد و يتبع باسم النبي ابي عبد الله هذه الطائفة و لا يستحق منه في دعوى تلك الاقوال و بل الفاسدة
 و الاعمال المنبذة و قد هدى كثير منهم الى الحق في الجهاد الحسنه و لما نال في اخر عمر ان تلك المصلحة قد
 ضاعت و فرغ من اعلام الضلال و الطغيان و غلبت اهل البيت طائفة و علم انهم اعداء الله و محبوا حقهم و
 كان بقره فيهم و عقابهم الباطلة و انما في جوارحه عند و خطوطه في ذلك و ليكن هذا اخرها انما انما
 في هذه الرسالة و لا يخرج من فضل الله تعالى ان يفتنك بما القيت اليك و لا تمنعك ان لا تنشأ في فطن اجابته
 و نفس الله و لا يالك لم يجر فيهم و يجعلنا و اياك من بذرة تنفض الى كرمي قد تم في يوم السبت و العباد انما
 نسبح الله و نحمده و نصلي على محمد و آله الطاهرين و بعد ذلك نذكر في بيان
 در بيان اخباري كه متعلق است باحوال زنان و در آن چند باب است بابت اول در وصفه زنان آريا و بريد و فقيهان حضرت
 عيسى عليه السلام و بابت دوم در ذكره و بابت سوم در بيان كرمه و بابت چهارم در بيان كرمه و بابت پنجم در بيان كرمه و بابت ششم در بيان كرمه
 ميگوي و اينها فرمود كه زنه صالحه و في حاله و قيمت ندارد زنه صالحه و زنه و فقيه او نسبت بلكه و بابت هفتم
 از هر دو و زنه و في حاله و بابت هشتم در بيان كرمه و بابت نهم در بيان كرمه و بابت دهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه
 فرمودند كه زنه و بابت دهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه
 از هر دو و بابت نهم در بيان كرمه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه
 در بيان كرمه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه
 ايشان نگاه و در هر يكند و حضرت سادات ايشان از بيت ميكنند و الا كرمه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه
 بلكه بود كه در حق او با كرمه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه
 فرمودند و زنه و بابت شانزدهم در بيان كرمه و بابت هجدهم در بيان كرمه و بابت يازدهم در بيان كرمه

باشد صح

مشخصات نسخه

نسخه خطی موجود در مرکز احیای میراث اسلامی (قم)

عنوان: در بیان احوال زنان. مؤلف: (؟)

خط: نسخ

شماره: ۱۰۴۳/۵

گ. ۲۳ س. از صفحه ۲۱۵ - ۲۲۱ مجموعه

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و الصلوة والسلام على محمد واله

الطاهرين و بعد بدانکه این رساله است

انجام: داخل کنند و ایشان را بیدترین عذابها معذب گردانند قد تم فی يوم الاثنين فی شهر الله

المبارک فی سنه ۱۲۶۵

ترجمه احادیثی است که در صفات زنان و نیک و بد آنها روایت شده است. در ده باب کوتاه.

به خط اسدالله دامغانی سال ۱۲۶۵ در مشهد.

پیشگفتار

رساله «در بیان احوال زنان» شامل احادیثی است که ابن بابویه ابو جعفر محمد بن علی (سده ۴ق)، محمد بن یعقوب کلینی (سده ۴ق) و حضرت عبدالعظیم، عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (سده ۲ق) از پیغمبر اکرم (ص)، حضرت علی (ع)، امام زین العابدین (ع)، امام صادق (ع)، امام رضا (ع) و امام موسی کاظم (ع) روایت کرده‌اند. مؤلف، این رساله را به ده باب تقسیم کرده است: باب اول در صفت زنان، باب دوم در بیان بهترین زنان، باب سوم در بیان بدترین زنان، باب چهارم در بیان نقص زنان، باب پنجم در بیان حق زن که بر شوهر است، باب ششم در بیان زن دادن از برای خداست، باب هفتم در بیان جزای شهوت و حیا، باب هشتم در بیان ثواب خدمت کردن عیال، باب نهم در بیان ثواب خدمت کردن به شوهر است و باب دهم در بیان زنان چندی است که حضرت رسول خدا (ص) در آسمان دیده که معذب بوده‌اند.

به نظر می‌رسد این نوشته‌ها که از میان حجم عظیمی حدیث گزینش شده، محصول دیدگاه راوی و انعکاسی از ساختار اجتماعی است. کاربرد اصطلاحات و کلمات عربی در این متن به سبب موضوع، زیاد است.

رسم الخط تفاوت چندانی با شیوه امروزی ندارد مگر آنکه:

الف: حرف «گ» با یک سرکش نوشته شده مانند سک، کردانیده

ب: حرف «ة» عربی به همان صورت عربی نوشته شده مانند صقة

پ: «ها» نشانه جمع پیوسته نوشته شده ؛ دهنهای، پستانهای
ت: «ه» ی بیان حرکت در پیوستن با «ها» جمع حذف شده مانند جامهایش
ث: «می» در ساخت فعل پیوسته نوشته شده مانند میخورد
روش تصحیح این دستنویس به سبب منحصر به فرد بودن با روش قیاسی انجام
شد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين

و بعد بدان که این رساله‌ای است در بیان اخباری که متعلق است به احوال زنان و در آن چند باب است.

بِسَابِ اَوَّلِ در صفت زنان است. ابن بابویه در فقیه^(۱) از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که آن جناب فرمودند که زن به منزلهٔ قلاده‌ای است که در گردن خود می‌افکنی؛ پس ببین که چگونه قلاده‌ای برای خود می‌گیری.

و ایضاً فرمود که زن صالحه و غیر صالحه هر دو قیمت ندارند. زن صالحه طلا و نقره قیمت و قدر او نیست، بلکه او بهتر است از هر دو، و زن غیر صالحه به خاک هم نمی‌ارزد، بلکه خاک بهتر است از او. و ایضاً از آن حضرت روایت شده که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرمودند که دختر به کفو و مثل خود بدهید و از کفو و مانند خود دختر بخواهید و از برای نطفهٔ خود زنی پیدا کنید که شایستهٔ آن باشد که فرزندان از او به هم رسانید.

و ایضاً از آن جناب منقول است که هر که زن بخواهد برای حسن و جمال یا برای مال از هر دو محروم ماند و اگر از برای دینداری و صلاح خود بخواهد، خدا هر دو را روزی او کند. و از حضرت فخر کاینات، صلی الله علیه و آله، مروی است که فرمودند که زن باکره بخواهید که فرزند بسیار آورد و زن مقبولی که فرزند نیاورد

مخواهید که من مباحات می‌کنم به شما به اَمّت‌های پیغمبران دیگر در روز قیامت. مگر نمی‌دانید که فرزندان شما در زیر عرش الهی از برای پدران خود طلب آمرزش می‌کنند و حضرت ابراهیم علیه‌السّلام ایشان را نگاهداری می‌کند و حضرت ساره ایشان را تربیت می‌کند در بالای کوهی از مشک و عنبر و زعفران.

و ایضاً در حدیث دیگر فرمود که دختران باکره بخواید که دهن‌های ایشان خوشبوتر^۱ و پستان‌های ایشان پرشیرتر و فرزندان آورنده‌ترند. مگر نمی‌دانید که من مباحات می‌کنم به بسیاری شما در روز قیامت حتّی به فرزندی که ناتمام از شکم مادر < ۲۱۵ > افتاده باشد. او می‌آید و خشمناک بر در بهشت می‌ایستد، پس حقّ تعالی می‌فرماید که داخل بهشت شو! می‌گوید: نمی‌روم تا آن‌که پدر و مادرم پیش از من بروند. پس حقّ تعالی به ملکی امر فرماید که پدر و مادرش را بیاورد و داخل بهشت کن. پس به طفل خطاب فرماید که ایشان را داخل بهشت کردم برای زیادتی رحمت من برای تو. و از حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السّلام، منقول است که بخواه زن گندمگون، فراخ پیشانی، سیاه چشم، بزرگ سرین، میانه بالا. پس اگر نخواهیش بیا مهرش را از من بگیر.

و در حدیث دیگر منقول است که حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله چون به خواستگاری زنی می‌فرستاد می‌فرمود که گردن و دهنش را بو کنید که خوشبو باشد و قوزک^۲ پایش پرگوش باشد. و از حضرت امام رضا علیه‌السّلام مروی است که از سعادت آدمی است که زن سفیدی داشته باشد. و حضرت صادق (ع) فرمود که چون خواهی زنی را خواستگاری کنید، اولاً از مویش بپرسید چنان چه از رویش می‌پرسید، زیرا که نصف حُسن زن مو[ی] است.

باب دوم در بیان بهترین زنان است. از حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله، مروی

است که بهترین زنان شما زنی است که فرزند بسیار آورد و دوست شوهر باشد و صاحب عفت باشد و در میان خویشان خود عزیز باشد و نزد شوهر ذلیل باشد و از برای شوهر خود زینت کند و از دیگران شرم کند و عفت ورزد و هرچه شوهرش می‌گوید بشنود و اطاعت کند و چون شوهر با او خلوت کند آنچه از او خواهد مضایقه نکند، اما به شوهر در نیاورد که او را تکلفاً به^۱... کردن بدارد.

و در حدیث دیگر فرمود که بهترین زنان امت من آنهاییند که خوشروتر و کم‌مهترتر باشند.

و جناب صادق علیه السلام فرمود که خوبی زن آن است که خرجش کم باشد و زایدنش آسان باشد.

و حضرت رسول، صلی الله علیه و آله، فرمودند که بهترین زنان شما زنان قریش‌اند که مهربان‌ترین زنانند به شوهران و رحیم‌ترین ایشانند به فرزندان و با عفت‌ترینند از دیگران؛ و مصداق قریش در این زمان ساداتند.

باب سیم در بیان بدترین زنان است. به سند معتبر از جناب رسول خدا، صلی الله علیه و آله، روایت شده که آن جناب فرمودند که بدترین زنان شما زنی است که در میان قوم خود خوار باشد و بر شوهرش مسلط باشد و فرزند نیاورد و کینه‌ورز باشد و از اعمال قبیح پروا نکند و چون شوهرش غایب شود، زینت کند و خود را به دیگران بنماید و چون شوهرش آید، مستوره خود را بنماید و سخنش را نشنود و اطاعت نکند و چون شوهر با او خلوت کند مانند شتر صعّب مضایقه کند از آن چه شوهر بدو اراده دارد و عذرش را قبول نکند و از تقصیرش نگذرد.

و از جناب امام جعفر صادق، علیه السلام، منقول است که فرمود: شومی زن آن است که خرج و مهرش بسیار باشد و زایدنش دشوار باشد و با شوهرش سلوک

نکند.

و از حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، مروی است که فرمود بدترین زنان زنی است که خود را از بد نگاه ندارد. و حضرت صادق، علیه‌السلام، فرمودند که غالب‌ترین دشمنان از برای مرد زنِ بد است.

باب چهارم در بیان نقص زنان است. از جناب امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، مروی است که فرمودند: ای گروه مردمان، ایمان‌های زنان و عقل‌های ایشان و نصیب ایشان هریک ناقص است: اما نقص ایمان ایشان، پس به جهت ترک کردن ایشان است نماز و روزه را در حال حیض؛ و اما نقصان <۲۱۶> عقل ایشان، پس به سبب آن است که شهادت دو زن به جای شهادت یک مرد است و اما نقصان نصیب ایشان، پس به جهت آن است که میراث زن نصف میراث مرد است. پس پرهیزید از بدان ایشان و از نیکان ایشان در حذر باشید. و فرمود: اطاعت ایشان نهایت جهل است و سخنِ سرّ را به زن مگویید که عقل ایشان ناقص است.^(۲)

و ابن‌بابویه در فقیه روایت کرده است از رسول خدا، صلی‌الله‌علیه‌وآله، که خطاب به زنان نموده، فرمودند که ندیدم ضعیف دین و کم عقلی رباینده‌تر از برای عقل از شما زنان.

و ایضاً گذشت آن حضرت به زنانی چند و زمانی مکث نمود و فرمود: ای گروه زنان، ندیدم کم دینی و کم عقلی که تواند عقل عقلا را بریاید مانند شما زنان! به درستی که شما بیشتر اهل جهنّم می‌باشید در روز قیامت. پس رجوع کنید به سوی خدا به قدری که قدرت دارید. پس زنی عرض کرد: نقصان دین و عقل ما از چه راه است؟ فرمود: به سبب آن که حیض مانع نماز و روزه شما است و شهادت دو تایی از شما به جای یک مرد است.

باب پنجم در بیان حقّ زن که بر شوهر است. صاحب مکارم الاخلاق^(۳) به سند معتبر روایت کرده است که حضرت امام زین‌العابدین، علیه‌السلام، به شخصی

فرمود که حقّ زن تو آن است که باید بدانی که خدای عزّوجلّ آن را محلّ سکون و انس تو قرار داده است و بدانی که او از نعمت‌های حقّ تعالی است بر تو. پس او را گرامی داری و با او مدارا نمایی؛ هرچند که حقّ تو بر او لازم‌تر است، زیرا که او اسیر تو است؛ و او را طعام دهی و رختی دهی که بپوشد و وقتی که جهالتی از او صادر گردد، عفو کنی.

و رسول خدا صلی‌الله علیه و آله فرمود که هر که زن خود را گرامی دارد، پس به تحقیق که خدا را گرامی داشته و ایضاً فرمود که طعام دادن زن خود ثواب صدقه دارد، به شرط آن که از وجه حلال به هم رساند، که اگر از حرام باشد، روز قیامت آن زن دست در دامان شوهر آویزد که چرا مرا از حرام طعام دادی^۱ که به سبب آن به عقوبت آن گرفتار شوم؟ و آن مرد عاجز و حیران و درمانده باشد.

و ایضاً فرمود که بهترین شما آن کسی است که با زنان بهتر سلوک کند. و فرمود که عیال مرد اسیران اویند و محبوب‌ترین بندگان نزد خدا کسی است که احسان به اسیران خود بیشتر کند.

و حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام فرمود به فرزند بزرگوار خود امام حسن که ای فرزند به درستی که زن گل و ریحان است و خدمتکار نیست. مگویند به ایشان کارهایی که مناسب ایشان نیست.

و حضرت رسول، صلی‌الله علیه و آله، فرمود که گفتن مرد با زن خود که «تورا دوست می‌دارم» هرگز از دل او بیرون نمی‌رود. و در حدیث معتبر بسیار وارد شده که حق زن بر شوهر آن است که او را سیر کند و بدنش را بپوشاند و اگر بدی کند، بر او ببخشد و عفو کند.

و در حدیث دیگر فرمود که روترش مکنید بر عیال خود و هر دو روز یک مرتبه

روغن برای بدن مالیدن به او بدهید و هر سه روز یک مرتبه گوشت برای او بیاورید و رنگ مانند حنا و وسمه هر شش ماه یک بار به او بدهید و در هر سال چهار جامه به او بدهید: دو جامه از برای تابستان و دو به جهت زمستان، و باید که خانه‌اش را خالی نگذارید از روغن برای مالیدن سر و بدن وی و از سرکه و زیت. و به او قوت بدهید و میوه‌ها که همه کس <۲۱۷> خورند به او بخورانید و در عیدها زیاده از اوقات دیگر خوردنی برای او بگیرید.

و حضرت صادق، علیه‌السلام، فرمود که موجب هلاک مرد آن است که در شهری باشد که زنش در آن شهر باشد و شب در خانه دیگر بخوابد و نزد او نیاید. و حضرت امیرالمؤمنین، علیه‌السلام، در خطبه خود فرمود که بر تو باد به نیکی عیال و ستیزه با ایشان مکن. و حضرت امام زین‌العابدین، علیه‌السلام، فرمود که اگر دراهم چند با من باشد که داخل بازار شوم و گوشتی از برای عیال خود بخرم بهتر است که بنده‌ای از برای خدا آزاد کنم.

باب ششم در بیان زن دادن از برای خداست. کلینی (ره) ^(۴) به سند صحیح از حضرت صادق، علیه‌السلام، روایت کرده است که حضرت رسول، صلی‌الله‌علیه‌وآله، ضباعه ^(۵) دختر زبیر بن عبدالمطلب را که دختر عم آن حضرت بود، به مقداد بن اسود تزویج نمود. پس فرمود که من برای سنت ضباعه را به مقداد تزویج کردم که نکاح به سنت شود و رعایت حسب‌ها و نسب‌ها در مواصلت نکنید و اقتدا نمایند به سنت نه به نسب و حسب. چنان که حق تعالی فرموده که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.

و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت امام زین‌العابدین، علیه‌السلام، فرمود که هر که زنی به مؤمنی بدهد که با او انس گیرد، حق تعالی ملکی را در قبر مونس او گرداند به صورت محبوب‌ترین اهل او نزد او.

و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم، علیه‌السلام، فرمود که خدا در

روز قیامت سایه‌ای مقرر ساخته است که در زیر آن سایه نیست مگر پیغمبر یا مؤمنی که بنده مؤمنی را آزاده کرده باشد، یا مؤمنی که قرض مؤمنی را ادا کرده باشد یا مؤمنی که مؤمنی را کدخدا^۱ کرده باشد.

و در حدیث صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود در روز قیامت سه کس در سایه عرش الهی خواهند بود، در روزی که سایه‌ای غیر آن سایه نباشد: کسی که برادر مؤمن مسلم را کدخدا کند و کسی که خادمی به او بدهد و کسی که راز او را پنهان دارد.

و ایضاً از آن حضرت منقول است که فرمود: چهار کس اند که حق تعالی در روز قیامت نظر رحمت به ایشان می‌کند: کسی که چیزی از او خریده باشند و مشتری پشیمان شود و او قبول متاع خود را نماید و کسی که به فریاد مضطربی برسد و کسی که بنده‌ای آزاد کند و کسی که مؤمنی را کدخدا کند.

باب هفتم در بیان جزای شهوت و حیاست. ابن بابویه، رحمه الله، به سند معتبر از ابن ضریس^(۶) روایت کرده است که گفت حضرت امام جعفر صادق، علیه السلام، فرموده که خدای تعالی شهوت را ده جزء قرار داده. نه جزء آن را در زنان مقرر فرموده و یکی را در مردان و اگر نه آن بود که حق تعالی اجزاء حیا را در ایشان به قدر اجزاء شهوت قرار داده، هر آینه یک زن به نه مرد می‌آویخت. و ایضاً به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که آن جناب فرمود که حیا ده جزء است، نه جزء آن در زنان است و یکی در مردان. وقتی که زن دفعه اول حیض دید یک جزء از حیای او برود و وقتی که شوهر کند دو جزء آن برود. یکی وقت جواب دادن او، یکی وقت ازاله^۲... وی و وقتی که فرزند آورد یک جزء دیگر برود و باقی بماند. مادامی که مرتکب زنا نشود؛ که اگر مرتکب آن شود، العیاذ بالله، همه برود و هیچ

باقی نماند.

باب هشتم در بیان ثواب خدمت کردن <۲۱۸> عیال است.

کلینی (ره) روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین، علیه السّلام، فرمود که روزی جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله، داخل خانه ما شد و در آن وقت حضرت فاطمه، علیها السّلام، در پیش دیگ نشسته بود و طبخ می کرد و من عدس پاک می کردم. آن حضرت فرمود: یا اباالحسن، عرض کردم: لبیک یا رسول الله، فرمود که بشنو، نمی گویم هیچ چیزی مگر به امر پروردگار خود. هر مردی که اعانت کند زن خود را در خانه اش مگر آن که می باشد از برای آن مرد به عدد هر مویی که در بدن دارد، ثواب عبادت یک سال که روزها روزه دارد و شبها به عبادت بایستد و عطا کند به او از ثواب مثل آنچه عطا کرده است صابران را و مثل آنچه عطا کرده است به داود و یعقوب و عیسی. یا علی، کسی که خدمت عیال کند در خانه و از آن تکبر نکند، می نویسد خدای تعالی اسم او را در دفتر شهیدان و بنویسد به جهت وی به عدد هر روزی و شبی که خدمت عیال کرده، ثواب هزار شهید و می نویسد از برای او بر هر قدمی که در خدمت عیال برداشته، ثواب حجّ و عمره و عطا می کند به او به عدد هر مویی که در بدن دارد، شهری در بهشت. یا علی، یک ساعت خدمت عیال کردن بهتر است از عبادت هزار سال و از هزار حجّ و عمره و از آزاد کردن هزار بنده و هزار نیکی که در راه خدا کرده باشد و از عیادت هزار مریض و هزار نماز جمعه و از سیر کردن هزار گرسنه و از پوشیدن هزار برهنه و از نماز کردن [بر] هزار جنازه و از هزاران درهم که در راه خدا صرف نماید به فقراء مجاهدین فی سبیل الله و از تصدّق کردن هزار دینار بر مساکین، و بهتر است از برای او از خواندن تورات و انجیل و زیور و قرآن و از هزار اسیری که بخرد و در راه خدا آزاد نماید و از هزار شتری که به فقرا دهد؛ و آن شخص بیرون نرود از دنیا تا آنکه جای خود را در بهشت ببیند. یا علی، کسی که تکبر ننماید در خدمت عیال، داخل بهشت می شود

بی حساب. یا علی، هر که خدمت کند عیال را کفّاره گناهان کبیره است و غضب پروردگار را خاموش می‌کند و خدمت عیال مَهْر حورالعین است در بهشت و زیاد می‌کند حسنات و درجات را. یا علی، خدمت عیال نمی‌کند مگر صدّیق یا شهید یا کسی که خدای تعالی خواسته باشد برای او خیر دنیا و آخرت.

و در حدیث دیگر فرمود که باید در هر شب جمعه چیز نیکوی تازه‌ای از میوه و گوشت برای اهل و عیال خود ببرند تا آنکه شاد شوند به آمدن جمعه.

و در حدیث دیگر فرمود به یکی از اصحاب خود که امروز روزه داشته‌ای؟ گفت: نه. فرمود: تصدّقی کرده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: برو با زن خود جماع کن که آن تصدّق است از تو بر او.

و در حدیث دیگر فرمود که از بازار چیزی گرفتن و از برای عیال به خانه بردن ثواب آن زیاده از صدقه است.

و در حدیث دیگر فرمود که هر که نفقه بر عیال خود از حلال وسعت دهد، حقّ تعالی چهار هزار قنديل رحمت بر قبر او افروزد.

و در حدیث دیگر فرمود کسی که تبسم کند بر روی زن خود از برای او ده حسنه است و اگر ببوسد او را از برای او بیست حسنه است و اگر او را به سینه خود بچسباند، از برای او سی حسنه است و اگر نزدیکی کند با او از برای او سیصد حسنه است و وقتی که غسل کند از جنابت خلق می‌کند حقّ تعالی از هر قطره‌ای از آب غسل او ملکی که تسبیح کند از برای او؛ و در روایت دیگر، استغفار می‌کند از برای او تا روز قیامت.

باب نهم در بیان ثواب خدمت کردن شوهر است. در حدیث وارد شده است که رسول خدا، صلّی اللّٰه علیه و آله، فرمود که هر زنی که صبر کند بر بلا و آزار مرد از مجاهدان است.

و در حدیث دیگر مروی است که <۲۱۹> هر زنی که از برای شوهر خود

خدمت کند هفت روز، که شوهر از او راضی گردد، حقّ تعالی هفت در جهنّم را به روی او ببندد، و بگشاید برای او هشت در بهشت را که از هر در خواهد داخل شود بی حساب؛ و یک ساعت چرخ رشتن^۱ زن بهتر است از عبادت یک سال و به هر تار ریسمانی که ریسد ثواب شهیدی دارد و هر زنی که چرخ ریسد و شوهر و عیال را بپوشاند، بهشت برای زن واجب شود و به هر تاری که در پیراهن شوهرش باشد هزار حسنه به وی دهند و یک ساعت در خانه نشستن زن بهتر است از طواف کعبه. و در حدیث دیگر فرمود: زنی که شوهر خود را خدمت کند و شوهر یک بار به او بگوید که «خدا از تو خوشنود باد» آن دعا از برای او بهتر است از عبادت ششصد سال؛ و شربت آبی که مرد از دست زن خود بخورد افضل از حجّ و عمره است از برای زن؛ و بر روی شوهر نظر کردن با سرور تسبیح باشد و بازی کردن با شوهر درجات باشد، مادامی که شوهر از او راضی باشد. و چون زن خانه را جاروب کند، ثواب حجّ و عمره در دیوان اعمال او نویسند. و در روایت دیگر فرمود: جاروب کردن روزی را زیاد می‌کند؛ و چون طعامی به جهت شوهر خود بسازد از حجّ بهتر باشد؛ و هر زنی که شوهر از او غمناک باشد، لعنت خدا و رسول و ائمه و فرشتگان همگی بر او باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه زن را عذاب نباشد، اوّل زنی که در خانه شوهر خدمت کند از برای خدا؛ دوم، زنی که مهر خود را به شوهر ببخشد؛ سیم، زنی که مأموره به امر شوهر باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که گفتن مرد به زن خود که «خدا از تو راضی باشد» ثواب عبادت شصت سال دارد، و آبی که بخورد از دست او بهتر است از عبادت صد سال، و مانده‌ای که بگذارد نزد شوهر بهتر است از حجّ و عمره؛ و پیراهنی را که

بشوید بهتر است از صد طواف خانه کعبه؛ و غسل کردن از جنابت بهتر است از برای او از هزار شتر که نحر کند از برای فقرا و مساکین. و فرمود: زنی که یک روز با شوهر باشد، بهتر است از عبادت هزار سال که بی شوهر باشد.

باب دهم در بیان زنان چندی است که حضرت رسول خدا، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، در آسمان دیده که معذّب بوده‌اند. از امام زاده عبدالعظیم^(۷) در عیون^(۸) به سند معتبر روایت کرده است از امام محمد تقی، علیه السلام، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که روزی من و فاطمه به خدمت حضرت پیغمبر، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رفتیم و آن حضرت بسیار می‌گریست. گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد، چه چیز سبب گریه شما شده؟ فرمود که یا علی، مرا به آسمان بالا بردند و زنی چند از امت خود را در عذاب دیدم. گریه من برای ایشان است. زنی را دیدم که بر موی سر آویخته بودند و مغز سرش می‌جوشید و زنی را که بر زبان آویخته بودند و حمیم جهنّم را در حلقش می‌ریختند و زنی را دیدم که بر پستان‌ها آویخته بودند و زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد و آتش در زیرش شعله می‌کشید و زنی را دیدم که پاهایش را به دست هایش بسته بودند و مارها و عقرب‌ها بر او مسلط کرده بودند و زنی را دیدم که کور و کر و لال در تابوت آتش کرده بودند و مغز سرش از بینی او بیرون آمده بود و بدنش از پیسی و خوره پاره پاره می‌شد و زنی را دیدم که بر پاها آویخته بودند و در تنور آتش بود و زنی را دیدم که گوشت بدن او را از پیش و پس می‌بریدند به مقرّاض‌های آتشین و زنی را دیدم < ۲۲۰ > که دو دست‌هایش را می‌سوختند و امعای خود را می‌خورد و زنی را دیدم که سرش سرخوک و بدنش بدن خر بود و بر او هزارهزار نوع از عذاب بود و زنی را دیدم بر صورت سگ و آتش در دبرش داخل می‌کردند و از دهان او بیرون می‌آمد و ملائکه سر و بدنش را به گرزهای آتش می‌زدند. حضرت فاطمه عرض کرد که: ای حبیب من، مرا خبر ده که عمل و سیرت ایشان چه بوده که حقّ تعالی این انواع عذاب را بر ایشان مسلط

گردانیده؟ حضرت فرمود که ای دختر گرامی من، آن زنی که به زبان آویخته بودند، به زبان آزار شوهر خود می‌کرده؛ و آن را که به پستان آویخته بودند، مانع شوهر شده بود از^۱... کردن با او؛ و آن را که به پا آویخته بودند، از خانه بی‌رخصت شوهر بیرون رفته؛ و آنکه گوشت بدن خود را می‌خورد، برای نامحرم زینت می‌کرده؛ و آنکه دست‌هایش را بسته بودند، خود را نمی‌شسته و جامه‌هایش را پاک نمی‌کرده و نماز را سبک می‌شمرده؛ و آنکه کور و کر و لال بود، فرزند را از زنا به هم می‌رسانید و به گردن شوهر خود می‌انداخت؛ و آنکه گوشت رو و بدنش را می‌سوختند و روده‌های خود را می‌خورد، مرد و زن را به حرام به یکدیگر می‌رسانید؛ و آنکه سرش سرخو و کور و بدنش بدن خراب بود، سخن چین و دروغگو بود؛ و آنکه به صورت سگ بود و آتش در دبرش داخل می‌کردند، خواننده و نوحه‌کننده و حسود بود. پس حضرت فرمود: که وای بر زنی که شوهر را به خشم آورد، و خوشا به حال زنی که شوهر خود را راضی گرداند و او را نیازارد.

و از جناب صادق، علیه‌السلام، مروی است که در روز قیامت بیاورند زنانی را که با مثل خود مساحقه کرده‌اند، جامه‌هایی از آتش در بر و مقنعه‌هایی از آتش بر سر، و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند، و ایشان را به بدترین عذاب‌ها معذب گردانند.

قد تمّ فی یوم الاثنین فی شهر الله المبارک فی سنة ۱۲۶۵.

یادداشت‌ها

۱. ص ۱۷۹. ابن بابویه Ebn-e-babevayh ابو جعفر محمد بن علی بن حسین فرزند مهتر ابوالحسن علی بن حسین قمی و ملقب به صدوق (ف. ۳۸۱ هـ ق) او از اساتید بسیار از جمله پدر خود و محمد بن حسن بن الولید ادب و فقه را فرا گرفت. از کتابهای او من لا یحضره الفقیه، عین الاخبار الرضا، اکمال الدین، امالی، معانی الاخبار، کتاب التوحید، ثواب الاعمال، علل الشرائع، کتاب الخصال و کتاب الاعتقاد که همه به طبع رسیده. (فرهنگ فارسی. ذیل ابن بابویه)
۲. ص ۱۸۲. نمونه مشابه این موضوع را مؤلف لطائف الطوائف در حکایت ظریفه زنان به صورتی دیگر نقل کرده است. (فخرالدین صفی ۱۳۳۶: ۳۳۵)
۳. ص ۱۸۲. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه از ۱۳ کتاب با عنوان مکارم الاخلاق در جلد ۲۲ صفحه ۱۴۶ تا ۱۵۰ نام برده است.
۴. ص ۱۸۴. محمد بن یعقوب کلینی (- ف ۳۲۹ هـ ق) معروف به ثقة الاسلام نویسنده کتاب الکافی فی علم الدین است که حاوی شانزده هزار و یکصد و نود و نه حدیث و به نام اصول و فروع و روضه شامل سه قسمت است. (لغت نامه، ذیل کلینی)
۵. ص ۱۸۴. ضیاعه دختر زبیر بن عبدالمطلب و عاتکه بنت ابی وهب، همسر مقداد بن اسود کندی از نخستین مهاجران بود. او دختر عمه پیامبر اکرم (ص)، محدث و صحابی بود. و از حضرت رسول (ص) و نیز از پدرش حدیث روایت کرد. عایشه و کریمه بنت مقداد و دیگران از او حدیث نقل کردند. (ابن حجر العسقلانی ۱۳۵۸ ق: ج ۴، ص ۳۵۲)
۶. ص ۱۸۵. ضریس بن عبدالملک بن اعین برادرزاده زراره بن اعین از اصحاب ابی جعفر محمد بن

علی (ع) است.

۷. ص ۱۸۹. امام زاده عبدالعظیم. عبدالله بن علی بن حسین بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب از بزرگان آل علی معاصر امام محمد تقی (قرن ۲ هـ ق) و از اصحاب امام جواد و ابوالحسن هادی بود. او از راویان و ثقات مورد اعتماد علی بن محمدالتقی بود. مقبره او در شهر ری تهران از قدیم زیارتگاه شیعیان بوده، چنان که امروز نیز هست. (فرهنگ فارسی، ذیل عبدالعظیم)

۸. ص ۱۸۹. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه، جلد ۱۵ صفحه ۳۷۵ از ۳۷ کتاب با عنوان عیون نام برده که از عیون الاحادیث و عیون الاحکام و عیون الاخبار را شامل می شود تا عیون الوصول و چون دسترسی به همه این کتابها میسر نیست، مشخص نیست که حضرت عبدالله بن علی، عبدالعظیم به کدام عیون اشاره کرده است.

دوستانه این را می سوختند و معای خود را می بخشید و بر آن دل بدیدم که در شرف سحر و جادو در آن شهر بدیدم هزار
 نوع از غدا بید و نرنگ بدیدم بر صورت مسکن آتش در در شرف غل به یکدم نماند جان او بدیدم و در میان او و ملائکه سحر و جادو
 بکر ترهای آتش بدیدم و حضرت فاطمه عرض کرد که ای مدینه از خبره که در آن است پسر پادشاه چه بود که حقیقتا از این
 عدلیت پادشاهان مسلط گردانیده حضرت فرمود که ای دختر گرامی من آن رخ که در زبان او بخت بود غلبه زبان از آن رخ شود
 میگرد و در آن که بدیدستان او بخت بود در زمان شوهر شده بود و از جماع کرد نه با او و این که بسیار او بخند بود از آن رخ
 رخسار و در هر دو روز رفت و آنکه گوشت بدیدم خود بخورد و بر آن تا که می خورد و بدیدم که در آن که گوشت او را می خورد
 خود را می خست و در جاهای پشیمان پاک میگرد و در آن که گوشت بدیدم و آنکه گوشت بدیدم و آنکه گوشت بدیدم و آنکه گوشت بدیدم
 و کرد و شوهر خود میان آن خفت و آنکه گوشت بدیدم و در هر دو روز با می خورد و در هر دو روز با می خورد و در هر دو روز با می خورد
 بدیدم که در آن پادشاه و آنکه در شرف سحر و جادو بدیدم و در هر دو روز با می خورد و در هر دو روز با می خورد و در هر دو روز با می خورد
 در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 بماند که در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 زمان که در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 را خراگند و پادشاه را بدیدم و پادشاه را بدیدم و پادشاه را بدیدم و پادشاه را بدیدم و پادشاه را بدیدم و پادشاه را بدیدم
 روی بدیدم که در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 خاندان امام علی و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 هم اصل انصاف و انصاف است و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 عا هم التانی لهم من انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة و الاجل الذی لا یزال فی القیام و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة
 طایف من شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 و هر دو را بدیدم که در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند و آنکه در شرف غل به یکدم نماند
 و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة و الاجل الذی لا یزال فی القیام و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة
 قدر و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة و الاجل الذی لا یزال فی القیام و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة
 درهم فقاموا را باقیه اشرف و نحو الیها اطعموا و تطلعت نفوسهم الیها اشوقوا و فطنت الیها حسرتهم و انفسهم منهم فی الاکمال الذی لا یزال فی الحیاة

مناقب النّساء

مؤلف

محمد حسين بن محمد صادق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحَمْدِ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ

عَلَيْ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَبَعَثَهُ اللَّهُ

عَلَيْ أَعْدَائِهِمْ جَمِيعِينَ الْيَوْمَ الَّذِي

أَبْنُو حَسَنِ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ مِنْ جَمْعِ قَوْمٍ

رَشِيقِينَ شَدِيدِينَ كَمَا جَاءَ فِي كِتَابِ

وَرَأَى فِيهِمْ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعَمَّ بِنُورِهِ كَثِيرِينَ

وَشَوْقِينَ وَاقْتَبَارَ نَفْسَ رَسِيدٍ مَشْقُوقٍ لَعَلَّ نَفْسَ

بَنِي إِسْمَاعِيلَ وَمَتَدَّ كَرْتَمُ رُؤْيُوكَ كَلِمَاتٍ حَسْبُهَا

مشخصات نسخه

نسخه عکسی موجود در مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (تهران)

عنوان: مناقب النساء

مؤلف: حسین بن محمد صادق

خط: نستعلیق شکسته پخته

شماره: مجموعه شماره ۲ / ۱۹۸۷

شامل ۱. بیانیه از محمد حسین بن محمد صادق از صفحه ۲ - ۷۱

۲. مناقب النساء از صفحه ۷۳ - ۱۰۰

تاریخ: ۱۲۹۷ ق

اصل نسخه متعلق به کتابخانه شیخیه کرمان، گنجینه خصوصی اهدایی

زین العابدین ابراهیمی

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين و الصلوه والسلام على محمد و آله

الطاهرين و لعنه الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين. بعد چنین کومد عاصی آبق

انجام: و محن اطفال و اینها که سهل است هرگاه لله باشد البته ماجور و مثابند

مأخذ: فهرست نسخه‌های عکسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. نگاشته احمد منزوی. تهران:

مرکز دایرةالمعارف، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۳۷۹.

پیشگفتار

مناقب النساء، نسخه‌ای منحصر به فرد در مسائل مربوط به زن است. در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه از ۱۰۳ عنوان کتاب مناقب در مدح و توصیف پیغمبر (ص) و ائمه (ع) و حتی پادشاهان یاد شده است (آقابزرگ تهرانی ۱۳۹۳: ج ۲۲، ص ۳۱۴-۳۳۶) و در کتاب ایضاح المکنون ۳۲ کتاب با عنوان مناقب معرفی شده است (حاجی خلیفه ۱۳۸۷: ج ۴، ص ۵۵۹-۵۶۲) که از آن میان دو کتاب در شرح فضائل و ویژگی‌های شایسته مردان نوشته شده که یکی را ابوجعفر محمد بن احمد بن یحیی الاشعری القمی و دیگری را ابن عزور محمد مکی تونسی به نام مناقب الرجال نوشته‌اند اما کتابی در مناقب نسوان نوشته نشده مگر مناقب النساء نوشته حسین بن محمد صادق.

ویژگی نگارشی این دست‌نوشته کاربرد فراوان واژگان عربی به سبب موضوع و سبک گفتاری آن است. استفاده از کلماتی چون معاصی، ابالسّه، تسویلات، استخفاف.

رسم الخط متن بیشتر پیوسته‌نویسی است:

الف: مخصوصند، نمیکند، ایشانست، اینست، اینطایفه، اینمقام، اینجهت.

ب: «گ» با یک سرکش نوشته شده؛ کوید، کرم، کویا.

پ: «به» پیوسته به کلمه بعدی نوشته شده؛ بنجاسات، بمخالفت

ت: «ة» در واژه‌های عربی به همان صورت نوشته شده؛ بجهت،

عبودیه، قله.

ج: «می» پیوسته به فعل نوشته شده؛ میکنند، میماند.
شیوه رسم الخط اعمال شده در این متن، شیوه امروزی است.
روش تصحیح متن به سبب تک نسخه‌ای بودن به روش قیاسی انجام شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى

أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ^(۱)

بعد، چنین گوید عاصی آبق حسین بن محمد صادق، عفی الله عنهما، که شایق شدم که مختصری که مستنبط از اخبار و آثار اهل بیت، سلام الله علیهم اجمعین، بوده باشد، به جهت تمرین و تشویق و اختیار نفس بر سبیل مشق و تعلم تألیف بنویسم و متذکر شوم که بهتر آنکه کلماتی چند بوده باشد <۷۳> که در مقام مجاهده با شیاطین مفید و نافع باشد و به سبب اینها طرد و رجم شیاطین و ابالسّه شود. پس نظر کردم دیدم که به مقتضای حکمت و اخبار و آثار برای مبدأ خیر و شرّ در این عالم ظاهر مظاهر و مجالی است که هریک حاکی از مبدأ خودند و نیافتم برای ابلیس بزرگ، لعنه الله، هیاکل و مظاهری اعظم و اقوی از نساء غیر مؤمنه، أَفْنَاهُنَّ اللَّهُ عَنِ الْبَسِيطِ الْأَرْضِ وَأَبْدَلْ عَنْهُنَّ بِهٖ خَيْرَاتٍ حَسَنَاتٍ ^(۲)، چرا که هیچ قومی برای شیطان مطیع تر و منقادتر از این طایفه نیست و نهایت عبودیت و اطاعت را برای او به جا می آورند. پس مناسب دیدم که چند کلمه در تعریف و توصیف ایشان بنویسم تا هر کس که از حالات و صفات ایشان <۷۴> غافل باشد بر بصیرت شود و از هیاکل شیاطین احتراز تمام نماید تا از شرّ ایشان محفوظ و سالم ماند، بعون الله. و لهذا این مختصر را به رشته تحریر در آوردم و مسمّی نمودم آن را به مناقب النساء. و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَ عَلَيْهِ التَّكْوِيلُ ^(۳) و فيه مقدمة و فصول.

مقدمه در بیانی است از حکمت که کاشف است از صفات ایشان به حسب خلقت. بدان که خداوند عالم، جلّ شأنه، خلق فرموده است شیئی را بسیط و فرد و غیر مرکب بلکه خلق فرموده جمیع موجودات را مرکب از دو جزء و دو جهت. و تعبیر می‌آورند حکما از آن دو جهت گاهی به جهت نور و ظلمت و گاهی به جهت مین ربه و جهت مین نفسه و گاهی به وجود و ماهیت و زمانی به جهت عقل و جهت جهل و همه صحیح است و مرجع کلّ یکی است. پس خلق فرمود خداوند عالم جمیع اشیاء را از این دو جهت و اشرف مخلوقات <۷۵> بعد از مبادی علل، انسان است و این دو جهت در او اوضح از سایر مخلوقات است چنان که هر کس از اناس که اندک تدبّری در وجود خود نماید وجود این دو داعی و اقوال و آثار آن دورا در خود به طور یقین بیابد و برای اهل فهم و ادراک در این باب مجال انکار و تأمل گفتار نیست.

و مخفی نماند که تقویت و تضعیف هریک از این دو جهت برای انسان ممکن است به این قسم که عمل به مقتضای هریک از این دو جهت درگیرد آن جهت قوّت می‌گیرد و آن جهت متروکه ضعیف و قلیل الاثر می‌شود و ظاهر است که تقویت و مدد جهت عقل، عمل کردن به شریعت مطّهره و اوامر و نواهی شارع مقدّس، صلوات اللّٰه علیه، است و تضعیف و تقلیل عقل به مخالفت شارع مقدّس است، صلی اللّٰه علیه و آله، و نیز واضح است که مدد و قوّت نفس و جهل در معاصی و شرور و مخالفت شارع است و ضعف <۷۶> و خمود آن در عمل کردن به طاعات و ارتکاب خیرات است. پس این دو جهت در وجود انسان دایم در زیاده و نقصان است و بسا آنکه غلبه با یک جهت باشد، هرگاه به مقتضای همان یک جهت عمل نماید. و لاکن خداوند عالم به حسب خلقت در وجود رجال یکی از آن دو جهت را غالب فرموده و در نساء همین جهت غالبه در رجال را تضعیف فرموده و جهت ضدّ

آن را غالب فرموده و اجمال آن این است که خداوند عالم در وجود^۱ رجال دو جزء از عقل و یک جزء از نفس قرار داده یعنی نفس اماره بالسوء که جهل است؛ و نساء را بر عکس این خلق فرموده یعنی دو جزء نفس و یک جزء عقل در آنها قرار داده. و مقصود از [یک] جزء و دو جزء بیان غلبه و ضعف است و آلا از برای عقل و نفس جزء و بعض نیست. و باز این که عرض شد که رجال را چنین خلق فرموده و نساء را چنین؛ مقصود نوع ذکر و نوع انثی نه این که هر فرد فردی <۷۷> از رجال را چنین خلق فرموده، که اگر^۲ چنین باشد، لازم می آید که هر مردی از مردان کائناً من کان^(۴) بر هر زنی از زنان کائناً من کانت شرافت و فضیلت داشته باشد و بدیهی است که امر چنین نیست؛ چرا که در میان زنان پیدا می شود زنی که ایمان او اقوی و اکمل از مردی از مردان است و همچنین محسوس است وجود مردی که ضعف ایمان او و نقصان عقل او بیشتر است از بعضی زنان. پس معلوم شد که خداوند عالم جنس رجال را اشرف و اعقل از جنس نساء خلق فرموده، نه هر فرد فرد را از هر فرد فردی، چنان که در قرآن مبارک به این اشاره فرموده که «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ». بالجمله مطلب این است که خداوند رجال را بر نساء تفضیل داده به سبب آن زیادتی عقلی که در وجود رجال قرار داده، و معلوم است که تمام شرافت و فضیلت <۷۸> و کمال برای عقل است و خداوند خلقی از عقل شریف تر و محبوب تر خلق نفرموده و نظر عنایت او به عقل است و عقل است مکلف و مخاطب و مؤاخذ و معاقب؛ چنانکه احادیث معتبره به این ناطق است. پس رجال بایستی که حاکم بر نساء باشند، چرا که غلبه برای عقل است و عقل محکوم نمی شود، و همین است سر این که خداوند عالم مرد را مطاع قرار داده و زن را مطیع و منقاد و اطاعت شوهر را بر زن فریضه فرموده و مخالفت نمودن با مرد را از برای زن حرام فرموده. یعنی در آن

اموری که واجب فرموده که زن اطاعت شوهر نماید، هرگاه اطاعت نکند و مخالفت نماید، فعل حرام کرده و خدا و رسول و ملائکه او را لعنت می‌کنند؛ چرا که هر واجبی ترک آن حرام است، و اخبار و آثار شاهد بر این <۷۹> بسیار است و شاید که در محلّ خود بعضی از آنها عرض شود. و باز معلوم است که تکلیف رجال بالاتر و بیشتر است از تکلیف نساء و [این زیادتی] به سبب زیادتی^۱ عقل است و هر کس عقل او کامل‌تر، تکلیف او بیشتر و حجّت خدا بر او بالغ‌تر است و هر کس که عقل ندارد برای او تکلیف نیست، چنانکه^۲ برای مجانین و سفهاء و اطفال تکلیفی نیست. پس مردان باید که اطاعت آنها برای خدا و معرفت ایشان به خدا و صبر و تحمل ایشان از برای محن و مصائب و بلاهای خیلی بیشتر از زنان باشد و غالباً محسوس است که چنین است، اما زنان به مقتضای غلبهٔ ظلمت و نقصان عقل در وجود ایشان، مبارزت می‌گیرند به سوی هر فعل لغوی و سخن بیهوده‌ای و برای طاعات <۸۰> و عبادات نهایت کسالت و بطالت را دارند و در امر خدا و رسول (ص) نهایت تهاون و استخفاف را به جا می‌آورند. حتّی اینکه گویا ایشان را اذن عام و رخصت تمام داده‌اند که هر طاعتی را که خواسته باشند، ترک نمایند و هر معصیت و گناهی را که مایل باشند، به جا آورند و گویا که این جماعت مکلف به شریعت مطهره نیستند و جز صحبت‌های لاطائل و سخنان لغو و بیهوده و گفت و گوی از یکدیگر شغلی ندارند. ملاحظه کنید که ایشان در غالب مسائل دین از امر اصول دین و فروع دین با مردان شریک‌اند و مکلف‌اند مانند مردان و علاوه از آنچه با مردان شریک‌اند، مخصوص‌اند به مسائل و تکالیفی چند که خاصّه ایشان است؛ مانند مسائل و احکام حیض و استحاضه و نفاس و متعلّقات <۸۱> اینها که بر ایشان لازم است علم به مسائل این مذکورات^۳ و عمل کردن به مقتضای آنها و آنچه

۱. اصل: زیادتی زیادتی عقل. ۲. اصل: چنانچه ۳. اصل: دین مرکوزات

شارع مقدّس، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فرمایش فرموده، و این جماعت از ابتدای سنّ خود که حاجت به دانستن این مسائل پیدا می‌کنند، تا آخر عمر خود یک دفعه در مدّت عمر خود سؤالی از مسئله‌ای از این مسائل نمی‌کنند که خاصّه ایشان است، چه جای سایر اصول دین و فروع دین و گویا که در امر دین و شریعت اَفْقَه فقهاء و اَعْلَمِ جميع علماء از مادر تولّد کرده‌اند که در تمام امر دین به مسامحه و بی‌اعتنایی و تهاون و استخفاف می‌گذرانند، و اگر اتفاقاً کسی بر ایشان احتجاج نماید، می‌گویند: ما خود عالمیم و می‌دانیم چه باید کرد! و مقصود ایشان آن است که این مسائل زنانه را که خاصّه ایشان است، از پیرزنی دیگر که خویش یا بیگانه با ایشان بوده، <۸۲> اخذ کرده‌اند و چند کلمه از کلیّات ناقصه از آن پیرزن تحصیل کرده‌اند آن هم مانند این مسائل که زن که حیض شد نماز او ساقط می‌شود و روزه او صحیح نیست و هرگاه روزه داشته باشد و حیض شود روزه او باطل می‌شود. و از جمله واجبات آن است در نزد ایشان که فوراً غذای چرب و شیرینی فراهم آورده و افطار نمایند که خدای نخواستہ صدمه به وجود نابدوش نرسد، و یحتمل که آفتاب گرم که از خواب بیدار می‌شود، هرگاه صورت خود را بشوید رطوبت مزاج او زیاد شود و مناسب حیض او نباشد و فلان غذا برای او نافع است و مناسب مرض او است باید تحصیل شود و غذاهای غیر لذیذ نفاخ همه مضرّ است، بیچاره را صدمه می‌زند، رعایت حال او لازم است. و امثال <۸۳> این چیزها را از آن پیرزن تحصیل کرده‌اند، و حال آنکه آن پیرزن هم روز اوّل که طفل بوده از پیرزنی دیگر چند کلمه نامربوطی که دخلی به دین خدا ندارد یاد گرفته و همان نامربوط را هم بالفعل نمی‌داند، چرا که پیر شده و اندک فهمی هم که داشته برطرف شده و هرَّم و حرّض پیری شعوری برای او باقی نگذارده، اگرچه فهمی و شعوری نبوده از اوّل که رفته باشد یا کم شده باشد. و آنچه عرض شد برای عاقلِ منصف محلّ تأمل نیست، چرا که انسان عاقل بعد از تدبّر به طور وضوح می‌بیند که این طایفه انائیه غالب ایشان شوهرهای ایشان

که در آن خانه مُجالس و قرین ایشان هستند، از اهل علم و دانش نیستند و به قدر خود از مسائل <۸۴> دین ندانند^۱ و عالم نیستند به تکالیف خود؛ چه جای اینکه رفع حاجت و جهل زوجه خود را نماید و زن او از او که مسئله سؤال نمی‌کند و می‌داند که او هم مثل خودش هست و می‌بینیم که از عالمی دیگر هم سؤال نمی‌کند. پس عالم او همان پیرزن است که عرض شد. و این زنی که شوهر او از عالمان نیست باز فی‌الجمله عذری دارد، عجب‌تر اینکه تجربه کرده‌ایم آن زنانی هم که ازواج ایشان می‌توانند رفع جهالت ایشان کنند و در امر دین به قدر کفایت ایشان هستند، آنها هم بسا اینکه مادام‌العمر از مسئله سؤال نکنند و حال اینکه عذری ندارند و زحمتی نباید بکشند و عالم قرین ایشان است. پس معلوم شد <۸۵> که این نیست مگر از عدم اعتنای ایشان به دین و هرگاه شیطان تلقین ایشان کند که جواب بگویند که ما از شدت حیا و عفت و عصمت از سؤال از این گونه مسائل ساکتیم و از دانستن آن محروم، عرض می‌کنم: ماکه از اناث و ذکور همه غلام و کنیز پیغمبر خود می‌باشیم، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، و آن بزرگوار فرمایش فرموده که لِأَحْيَاءِ فِي الدِّينِ يَعْنِي دَرِ امْرِ دِينِ حَيَايِي نِيْسْت. باید سؤال کرد و تکلیف خود را دانست و از حضرت پیغمبر زنان این گونه مسائل سؤال می‌نمودند که در نظر بعضی از مردم قبیح بود و مع ذلک به نهایت لطف و مرحمت جواب می‌فرمودند. پس خداوند <۸۶> عالم جَلَّ شَأْنُهُ در کتاب مبارک خود فرمود «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذَّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یعنی: سؤال کنید از اهل^۲ علم آنچه را که عالم نیستید، و سؤال را به طور اطلاق فرموده اختصاص به مسئله‌ای دون مسئله‌ای ندارد. پس در امر دین هرچه را که جاهل به آن محتاج باشد باید از عالم آن سؤال کند.

پس واضح شد که به نص کتاب و سنت که دوگواه عادل‌اند، این حرف بی‌معنی

است و از تسویلات شیطان است. و حال اینکه تو می‌گویی که حیا مانع است مرا از سؤال، و دیده می‌شود از تو بی‌حیایی چند در اقوال و اعمال که مافوق آن متصور نیست. چگونه که در <۸۷> اقوال و افعال بی‌حیایی خوب است و مستحسن است و در سؤال از دین و امر دین بی‌حیایی بد است و حال اینکه در این مقام بی‌حیایی اصلاً نیست و حیا متابعت شارع کردن است و حیا از مخالفت او نمودن است و بی‌حیایی ترک اطاعت خدا و رسول و مخالفت ایشان کردن است. و سلمنا که توزن باعصمت و حیایی هستی و از سؤالی که فی الجمله قبیح و رکیک باشد استنکاف نمایی، آیا هرگاه مقصود تو دانستن تکلیف و فهمیدن مسئله و امر دین است، ممکن نیست که سؤالی کنی به واسطه و خود مسئله پرس سؤال نباشی، و ممکن است که از شوهر خود <۸۸> سؤال کنی که مسئله تو را از عالمی سؤال کند، و ممکن است به نوشته سؤال شود که جواب مرقوم شود، و ممکن است که در خانه عالمی بروند و به واسطه اهل بیت آن عالم سؤال کنند، و ممکن است که زنی اهل سواد و فهم و علم که از روی بصیرت مسائل از عالمی تحصیل نموده باشد، پیدا کنند، اگرچه این بسیار نادره و کمیاب است. و ممکن است که رساله‌ای فارسی که عالمی در مسائل زن نوشته، هرگاه سواد داشته باشد، خود مطالعه نماید، یا اهل سواد دیگری برای آنها بخواند. اگرچه به مطالعه و خواندن رساله عالم هم خیلی مشکل است که این زنان وحشی ناقص عقل چیزی بفهمند و باید مسئله را مکرر به طور وضوح تلقین ایشان کنند و به ایشان بفهمانند تا شاید اهل شعور <۸۹> آنها فی الجمله ملتفت شوند. و اگرچه این طایفه نوعاً عقل آنها کم است، با اینکه شیطنت و مکر ایشان زیاد از حد است و بیشتر بی‌شعوری ایشان در امر دین و مسائل دین است و یک سبب از اسباب عدم شعور ایشان در امر دین است که هرگز سؤال از دین نمی‌کنند و در فکر فهمیدن مسائل و خیال تحصیل آن نیستند. هرکس که خود را برای امری فارغ گرداند و حواس خود را جمع نماید البته آن را می‌فهمد، اگرچه به طور کمال

نباشد ولیکن هرچه بگویی از برای آن یک دَبّه می‌آورند و جواب همین کلام را هم آماده دارند که ما کی فارغ شدیم و کی جمعیت حواس برای ما حاصل شد که طلب دین کنیم. مثل اینکه به کسی گفتند که چرا نماز نمی‌کنی؟ گفت: من فرصت نکردم که نماز <۹۰> نکردم. خلاصه شیطان چنان این طایفه را مسخر کرده که برای آنها هوا و هوس و فکری و خیالی جز متابعت خود باقی نگذارده و به کمال عبودیت برای شیطان رسیده‌اند. از این جهت کمال شیطنت و نادرستی که کُنه عبودیت برای شیطان است، از برای آنها حاصل شده و شیطان می‌کند در وجود آنها آنچه را که نور رحمان در وجود هر مؤمن و مؤمنه می‌کند. پس شیطان است که از چشم آنها نظر می‌کند و شیطان است که از لسان آنها با شوهر بیچاره درشتی می‌کند و سخنان بی‌ادبانه می‌گوید و خواهش‌های بی‌جا و بی‌معنی می‌نماید، غیبت خویش و بیگانه می‌نماید؛ و شیطان است که از گوش آنها گوش به هر حرفی و سخنی می‌دهد که ببیند پای او <۹۱> یا شوهر او یا زنی دیگر در میان هست که فوراً خیال فاسد کند و خود را به زمین بزند و مفسدهٔ عظیمی برپا کند که اوقات جمعی را تلخ کند. و نیز شیطان است که از پای آنها بدون اذن و رضای شوهر به هر جا که می‌خواهد می‌رود و جمیع جنّ و انس او را لعنت می‌کنند تا به خانهٔ خود برمی‌گردد، و همچنین شیطان است فاعل در حواس باطنیهٔ آنها و آنها را به کار می‌برد. پس به قول مطلق بگو: شیطان است که به این شکل و هیأت جلوه کرده و شیطان شخص کوچکی نیست، همه کار از او برمی‌آید. خداوند ان شاء الله که ما را و جمیع اخوان ما را از شرّ شیطان لعین حفظ فرماید. و چون دانستی که مجمع و مظهر و هیکل شیطان‌اند، پس مصدر و مبدأ و منشأ جمیع صفات ذمیمه و خصال رذیله‌اند و انسان را احتراز از آنها و مخالفت آنها لازم است. والسلام. <۹۲>

و آنچه عرض شد متعلق به زنانی است که دین خود را حفظ نمی‌نمایند و متابعت خدا و رسول، صلی الله علیه و آله، نمی‌کنند و جهالت ایشان از اندازه و

تحدید بالا رفته و عمداً مخالفت شوهر می‌کنند و هوا و هوس خود را خدای خود قرار داده‌اند و از هیچ معصیتی باک ندارند و به هیچ طاعتی و عبادتی اعتنا نمی‌نمایند و مقابل مردانی هستند که خداوند در حق آنها می‌فرماید «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» یعنی مانند چهارپایانند بلکه گمراه‌تر و بدترند.

خلاصه مقصود به توبیخ و تقبیح این جور زنان^۱ می‌باشند، نه زنان مؤمنه عقیقه صالحه عاقله، كَثَرَتِ اللَّهُ أُمَّثَاهُنَّ.^(۵) و معلوم است که هر شرف و فضلی که برای مرد مؤمن هست برای زن مؤمنه هم هست، هرگاه در ایمان مساوی باشند، و فضائل مؤمن از توصیف و بیان بالاتر است، پس زن مؤمنه هم هرگاه پیدا شود، شرافت <۹۳> او زیاده از وصف و بیان است. پس چنانکه^۲ مؤمن عزیز و مکرم و محترم است زنان مؤمنه هم چنین‌اند و سزاوار نیست که کسی متعرض ایشان شود یا ذکر شری از آنها نماید. بلکه ایشان هم عزیزه و محترمه و مکرمه و شایسته مدح و شرف و فضل و بزرگواری‌اند و محبت ایشان لازم و واجب و عداوت و بغض ایشان حرام است.

و در این مقام بیان می‌کنم احادیثی چند که دلالت می‌کند بر اینکه محبت نساء مؤمنات محللات از ایمان است و از اخلاق انبیاء و مرسلین است و اینکه محبت ایشان دلیل ایمان است به نحوی که هرگاه ایمان مردی زیاد شد، زیاد می‌شود محبت او نسبت به مؤمنات محللات بر او.

فصل

فَقَالَ الْكَافِي عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ <۹۴> عَمَّارٍ فِي الْمُوتَّقِي قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ»^(۶) یعنی در کتاب مبارک کافی روایت کرده است از

اسحاق بن عمار در حدیث موثّق گفت که فرمودند حضرت ابی عبداللّه علیه السّلام: از جمله اخلاق پیغمبران محبّت زنان است.

وَ فِيهِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: مَا أَظَنُّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَدَاةً لِلنِّسَاءِ حُبًّا. ^(۷) و ایضاً در همان کتاب کافی روایت کرده از عمر بن یزید که او روایت کرده است از حضرت ابی عبداللّه، علیه السّلام، که آن بزرگوار فرمود که گمان نمی‌کنم مردی را که زیاد نماید در ایمان خیری را مگر اینکه محبّت زنان برای او زیاد می‌شود.

وَ فِيهِ أَيْضاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ <۹۵> رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، «مَا أَحَبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ» ^(۸)، و در کافی روایت کرده نیز از حضرت ابی عبداللّه، علیه السّلام، فرمود آن حضرت که فرمود رسول خدا، صلی الله علیه و آله: دوست نمی‌دارم من از دنیا مگر بوی خوش و زنان را.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، «جُعِلَ قَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ» ^(۹)

وَ فِي رَوَايَةِ مَشْهُورَةٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «أَحَبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَةٌ: الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ قَرَّةٌ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ» ^(۱۰)، و ایضاً از آن بزرگوار روایت شده که فرمود که رسول خدا، صلی الله علیه و آله، فرموده است که قرار داده شده است روشنی چشم من در نماز و لذّت من در زنان. و در روایت مشهور است که فرمود <۹۶> رسول خدا، صلی الله علیه و آله: دوست می‌دارم من از دنیای شما سه چیز: بوی خوش و زنان و روشنی چشم من در نماز است. و مراد در این مقام استدلال به ظاهر اخبار است.

فصل

بدان که زن مثل ضلع اعوج می‌نماید، چنانکه^۱ حدیث وارد شده است که مرثه مثل استخوان کج است، اگر آن را به حال خود گذاری از آن منتفع خواهی شد و هرگاه بخواهی راست کنی آن را می‌شکنند. پس چون این طایفه را خداوند عالم از پهلوی چپ رجال آفریده، پس نفس اماره و مقام ائیت در ایشان غلبه دارد، و این معنی به سبب کمی عقل و ضعف نفس و قلت ایمان آنهاست. پس نوع زنان ناقصات العقول و ضعیفات القوی و النفوس می‌باشند و حماقت دارند، چراکه قوت ایمان و نفس و زیادتی فهم و شعور و ادراک از عقل است و عقل این طایفه < ۹۷ > نوعاً کم است و ضعف و جهل آنها زیاد. پس به مقتضای ضعف^۲ عقل، کجی و اعوجاج و انحراف و خلاف اعتدال در آنها بسیار است و حرکات و سکنتات و افعال و اقوال ایشان غالباً لغو و بی‌حاصل و خلاف قاعده و اعتدال است. پس انسان عاقل بعد از آنی که دانست از روی معرفت و بصیرت و حکمت و اقتضای خلقت بی‌عقلی ایشان را، باید بر حماقت و بی‌عقلی آنها صبر نماید و با آنها به مدارا و تغافل راه رود؛ یعنی هرگاه از آنها امور مکروهه غیر محرمه مشاهده نماید، باید متحمل شود و اغماض نماید و عفو کند و درگذرد و اعتنا ننماید و به زیان خوش در صدد معالجه و اصلاح آنها برآید و به مدارا در صدد تربیت و تعدیل^۳ آنها بکوشد، چنانکه^۴ با اطفال به مدارا و مسامحه و اغماض راه < ۹۸ > می‌روند، چراکه حالات آنها هم خیلی شباهت به اطفال دارد، چنانکه^۵ طفل را تا هفت سال فرموده‌اند در حضانت مادر باشد و با او راه رود و پدر متعرض امر و نهی و تربیت او نشود که مناسبت با پدر ندارد و افسرده و محترق خواهد شد، لکن چون با مادر مناسبت دارد، در حضانت او باید باشد که ترقی و نمو کند. بالجمله واضح است که دیه بر عاقله است، و عاقل باید با جاهل مدارا کند و بر جهالت جهال صبر نماید تا آتش

۱. اصل: چنانچه ۲. اصل: ضعیف ۳. اصل: تعدیایل ۴. اصل: چنانچه ۵. اصل: چنانچه

جهل آنها فرونشیند و خُرده خُرده^۱ به تعدیل^۲ عاقل جهل آنها کم شود. و آنچه عرض شد از مدارا و سلوک با زنان در وقتی است که از ایشان محرّمات و افعال ناشایست سرنزند، و آلا، مؤمن غیور، آنچه باعث نقصان دین او باشد، بر آن صبر نخواهد کرد و البتّه در صدد اصلاح حال خود باید برآید و مسامحه و مدارا در <۹۹> هر مقام سزاوار نیست و مؤمن غیور است، هرگاه کسی به چشم خیانت به حرم او نگاه کند، یا بر عکس، بر خود هموار نخواهد کرد و معالجه و رفع خواهد کرد، اگرچه در این زمان و فتن آخر الزّمان قضیه در غیر مؤمنین برعکس اتفاق افتاده و این هم یکی از علامات آخر الزّمان است که مردان منقاد و مطیع زنان شده‌اند، هرچه از آنها مشاهده کنند، خواهد حرام یا غیر حرام، بر خود هموار می‌کنند و اصلاً برای ایشان انقلاب حالتی و حرکت غیرتی و ایمانی دست نخواهد داد؛ نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ بَوَارِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَالِ^(۱۱) و در بی عقلی زنان همین بس که بین این طایفه متحمّل چگونه امور که نمی‌شوند، از مباشرت اطفال و آلودگی به نجاسات و کثافات و مَحَن اطفال؛ و اینها که سهل است، هرگاه لَئِه باشد، البتّه مأجور و مُثابند. <۱۰۰>

یادداشت‌ها

۱. ص ۲۰۱. «الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على اعدائهم اجمعين الى يوم الدين»: سپاس خدای یکتا را پروردگار جهانیان و درود و سلام بر محمّد و خاندان پاک وی باد و لعنت خدای یکتا بر دشمنان ایشان همگی، تا روز جزا.
۲. ص ۲۰۱. «أَفَنَاهُنَّ اللَّهُ عَنْ بَسِيطِ الْأَرْضِ وَأَبْدَلَ عَنْهُنَّ بِهِ خَيْرَاتٍ حَسَنَاتٍ»: خداوند اینان را از صفحه روزگار نابود گرداناد و حوری صفتان نیک‌آیین را جایگزین آنان گرداناد.
۳. ص ۲۰۱. «مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ وَعَلَيْهِ التَّكْلَانِ»: توفیق از جانب خداوند است و بر اوست تکیه و توکل‌ما.
۴. ص ۲۰۳. «كَائِنًا مِّنْ كَانٍ» و «كَائِنَةٌ مِّنْ كَأْنَتْ»: هر که می‌خواهد باشد.
۵. ص ۲۰۹. «كَثُرَ اللَّهُ أَمْثَالَهُنَّ» خدا زیاد کند امثال این‌ها را.
۶. ص ۲۰۹. «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ». جلد پنجم کتاب الفروع من الکافی شامل ۳ کتاب است؛ جهاد، معیشت و نکاح. که بیشتر احادیث مربوط به زنان در بخش النکاح از صفحه ۳۲۰ تا ۵۷۴ نقل شده است. (کلینی ۱۳۷۸ ق: ج ۵، ص ۳۲۰)
۷. ص ۲۱۰. حدیث «مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَرِدَادُ فِي الْأَيْمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَرَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ» (اجتهادی ۱۳۷۳: ج ۳، ص ۳۳۹؛ کلینی ۱۳۷۸ ق: ج ۵، ص ۳۲۰)
۸. ص ۲۱۰. حدیث «مَا أَحِبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا الطَّيِّبَ وَ النِّسَاءَ» (اجتهادی ۱۳۸۴: ج ۵، ص ۵؛ کلینی ۱۳۷۸ ق: ج ۵، ص ۳۲۱)
۹. ص ۲۱۰. حدیث «جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَدَّقِي فِي النِّسَاءِ» (اجتهادی ۱۳۸۶: ج ۱، ص

۲۱۴ هشت رساله در بیان احوال زنان

۷۹۵: ارموی ۱۳۵۱: ص ۲۰۲، ۱۷۹)

۱۰. ص ۲۱۰. حدیث «أَجِبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَةَ الطَّيِّبِ وَ التَّسَاءِ وَ قُرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ»

(اجتهادی ۱۳۸۴: ج ۵ ص ۵؛ کلینی ۱۳۷۸ ق: ج ۵ ص ۳۲۱)

۱۱. ص ۲۱۲. «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ بَوَارِ الْعَقْلِ وَ قُبْحِ الزَّلَّلِي»: پناه می‌بریم به خداوند یکتا از ویرانی

عقل و زشتی لغزش.

هر مقامی که در اینست و در هر مقامی که در اینست
 حکم او را که کند یا بر عکس بر خرد و در هر مقامی که در اینست
 خصله او که چه در این زمان و فتنه او را زمان خصله او
 مژگانین بر عکس اتفاق افتاده و این امیر از عقلت
 او را از آن است بر جوان منقاد و مطیع زمان است
 هر چه در زمان است بدین خصله و امیر با عیون خود
 مملکت و اصلد بر عکس است از عقلت عالم و در هر مقامی
 و ایضا دست بخورد و در نمودن به هر دو در عقد و در
 و در به عقلت زمان عیون است در عقلت منقاد
 امور که عیون از مباشرت اطفال و از عقلت به عیون است
 و حسن اطفال و اینها در عقلت هر که باشد با عیون
 در هر مقامی

آداب معاشرت نسوان



بسه انداز فرار سیه

به ذات خرد و کرم غایت بر محمد و آل او صورت
در شب که صد و پانزدهم از جمیع کتب است
که نویسی بود بر سینه جود لایق از سیر ادا لایق است
مستعد کتب بر آمد و احاطت بر سینه و دستیار
بر به بر سینه پیمان آمدن از کتب است پیمان

بسه در قرنهاست نصف سال شانی به بختی است
بمان خباب گاه است زلف از نیکو
بس دور و دور از کشته خنجره هیچ از نیکو
من هرگز بر بس است از نیکو از نیکو
اثری بود نه از نیکو است از نیکو است
واده دور این خنجره که گواه دل عاشق است
ازاد خنجره خاتم چون نوبی از نیکو است
چون است خود را بس است نام از نیکو است
ما هرگز از نیکو است از نیکو است

مشخصات نسخه

۱. نسخه کتابخانه و موزه ملی ملک (نسخه اساس)

شماره: ۶۳۹

عنوان: آداب معاشرت نسوان

مؤلف: ؟

خط: شکسته نستعلیق

آغاز: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بعد ذات خدا و ذکر صفات - بر محمد و آل او صلوات انجام: عمر ما که گذشته اینها بکار ما دیگر نمی آید ما را فراموش نکنند. تمام شد کتاب در شب ۱۸ جمادی الاولی. از شروع پنجساعت از شب گذشته بود حال که باتمام رسید هشت ساعت از شب گذشته.

۴۵ گ، ۹ س، کاغذ آهار مهرة فرنگی الوان، جلد میشن لایی قهوه ای ضربی، ۵/۸×۸/۱۲، دو جدولی، باعلائم و نشان شنگرف، تذهیبی در پیشانی دارد.

مأخذ: فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی. زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه با همکاری محمّد باقر حجّتی و احمد منزوی. تهران: دانشگاه تهران،

۲. نسخه کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی نجفی مرعشی (قم).

عنوان: سلوک و سیرت زن

مؤلف:؟

شماره: مجموعه ۶۴۲۱/۲

خط: نستعلیق شکسته زیبا، برگها زرد و آبی و صورتی، جلد تیماج قرمز بدون مقوا.

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم. بعد حمد خدا و ذکر صفات بمحمد و آل او صلوات انجام [تاقص] خانم تصور میکنند مرد را احیا کرده چه خوب کرده که ساعتی از شوهرش. ۳۰ گ، سطور مختلف، ۱۹/۵ × ۱۳ رسم.

اختصارات و نشانه‌ها

مل: نسخه کتابخانه ملک

مر: نسخه کتابخانه مرعشی

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه... مرعشی. زیر نظر سید محمود مرعشی. نگارش سید احمد

حسینی. قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۳۶۸، ج ۱۷، ص ۳۲.

پیشگفتار

از این رساله دو دستنویس با دو عنوان متفاوت موجود است. نسخه متعلق به کتابخانه ملک با عنوان آداب معاشرت نسوان که نسخه کامل و معتبری است و با همین عنوان اساس تصحیح قرار گرفت. عنوان نسخه کتابخانه مرعشی سلوک و سیرت زن است که در برگ چهارم این نسخه نویسنده به تعبیر «شرحی در سلوک و رفتار» زن به آن اشاره کرده است. این نسخه ناقص و ۳۳ برگ آن باقی مانده است. بی‌گمان غیر از این دو نسخه، نسخه دیگری نیز موجود است که این را از افتادگی‌ها و یا اضافات می‌توان استنباط کرد.

با تحقیق و مطالعه بر ۶۲ نسخه خطی با محوریت زن در موضوع حکمت عملی شاخه تدبیر منزل، هفت نسخه خطی با موضوعی مشابه شناسایی شد که از آن میان سه نسخه، عنوان مشابه تأدیب النسوان را دارند و نسخه بدل یکدیگرند. چهار تحریر دیگر این کتاب عنوان‌های متفاوتی دارند چون آداب معاشرت نسوان، سلوک و سیرت زن، رساله‌ای در احوال و رفتار خواتین زنان و تأدیب النساء، که با توجه به تفاوت عنوان نسخه‌ها و شباهت موضوعی و ناشناس بودن مؤلف، پژوهشی انجام شد تا نویسنده اصلی اثر مشخص شود. با تطبیق و مقایسه هفت نسخه مذکور، به این نتیجه رسیدم که این دستنویس، هسته اصلی روایت‌های مختلف «تأدیب النسوان»، «تأدیب النساء» و «رساله‌ای در احوال و رفتار خواتین زنان» است که آن را خانلر میرزا احتشام‌الدوله نوشته و چون موافق طبع قلم به دستان دوره ناصری بوده، هر یک از

آنها بنا به ذهنیت و دیدگاه خویش مطلبی به آن افزوده یا از آن کاسته و عنوانی بر آن نهاده و به قصد کاری خیر تحریرهای متفاوتی ساخته و به یادگار گذاشته‌اند!

نویسنده این رساله چنان که خود در مقدمه زیبای آن می‌نویسد: «در شب یلدا که حدّ و پایانش ناپیدا، خود را مشغول کردن خواستم که مونسى برای تنهایی جویم...» پس «به هر میدانی اسب خیال راندم و به همه صحرائی توسن فکرت تاختم. دیدم سواران بلاغت و دلاوران عرصه فصاحت نکته‌ای نگذاشته که نگفته باشند و گوهری که نسفته» و توضیح می‌دهد که کتاب کلثوم ننه را هم خوانده و عرق خجالت از جبین پاک کردن گرفته، قصدش این بوده که «در معایب این سلسله جلیله» بنویسد، «عقل هی زد»، که: «عیب نقاش می‌کنی هشدارا!» پس، «شرحی در سلوک و رفتار این سلسله علیّه» می‌نویسد که همه را به کار آید. به هر ترتیب این رساله محصول شب تنهایی نویسنده‌ای است که هدفش اندرز و تعلیم به زنان است.

موضوع این رساله آداب معاشرت زن در رابطه با مرد است. نویسنده نخست از ضرورت ازدواج و محبت و ایثار زن می‌گوید. سپس به اعتقاد زنان به سحر و جادو اشاره می‌کند و اندرز می‌دهد که جادو محبت نمی‌آورد. اگر حُسن سلوک و رفتار باشد نه حاجت به دعای جن و نه به دواى عطار است. و پندهای این چنینی می‌دهد؛ «زن بدون چون و چرا باید از مرد اطاعت کند و اطاعت و رضای مرد را فرض طاعت بداند. زبانی خوش داشته باشد، بلند حرف نزند، صبر و تحمل داشته باشد، گله نکند، خوش صحبت و مؤدب باشد، قشنگ راه برود، کثیف نباشد، بو ندهد، لقمه درست بردارد، بد اخلاقی نکند، آرایش ملایم داشته باشد، مسواک کند، مو را چرب نکند، دست‌های تمیز داشته باشد، مو را کوتاه و تمیز نگه دارد، عطر بزند، مرتب لباس عوض کند. با مرد در یک رختخواب نخوابد، در خانه داری خوب، در ادب و کلام دردانه، در امر رختخواب جانانه باشد، با همسر خود رفیق باشد.» و در انتها نویسنده هدف از این دستورات را تعلیم دادن و آموزش زنان و

دوشیزگان می‌داند و معتقد است «اگر کسی به این نحو سلوک کند بد نبیند و محتاج مصلح نباشد.»

نویسنده این رساله اگرچه ادعا می‌کند که با نیتی خیر و هدفی آموزشی این کتاب را نوشته است اما پشت این دستورات مصلحانه، مردی است با افکاری متناقض. از سویی سخت سنتی و از سوی دیگر شیفته فرهنگ دنیای نو. مردی ایرانی با رفتاری دوگانه، به شدت آرمانگرا و واقع‌گریز. در زندگی تمام تکالیف را برعهده زن می‌گذارد و برای مرد هیچ مسئولیتی در نظر نمی‌گیرد. او محصول دوره تضاد، تقابل و کشمکش بین دو نیروی سنت و تجدد است.

اگرچه نویسنده نام خود را پنهان می‌کند. اما از فحوای این متن می‌توان فهمید نویسنده پیرمردی تحصیل کرده با دیدگاهی مرد برتر، خواهان تغییر رفتار زنان و کنار گذاشتن عادات سنتی و نامطلوب قدیمی است. اماگاه همان پیرمرد تجددخواه که خواهان نو شدن و تغییر معیارهاست در اندرزاها و احکام رفتاری خود چنان دچار تضاد است که تصویر زن ایده‌آل و مطلوب او در جامعه آن روز ایران بیشتر به موجودی خیالی شباهت دارد تا زن سنتی - مذهبی ایرانی در جامعه‌ای بسته و محصور. او می‌نویسد: «زن باید رفیق باشد و در هر کاری ماهر و استاد، خانه دار باشد که مرد محتاج به بی بی و خانم پیدا کردن نشود. در امر رختخواب جانانه باشد و در ادب و کلام دردانه. ماه را مانند که اندر سدره دیبا بود / ماه کاندرا سدره دیبا بود، زیبا بود. در حرکت طرزی باشد که در خدمت کنیز باشد، در محبت عزیز، در طرب مطرب، در رقص رقص، بخواند، بزند، بگوید، بگرداند.»

او با دیدگاهی که آمیخته‌ای از سنت ایرانی و فرهنگ غربی است احکامی متناقض صادر می‌کند و به زنان توصیه می‌کند که: «تکلم زن به ملایمت باشد به آواز نازک و علیل که گویا از ناخوشی برخاسته» (آداب معاشرت نسوان، نسخه خطی: ص ۲۶) همان حکمی که غزالی در سده پنجم می‌دهد که «اگر مردی از در خانه آواز دهد

نشاید زنان را که به چربی و نرمی جواب دهند که دل مردان به بسیار و اندک چیزی بیاویزد و اگر ناچار جواب باید دادن باید که انگشت در دهان کنند و جواب دهند تا آواز ایشان مانند پیرزنان بود». (غزالی ۱۳۵۱: ۲۷۷)

نویسنده در جای دیگر می‌نویسد «زن باید یک دل و یک جهت در اطاعت مرد باشد، اطاعت و رضای مرد را فرض طاعت بداند» (آداب معاشرت نسوان، نسخه خطی: ص ۱۸) غزالی همین حکم را به زبانی دیگر می‌نویسد: «حق مرد بر زن عظیم‌تر است که وی به حقیقت بنده مرد است و در خبر است که اگر سجود کردن جز خدای را روا بودی، زنان را سجود فرمودندی در پیش مردان». (غزالی ۱۳۷۴: ۳۲۲)

نویسنده در ظاهر با افکار متجددانه در جهت منافع زن اندرز می‌دهد، حال آنکه از سنت ایرانی و فرهنگ فرنگی هر آنچه را به نفع خود اوست برگزیده و به زنان حکم می‌کند. این دستورها و فرمان‌های محدود کننده رفتاری و معیارهای مرد خواسته به برتری مردانه و استقرار تسلط بیشتر می‌انجامد و سرسپردگی، ناتوانی و وابستگی زن را به همراه دارد. آداب معاشرت نسوان الگویی برای تربیت فردی زن در دوره ناصرالدین شاه است. زنانی محروم از آموزشهای فردی - اجتماعی که بزرگان قبیله و وظیفه خود می‌دانند که راه و روش زندگی را به آنها تعلیم دهند. در این کتاب آموزش نیز دوگانه است از سویی به سبب تغییر سلیقه مرد ایرانی آرایش و بهداشت فرنگی توصیه می‌شود و از سوی دیگر آموزش اخلاق سنتی با خواسته‌های نابجا، مرد پسند، غیر منصفانه و دور از تعقل و خرد مردانه همراه می‌شود، به طور مثال، «اگر مرد دستش گرفته به آتش بیندازد، آتش را گلستان داند و باغ و بستان شمارد و تمرد و تخلف از فرمان به یک نفس کشیدن باشد جایز نداند». (آداب معاشرت نسوان، نسخه خطی، ص ۱۷) البته نویسندگان کتاب‌های تربیتی و حکمت عملی به گونه‌ای حق به جانب و ظاهر الصلاح دستورالعمل‌های خود را که بعضی ریشه در فرهنگ کهن دارد، در هر قرن به شیوه‌ای نوشته‌اند تا نگاه سنتی به زن را

تداوم بخشند.

«آداب معاشرت نسوان» و نسخه دیگر آن که در فهرست «سلوک و سیرت زن» نامیده شده به احتمال بسیار، نخستین نوشته دوره قاجاریه در موضوع آداب تعلیم و تربیت زنان است و هسته اصلی نوشته‌ای است که بعدها به تأدیبات النسوان شهرت یافت و علت ماندگاری و شهرت آن هم کتاب معایب الرجال یا پاسخ‌نامه‌ای است که بی‌بی خانم به نویسنده این کتاب داده است.

این اثر نوعی اندرزنامه جدید است که موضوع آن با اندرزنامه‌های کهن فارسی و اندرزنامه‌های سنتی که حجم وسیعی از ادبیات تعلیمی را شامل می‌شود، تفاوت دارد. یکی از تفاوت‌ها تغییر مخاطب است، اما نه مخاطب رویارو، این مخاطب، سوم شخص مؤنث غایب است. این مخاطب جدید در جامعه به رسمیت شناخته نشده و حضورش چندان خوشایند نیست، اما برخلاف زمان‌های گذشته زن در این اثر قابل آموزش و تربیت تشخیص داده شده و این جز تأثیر جامعه در حال تحول دوره ناصری نیست.

نویسنده این رساله اگرچه خود را معرفی نکرده است اما از دستنویس «تأدیبات النساء» می‌توان پس از گذشت ۱۵۲ سال که از مرگ نویسنده آن می‌گذرد، به این راز پی برد که نویسنده آن چند ورق که از ترس توهین زنان و یا رعایت مصالح دیگر نام خود را پنهان کرده و عموی محمدحسن میرزا معتضدالدوله بوده، احتمالاً کسی نیست جز خانلر میرزا احتشام الدوله پسر هفدهم عباس میرزا نایب السلطنه (سپهر ۱۳۷۷: ج ۱، ص ۵۲۴) که مدتها حاکم ولایات مختلف ایران در دوره محمدشاه و ناصرالدین شاه قاجار و فرمانده جنگ ایران و انگلیس (محمره) بود و قبل از سال ۱۲۷۸ قمری این مختصر را در شب تنهایی و روزگار پیری خود به امید دعای خیر نوشته است. (بامداد ۱۳۴۷: ج ۱، ص ۴۷۳-۴۷۵)

سبک نگارش این رساله، کوشش در پیروی از سبک سعدی در گلستان و به

کارگیری نظم و نثر توأمان است که در ادبیات فارسی پیشینه دارد، نگارستان معینی جوینی، بهارستان جامی، پریشان قآنی و... از آن نمونه‌اند.

نویسنده در مقدمه کوشش کرده‌است تا از سبک سعدی و پیروان او تقلید کند و نثری موزون و مسجع ارائه دهد، اما پس از مقدمه‌ای کوتاه، زبان گفتاری را پیش می‌گیرد و در بخش‌هایی به زبان عامه نزدیک می‌شود و برای تأثیرگذاری از اشعار شاعران بنامی چون سعدی، حافظ، مولانا، نظامی و گاه از آیات قرآنی و احادیث کمک می‌گیرد تا نثر خویش را بیاراید و سخنان خود را تأثیرگذارتر، منطقی‌تر و معقولانه‌تر سازد. نویسنده با وجود احاطه بر ادبیات فارسی و آگاهی به زبان عربی در اقتباس از گلستان سترگ سعدی، چون دیگر مقلدان سعدی ناموفق بوده و بیشتر به لایه بیرونی و سطحی کتاب و آمیختگی نظم و نثر توجه داشته‌است. نویسنده نه تنها اندیشه و زبان سعدی را دریافته بلکه در شیوه اخلاق نویسی هم، خواسته‌های مردانه را اصول اخلاقی مبتنی بر تعقل و استدلال دانسته و آنها را به زنان توصیه کرده‌است. نویسنده این متن به گفته خود، از آغاز شب تا پایان شب این متن را نوشته و در نوشتن این موضوع احتمالاً عمدی داشته که استعداد خود را برتر از سعدی بداند! که سعدی ۴۰ روز وقت صرف نوشتن گلستان کرده و او فقط یک شب این همه اصول اخلاقی را نوشته‌است! به هر ترتیب نویسنده با هدفی اخلاقی، اوضاع اجتماعی زمان خود، آداب و رسوم، طرز تفکر مردان و احوال زنان زمانه خود را به تصویر کشیده‌است.

روش تصحیح این رساله چنین بود که نسخه کتابخانه ملک (مل) را اساس قرار دادم و ضبط‌های نادرست و دشواری‌ها را با مراجعه به نسخه کتابخانه مرعشی (مر) دریافته و تصحیح شده آن را در متن قرار دادم و به تفاوت نسخ در پانوشته اشاره کردم. این روش تا جایی انجام شد که نسخه مرعشی موجود بود و از جایی که این نسخه ناقص بود، با تصحیح قیاسی و به یاری موضوع و زبان و تشخیص و حتی

مراجعه به رساله‌های مشابه، واژه یا جمله را (البته به گمان خود) تصحیح کردم و در زیر نویس به ناخوانا و نامفهوم بودن آن اشاره کرده‌ام. مگر در مواردی که نتوانسته‌ام و با علامت؟ نامفهومی آن را نشان داده‌ام. اگر موضوعی احتیاج به توضیح داشت با عدد داخل پرانتز () به بخش یادداشت‌ها ارجاع داده شد. بعضی ابیات را در دیوان‌های شعر نیافتم که گمان می‌رود یا مؤلف خود شاعر بوده یا از ابیات مشهور و رایج در زمانه خود استفاده کرده است. مآخذ شعر شاعران مشهور را در بخش یادداشت‌ها ذکر کرده‌ام.

اشتباهات املایی و شیوه غیرمرسوم امروزی چون مضبوط، فرط فرط، کسافت، دوشمنی، خواموشی، برخواسته، اقلب، کسیف، خردم، اسرار و... را در متن تصحیح و در پانویس به آن اشاره کردم.

رسم الخط دستنویس «مل» در مقایسه با امروزه بیشتر پیوسته‌نویسی است:
الف: مردانرا، بچیزهائیکه، چربشده، معلومست که قلبرا، یکچند، بعنوان،
کرا.

ب: «گ» با یک سرکش نوشته شده؛ کفتار، کاهی.

پ: «می» پیوسته به فعل نوشته شده؛ میشود، میخواستی، مییاشد.

رسم الخط اعمال شده در تصحیح این کتاب شیوه امروزی است که با دستورالعمل فرهنگستان تقریباً هماهنگی دارد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد حمد^۱ خدا و ذکر صفات بر^۲ محمّد و آل او صلوات

در شب یلدا که حد و پایانش ناپیدا^۳، خود را مشغول کردن خواستم که مونس^۴
برای تنهایی جویم، لایق [تر] از سیر سیّرأولوالباب^(۱) نجستم. مطالعه کتاب^۵ سر
آمد و آفتاب بر نیامد و^۶ قصّه به پایان رسید و صبح ندیدم.
به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی < ۱ >

به صد دفتر نشاید گفت وصف حال مشتاقی^(۲)

به خطاب شب زبان عتاب^۷ گشاده:

ای^۸ شب نه ز زلف اوست بر پای تو بند

بس دور و دراز پر کشیدی تا چند

ای صبح تو نیستی چو من عاشق زار

من می‌گیرم بس است باری تو بخند

از خطاب ثمری و از عتاب اثری هویدا نشد. از خواب ملالت و از بیداری کسالت
دست داده، اوراق سفید مجلّد که گواه دل عاشق و^۹ کف رادی آزاد بود، جُسته.

۱. مل: ذات، ۲. مر: بمحمد ۳. مر: ناپیدا بود.

۴. مر: مونس بهتر برای تنهایی از کتاب و انیسی لایق‌تر از سیرألی‌الباب. ۵. مر: کتب

۶. مر: «و» ندارد. ۷. مر: «عتاب» ندارد. ۸. مل: «ای» ندارد.

۹. مر: و روی معشوق کف داد همت از وجود خسته برخواستم چون روی نوحطّان تباہ؛ مل: خسته
خاستم.

خواستم چون روی نوخطان سیاه تباه و چون شب خود سیاهش سازم^۱. از نوشتن اشعار در ماندم.

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین^۲ باشد

یک نکته ازین^۳ معنی گفتیم و همین باشد <۲>^(۳)

به هر میدانی اسب خیال راندم و به همه صحرائی توسن فکرت تاختم. دیدم سواران میدان^۴ بلاغت و دلاوران عرصه فصاحت نکته‌ای نگذاشته که نگفته باشند و گوهری که^۵ نسفته. با خود اندیشیده:^۶

چو قطره تو بر ژرف دریا بری به دیوانگی ماند این داوری^(۴)

اذعان بر بی‌دانشی عین دانش دانسته، عنان کشیده به رای دل^۷. رجوع به قهقرا از مقابل مردان ننگ ندانسته. و عار از مضمون من تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ^(۵) نکرده، در عرصه‌ای وسیع جولان آغاز نموده که کتاب کلثوم^۸ ننه^(۶) را دیده که از قانون کلیه و جزئیة حکمی مهمل نگذاشته، «تعالی‌الله!» عجب محکم بنایی که احکامش چون <۳> احکام علمای اربعه از شائبة تبدیل و تغییر^{۱۰} مصون و بنیانش از حوادث اندراس محروس، آیاتش چون آیات سماوی مُتَّبِع^{۱۱} و برهانش چون برهان منطقی مُنطَبِع. عرق خجالت از جبین پاک کردن گرفته،

سیل بر اوج برده بود، خروش چون به دریا رسید گشت خموش

از انزجار طبع که طبیعت^{۱۲} بشری است، در معایب این سلسله جلیله، جَلَّتْ جلالهن، قلم را حرکتی داده، عقل هی زد که: «عیب نقاش می‌کنی هشدار» که این عالم الوان است و^{۱۳} رنگها ازین عالم خیزد و به هیچ رنگی نیامیزد. دریای محیط است، سفینه <۴> نوح را، از این جا^{۱۴} خلاصی نیست. وَ لَاتَ حَیْنَ مَنَاصٍ^(۷) صفحه

۱. مر: دیدم. ۲. مر: جبرین. ۳. مر: دراین. ۴. مل: «میدان» را ندارد. ۵. مر: گوهری نه ۶. مر: کفتم. ۷. مر: دل و ۸. مل: کرثومنه نه. ۹. مر: «الله» ندارد. ۱۰. مر: ثعیر و تبدیل. ۱۱. مل: منبع. ۱۲. مل: صتیب. ۱۳. مر: برنکها. ۱۴. مر: از آنجا.

مانی^۱ است پر از نقش، و طبله^۲ عطار است همه بو.

حبذا نقشی که نقاشش نباشد در میان مرحبا بویی که عطارش نباشد آشکار

تحصیل حاصل چه کنی و آهن سرد چه کوبی؟ چه نویسی که کتب آسمانی بر او ناطق نگشته باشد و چه گویی که از زمان آدم الی یومنا القائم هر افصح^۳ و اعجم به او گویا نشده باشد؟

یک چراغ است درین خانه و از پرتو آن

هر کجا می‌نگری انجمنی ساخته‌اند^۴

ورق را گردانیده استغفرالله ثم استغفرالله.

شیخ سعدی شبی در^۵ خلوت نشسته زمزمه این شعر^۶ نمود که: <۵>

زن و ازدها هر دو در خاک به.^(۸)

فرد را به آخر نرسانیده^۷ که ناگاه عجز ذات الدّواهی^(۹) پرده برداشت. آری هر کجا

اسم عفاریت به زبان آری^۸ حاضر خواهند شد. پرسید: چه می‌خوانی؟ شیخ^۹ از

اضطراب، زبان لال و ملهم به این مقال گشته علی الفور برخواند:

زن و ازدها هر دو پیغمبرند.

تا اقرار بر^{۱۰} نبوتش نکرد، آسوده نگشت، و می‌بایست^{۱۱} بر الوهیتش اقرار کند.

قلم این جارسید^{۱۲} و سر بشکست^(۱۰) لاجرم لونی دیگر پیش گرفت^{۱۳} و از در دیگر

در آمد،

گرم برانی از این در درآیم از در دیگر.^(۱۱)

و شرحی در سلوک و رفتار این سلسله علیّه، اعلی الله قدرهن، نوشته. چیزی که

۱. مل: تانی؛ مر: یانی. ۲. مر: «و طبله» ندارد. ۳. مر: فصیح. ۴. مل: مصراع دوم و «ورق را» ندارد.

۵. مر: در گوشه ۶. مر: اشعار ۷. مر: رسانیده. ۸. مر: بر زبان حاضر.

۹. مر: شیخ بیچاره از اضطراب لال. ۱۰. مر: نبوتش. ۱۱. مل: نکش زساست؛ مر: و بر ساست.

۱۲. مل: رسیدس. ۱۳. مل: گرفته‌از

قابل نام ملوک نباشد <۶> ملکه را شاید، و سخنی که در مجالس خوانین عار آید، حضور خواتین به کار آید و حال آن که همه را در کار است.

سخن^(۱۲) کز روی جان خیزد، نشیند لا جرم در^۱ دل.

خداوند عالم^۲ آدم را آفرید و حوّا را شریک او ساخت، به جهت بقای نسل. همه مخلوق را زوج آفرید و محبتی در دل همدیگر انداخت که ماورای محبت است و زن را وطن و مسکن برای مرد قرار داد.

این وطن مصر و عراق و شام نیست

این وطن شهری است کور نام نیست^(۱۳)

و در کلام مجید امر به تزویج فرمود و در احادیث نبوی مذمت تجرید و تأکید در مواصلت وارد است^۳ و مایه عیش آدمی منوط به وجود زن و علاقه <۷> در دنیا جبل‌المتین زن است. *مَنْ تَمَسَّكَ بِهَا عَاشَ سَعِيداً*^۴ و *مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَاتَ شَهِيداً*^(۱۴) تو گرو بردی اگر جفت و گم طاق آید.^(۱۵)

مایه استراحت و دوام لذت و معیشت زندگانی و سرمایه کامرانی از زن حاصل می‌شود. نه اینکه تصور شود این لذت و عشق^۵ را از معشوقه بازی و شاهد هر جایی خواسته‌اند.

خرابت کند شاهد خانه کن برو خانه آباد گردان به زن^(۱۶)

تعلق خاطر باید نه تملق حاضر^۶.

کسی که علاقه ندارد و لا قید است و پریشان و بی سامان نه از دنیا چیزی فرا گرفته^۷، نه از آخرت بهره برده، *ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ*^(۱۷).

اگرچه اول عفت دَرَکات^(۱۸) و ابتدای مرارات^۸ اختیار اهل^۹ و مال است <۸>،

۱. مر: بر. ۲. مل: «عالم» ندارد. ۳. مر: زیاد نمود. ۴. مر: این عبارت را ندارد. ۵. مر: عیش.

۶. مر: زن. ۷. مر: گرفته و. ۸. مر: مرارت. ۹. مل: دل و مال.

بی زن و مال^۱ کار دنیا نتوان ساخت جز به دشواری. معظم علایق دنیوی زن است، این است که حَبْلُ الشَّيْطَانِ می نامند و علاقه که مر مرد راست به زن، ترک پدر و مادر و^۲ برادر و سایر اقربا را می کند و خود را به مهالک عظیمه می اندازد و اختیار خلود در آتش می کند^۳ محض برای رضای خاطر زن^۴. امر زن امر عظیم است و سرّ این لاینحل. لامحاله، مرد را از زن گریزی نیست و کسانی که انکار این عالم نموده اند، یا کتمان حق کرده اند، یا بی خبر از عالم بوده اند، وَاَلَا مردانِ مرد در زیر این بار مانده اند^۵ و بجز تحمّل و شکیبایی اختیار نکرده.

تو هم جور بینی و بارش کشی اگر یک شبی در کنارش کشی <۹>^(۱۹) نمی بینی زنان را که به جهت خاطر مرد بیگانه که او را در مدّت عمر ندیده، بلکه نامش نشنیده، به محض تزویج از ماسوا بیگانه گشته و با او^۶ یگانه ترک^۷ همه را نموده.

«از کاینات ذات تو را اختیار کرد»

و به جهت محبّت شوهر از ایثار زر و نثار جان و سر مضایقه ندارد^۸. اگر شیّادی افسانه گری ببیند به افسون او از مایملک خود بیرون^۹ می رود و کاغذ شنجرفی^(۲۰) و بی حرفی را چون کلام الهی عوذۀ^{۱۰} خود قرار می دهد و احیاناً پوست حماری را عوض نافۀ تثار می داند و سرگین خشک را بَدَلِ مُشک می گیرد. از... گفتار که شیرین ترین^{۱۱} اسباب شیرینی اهل فن است، استعانت می جوید^{۱۲} و از همه این مقدمات محبّت شوهر می خواهد. <۱۰>

عشق ازین بسیار کردست و کند خرقه ها ز نثار^{۱۳} کردست و کند^(۲۱)

و غافل ازین است که این ها افسانه است و افسون، به هیچ کاری نیاید، و هیچ

۱. مر: مال اگرچه کار جهان نشود راست جز. ۲. مر: و خواهر. ۳. مر: «می کند» ندارد.

۴. مر: «زن» ندارد. ۵. مر: مانده و. ۶. مر: «و با او» ندارد. ۷. مل: «ترک» ندارد. ۸. مر: ندارد و.

۹. مر: برون و. ۱۰. مل، مر: عرصه. ۱۱. مل: «ترین» ندارد. ۱۲. مر: بجوید. ۱۳. مر: زنهار.

محبّتی را نشاید، لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنَ جُوعٍ. ^(۲۲) گفتار شیرین در کار است نه... گفتار رنگین. رفتار خوب باید نه پارچه‌ای چوب^۱ که چوب برای سوختن است نه مهر و محبّت اندوختن^۲. و^۳ پوست نجس برای انداختن^۴ است نه مایه محبّت ساختن، که محبّت از حسن خُلق خیزد^۵ و زشتی و زیبایی مایه محبّت نمی‌شود. نه جزو^۶ محبّت سلوک و رفتار و حُسن گفتار^۷ و یک جزو دیگر حُسن و زیبایی است. زیبایی که ممزوج به سازگاری نباشد^۸، لا محاله، زشت‌تر و بهتر از او خواهد شد. از مار رنگین‌تر ^{<۱۱>} و زیباتر در حیوانات نیست؛ به جهت زهرش که در باطن است، دایم سرکوفته است. زنبور اگرچه شهد دارد، به جهت نیش که در باطن دارد، انسان از او گریزان است. دلربایی و مهربانی مطلوب است نه زینت ظاهر و رعنائی.

دلربایی^۹ نه همان است که عاشق بکشند

خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش ^(۲۳)

حور بهشت با اخلاق زشت از دیو بدتر^{۱۰} است و دیو نابکار با اخلاق خوب مرغوب است.

که را خانه آباد و همخانه^{۱۱} دوست خدا را به رحمت نظر سوی اوست ^(۲۴)

پس عمده سبب محبّت سلوک است و رفتار خوب و گفتار شیرین و کردارِ نمکین. ^{<۱۲>} پس در تحصیل نیکی اخلاق و خوشی سلوک^{۱۲} باید، به نوعی زن ساعی باشد که^{۱۳} حاجتِ دعا و دوا نباشد. سحر و جادو چشم و زبان است و گفتار و بیان.

چشم جادو تیر غمزه دام کید بهره‌چرخ دادند خدا از بهر صید

*

۱. مر: پارچه خوب. ۲. مل: «نه مهر و محبّت اندوختن» ندارد. ۳. مر: «و» ندارد.
 ۴. مل: انداختن... ساختن. ۵. مل: حرد حلق؛ مر: خیزد و درشتی و زیبایی، به قیاس رساله‌های مشابه.
 ۶. مل: حرف محبّت سکرت؛ نه حرف. به نظر می‌رسد حرف تصحیف جزو باشد.
 ۷. مر: گفتار است و. ۸. مر: بسازکاری شد. ۹. مر: مهربانی. ۱۰. مل: به تر. ۱۱. مر: همخوابه
 ۱۲. مل: مشلوك. ۱۳. مر: «که» ندارد.

زن خوش منش خواه، نی^۱ خوبروی ز بدخو گریز ارچه نیک است روی^۲

پس نکته‌ای چند در بیان سلوک زن و رفتار با مرد گفته آمد که اگر کسی مراقب باشد، ان شاء الله، نه حاجت به دعای جن دارد و نه به دوی^۳ عطار. وَاَنْ يُضْلِحَ الْعَطَارَ^۴ مَا اَفْسَدَ الدَّهْرُ. (۲۵)

در باب سلوک و سیرت زن که لابد است محبت از طرفین کامل باشد و این امر را قیاس به سایر امور نمی‌توان نمود. کسی که عشق به کسی داشته <۱۳> باشد، همین که خلاف محبت^۵ دید، ترک می‌کند و از ترک او اگر نفع نکند، نقصان نخواهد آورد و بعد از قرنی همدیگر را با هزار مانع می‌بیند، آن یک دم می‌توان نوعی^۶ سلوک کرد که مایه رنجش نشود. بر فرض بشود، تحمل یک ساعت و یک روز ممکن است. اما چگونه می‌شود^۷ مادام الحیات تحمل سوء سلوک نمود؟ و در مجالست و معاشرت همه عیوبات ظاهر می‌شود و سبب تنافر قلب مردان می‌شود. زن را لازم است به نوعی حرکت کند که هرگز کدورت^۸ میان نیاید. بسا زنان کریه^۹ بد شکل و شمایل دیده شده^{۱۰} که دیگران را از دیدن او نفرت بوده و او به حسن سلوک و رفتار خوش^{۱۱} <۱۴> چنان حرکت کرده که هر عیب او بهتر از هزار حسن بوده و هرگز عیب او به نظر^{۱۲} نمی‌آمده و اغلب^{۱۳} اتفاق افتاده که بسیار صاحبان حسن و جمال و عقل و کمال در نظر مرد از مار زننده^{۱۴} و عقرب گزنده بدتر، و همیشه شکایت از بیخت بد^{۱۵}، به جهت رفع کدورت و تحصیل محبت از دنبال این ملا^{۱۶} و عقب آن^{۱۷} بی بی، افتان و خیزان. سبحان الله^{۱۸}.

۱. مل: و نی ۲. مر: چه باشد نکوی ۳. مر: نه دوی. ۴. مل: «العطار ما افسد» ندارد. ۵. مل: تعجب. ۶. مر: «نوعی» ندارد. ۷. مر: میشود که. ۸. مر: کدورت در. ۹. مر: کریمه. ۱۰. مل: شد. ۱۱. مر: خوب. ۱۲. مر: بنظرش. ۱۳. مل: اقلب. ۱۴. مل: رمارانند و عقرب؛ مر: مار کزنده و عقرب. ۱۵. مل: «بد» ندارد؛ مر: شکایتش از ۱۶. مل: دنبال بلا؛ مر: این بلا. ۱۷. مل: عقب آسمان. ۱۸. مر: سبحان الله کویان.

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد (۲۶)

محبّت در وجود خودش می‌باشد و سبب سلب محبّت خودش گشته، عمده سر^۱ کار این است که زشترو از خود مایوس است و به سبب خوشخویی و نیکی خلق دل^۲ به دست <۱۵> می‌آورد و زشتی^۳ رورا به داروی نیکی خو^۴ معالجه می‌کند و باعث زیادی محبّت می‌شود.

که عشق من ای خواجه بر خوی اوست

نه بر قدّ رعناى دلجوی اوست (۲۷)

اما آن خوبرو استغنا^۵ خوبرویی تحویل می‌دهد و به حسن خود خاطر جمع است، خیال می‌کند هرچه^۶ کند خوب^۷ است. غرور حسّ معشوقی را غالب می‌کند و اختیار سلوک از دست می‌دهد، و به گفتار خام بیهوده گویان فریب می‌خورد که تعریفش می‌کنند^۸ و به گوشش می‌خوانند:

طریق عشق بر معشوق ناز است که عاشق^۹ از دو گیتی بی نیاز است

بیچاره فقیر قافیه را می‌بازد. وقتی^{۱۰} خبردار می‌شود که بیچاره با آن همه حُسن <۱۶> از نظر افتاده و با آه و درد قرین و با بدبختی همنشین گشته.

فریب حسن و جمال^{۱۱} نخورد و طریق سلوک را از دست ندهد. در هر حال و احوال مطیع امر و نهی مرد باشد، و از خود بگذرد،

ما قلم بر سر کشیدیم اختیار^{۱۲} خویش را

اختیار آن است کو^{۱۳} قسمت کند درویش را (۲۸)

فناى در اطاعت مرد باشد. چون و چرا^{۱۴} نداشته باشد. آنچه بگوید اطاعت کند،

۱. مر: سراین. ۲. مل: «دل» ندارد. ۳. مل: وزشت رورا. ۴. مر: خود. ۵. مل: استعنا تحویل من.

۶. مر: آنچه. ۷. مل: خو غرور. ۸. مل: می‌کند. ۹. مل: عشق. ۱۰. مر: وقتی که.

۱۱. مر: «و جمال» ندارد. ۱۲. مر: «اختیار» ندارد. ۱۳. مل: تو. ۱۴. مر: چون چرا.

فرمانبرداری مرد را واجب بدانند^۱، و اگر بالمثل مرد دستش گرفته به آتش بیندازد آتش را گلستان^۲ داند، و باغ و بوستان شمارد، و تمرد و تخلف از فرمان، به یک نفس کشیدن باشد، جایز نداند که یک دم خلاف، یک سال <۱۷> اثر می‌بخشد^۳ و باعث کدورت کلی می‌گردد،

یا مکن با فیلبانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای^۴ در خورد فیل
یا مکنش بر چهره نیل عاشقی یا فرو بر جامه تقویٰ به نیل^(۲۹)

همین که از خود صاحب رای و رضا شد، و خود رادر میانه دید، توقع دوستی نداشته باشد. باید یکدل و یکجهت در اطاعت مرد باشد. اطاعت^۵ و رضای مرد را فرض طاعت بدانند:

کسی برگرفت از جهان کام دل که یکدل بود^۶ با وی آرام دل^(۳۰)

شرط دیگر حفظ زبان است که زخم زبان بدتر از زخم سنان است.

آنچه زخم زبان کند با مرد^۷ زخم شمشیر جان ستان نکند <۱۸>^(۳۱) زبان را اثری غریب است در محبت و عداوت. زبان^۸ قلب است و سلطان بدن. باید ابداً سخنان تلخ نگوید.

گفتار تلخ از آن لب شیرین نه درخور است

خوش کن^۹ عبارتت که ز هر چیز خوشتر است

سخنانش باید نمکین و گفتارش^{۱۰} شیرین باشد.

به شیرین زبانی توان برد گوی که پیوسته تلخی کشد تند خوی^(۳۲)

زخم‌زبان هرگز التیام‌پذیر نیست و تا عمر^{۱۱} انسان هست اثر این زخم باقی خواهد بود. زهی احمقی^{۱۲} که هزار ناملایم می‌گوید و بعد از آن عذر می‌خواهد که:

۱. مر: داند. ۲. مر: گلستان و باغ و بوستان. ۳. مر: میکند. ۴. مل: خوانه. ۵. مر: «اطاعت» ندارد. ۶. مل: «بود» ندارد. ۷. مل: با من. ۸. مل: نان؛ مر: «زبان» ندارد. ۹. مل: خوش عبارتت. ۱۰. مر: گفتارش باید. ۱۱. مر: عمر باقی است. ۱۲. مر: احمقی است.

جنگ^۱ بود، میان جنگ^۲ حلوا قسمت نمی‌کنند.^۳ بلی جانم میان جنگ حلوا نمی‌دهند، همه توپ است و تفنگ و چوب^۴ است و سنگ.^۵ <۱۹> بعد از جنگ دیگر^۶ حلوا از آن دست نمی‌توان خورد و توقع دوستی نباید نمود و طمع از محبت باید برید که آنچه گفته شد در لوح دل چاپ شد و چون زخم ناسور از علاج دورگشته. پس باید ابداً حرف تلخ نگویید و اگر مرد را در حال تغیر ببیند^۷، حسابی یا بی حساب، بی جا یا با جا، بتواند به گفتار نرم و ملایم از آن پایین بیاورد.

غرض زین حدیث آن که گفتار نرم چو آب است بر آتش ای مرد گرم^(۲۳)

هر چند گناهی نکرده^۸ باشد، اسناد گناه به خود بدهد^۹ و از در عذرخواهی برآید^{۱۰} و به تملق و چاپلوسی پیش بیاید. طوری کند که مرد را خجل کند. اگر آن ساعت هم خجل^{۱۱} نشود، لامحاله بعد <۲۰> خجل خواهد شد، و زیادی محبت خواهد شد. یک کلمه «غلط کردم و بد کردم» بهتر است در مقابل صف آراییی کردن و سخنان زشت گفتن^{۱۲} و شنیدن و سالها مایه کدورت شدن. شأن^{۱۳} و قدر زن^{۱۴} محبت مرد است، اگر چه زن پادشاه باشد و مرد گدای تون تاب. هر چه در این مقام فروتنی کند بهتر است. و اگر بر فرض دید که^{۱۵} تغیر حالت آن^{۱۶} و رفع تغیر مرد نگشت^{۱۷} تغیر آن مجلس بدهد، نه به طور قهر که سبب زیادی تغیر و کدورت خواهد شد. به بهانه‌ای از مجلس برخیزد و فوراً مراجعت کند^{۱۸}، به هر قسم که بتواند رفع تغیر^{۱۹} را بکند. کلامی که به قدر ذره‌ای از او رنجش حاصل شود، به زبان نیاورد.^{۲۰} این مقام <۲۱> بزرگ^{۲۱} است، که تحمل بتواند کرد؟

۱. مر: «جنک بود» ندارد. ۲. مر: نان و. ۳. مر: جنک بود بلی خانم. ۴. مر: «و چوب است» ندارد.
 ۵. مر: نان حلوا. ۶. مر: نمیشود گرفت و طمع و. ۷. مر: ببیند پایین بیاورد. ۸. مل: نکرد باشد.
 ۹. مل: بخود ندهد. به قیاس «مر» و معنا تغیر کرد. ۱۰. مر: بدرآید. ۱۱. مل: خوی.
 ۱۲. مل: زشت کوی. ۱۳. مر: «شأن» ندارد. ۱۴. مل: «زن» ندارد. ۱۵. مر: «که» ندارد.
 ۱۶. مر: حالت نشد. ۱۷. مر: نشد. ۱۸. مر: نمایند. ۱۹. مل: تغیر. ۲۰. مر: بر زبان نیاورد و.
 ۲۱. مر: بزرگ را که تحمل توان کرد.

«دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد» (۳۴)

مردان مرد از عهدهٔ این امر بر نیامده^۱، مالک زبان خود نگشته‌اند، چگونه زنان ضعیف‌القلب و^۲ خفیف‌العقل می‌توانند^۳ تحمل نمایند؟ ولی بعد از آن که کسی طالب دوستی باشد^۴ و بخواهد رشتهٔ محبت قطع نشود^۵

«صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد» (۳۵)

باید تلخی^۶ صبر و تحمل را بچشد. زبان خود را به تیغ تیز قطع کند بهتر است از ستیز و آویز، که بعد پشیمان شود^۷ و بخصوص در حال تغیر، تمالک و تماسک از دست بیرون^۸ می‌رود و سخنان زشت^۹ میان می‌آید که بعد به هیچ سوزنی رفو نمی‌شود، و اگر بر فرض <۲۲> اصلاحی هم به ظاهر^{۱۰} بشود، گرهی در میان می‌ماند، و آن محبت که مطلوب است از دست می‌رود. تصور نکند که مرد چرا گفت، من نگویم؟ یا، از این نگفتن نقص^{۱۱} در شأن من حاصل می‌شود. این تصورات^{۱۲} جهل و بی‌دانشی است، به مراحل از مقصود دور افتادن.

در خرمی بر^{۱۳} سرایی ببندد که بانگ زن از وی بر آید بلند
 تهی پای رفتن به از کفش تنگ بلای سفر به که در خانه جنگ^(۳۶)

دیگر چگونه دوستی و محبت^{۱۴} باقی می‌ماند که زن^{۱۵} رویه‌روی مرد به^{۱۶} نزاع و جدال برخیزد. این خصومت است نه دوستی، بر فرض بعد از آن آشتی شود. دشمن هم با دشمن گاه صلح است و گاه^{۱۷} جنگ. تا می‌تواند <۲۳> الفاظ رکیک نگوید^{۱۸} و سخن ناملایم بر زبان نیارد^{۱۹} اگر چه به عنوان شوخی باشد^{۲۰} که شوخی

۱. مر: نیامده‌اند. ۲. مر: «و» را ندارد. ۳. مر: میتواند...نماید.

۴. مل: دوستی داشته باشد و نخواهد (چنین خوانده شد). ۵. مل: نشود. ۶. مر: سختی.

۷. مر: شود بخصوص. ۸. مر: «بیرون» را ندارد. ۹. مر: زشت در. ۱۰. مر: «به ظاهر بشود» را ندارد.

۱۱. مل: نکفتی بعض. ۱۲. مر: تصورات محض. ۱۳. مل: در. ۱۴. مر: «و محبت» ندارد.

۱۵. مل: «که زن» ندارد. ۱۶. مر: مرد نزاع. ۱۷. مر: گاهی. ۱۸. مل: بگوید. ۱۹. مر: واکر.

۲۰. مر: «که شوخی»... «رکیک» ندارد.

و مزاح مناسبت به الفاظ رکیک زشت کنایه دار و پهلو دار ندارد^۱ و اگرچه اسمش را^۲ شوخی بگذارد. و اظهار ملالت نکند^۳ در کلام و^۴ ابدأ شکایت از مرد نکند، نه به روی مرد نه پیغام. مطلق پیغام^۵ را موقوف کند که از سخن، سخن خیزد و شکایت مرد را^۶ نزد خارجی، اگرچه به عنوان حکایت باشد، نکند که احتمال کلی دارد^۷ آن کس به^۸ مضامینی دیگر به لباس دوستی بگوید، از^۹ هزار دشمن بدتر باشد.

گله هرگز نکند، هر چند^{۱۰} صد هزار ناملایم بیند. گله، گله^{۱۱} می آرد، اصل گله خنکی^{۱۲} است، هر چند کمال گرمی در میان باشد، لابد گله باعث کدورت می شود. حاشا که چنین باشد. زن و شوهر را <۲۴> چه به گله^{۱۳}؟ گله را پیرزن ها باید از عروس بکنند.^{۱۴} زن و شوهر که از هم توقعی نداشته باشند^{۱۵} گله کردن عیب ندارد. و صدا را بلند نکند در کلام که نمونه صدای خر باشد: إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ^(۳۷)، بلندی صدا را حسن خود نداند که ماشاء الله خانم مثل توپ صدایش در می آید یا آتش از دهنش^{۱۶} برون می آید، قباحت همین تعریف را بفهمد، کافی خواهد شد. هرگز نیشی در سخن نگوید، نسنجیده سخن نگوید^{۱۷} و کلمات زشت در کلام نیارد^{۱۸}، در مقام^{۱۹} مقابلی حرف نزنند، در وقت تکلم پهلووانی به خاطرش نرسد، یک دستش را مشرق نبندد یکی را مغرب^{۲۰}، گاهی دست بر کمر <۲۵>، گاهی با سقف خانه آشنا باشد. اگر بیچاره مرد^{۲۱} پهلویش نشسته باشد،^{۲۲} سر و صورت او را خُرد^{۲۳} کند. دهن کف کرده^{۲۴} و چشم ها از حدقه بیرون رفته با دستها گز

۱. مل: ابه دار و ۲. مل: «را» ندارد. ۳. مر: نکند بروی مرد. ۴. مر: «و» ندارد.
 ۵. مر: پیغام پیغام را مطلق. ۶. مل: را نه بعنوان شکایت باشد بکنند که. ۷. مر: کلی آن.
 ۸. مل: که بمضامین دیگر مباحث. ۹. مل، مر: که از. ۱۰. مل: هرچه.
 ۱۱. مل: کله باعث، یک سطر افتادگی دارد، به قیاس «مر» افزوده شد. ۱۲. مل: ندارد؛ مر: خندکی.
 ۱۳. مر: این عبارت را ندارد. ۱۴. مل: بکنند. ۱۵. مر: باشند چه عیب دارد کله.
 ۱۶. مر: دهنش می یارد. ۱۷. مر: این عبارت را ندارد. ۱۸. مر: نیاورد. ۱۹. مل: مقابل مقابلی.
 ۲۰. مر: مشرق و یکی را مغرب بیندازد. ۲۱. مل: «مرد» ندارد. ۲۲. مل: باشد تا. ۲۳. مل، مر: خورد.
 ۲۴. مر: کرده چشمها.

و نیم گز می زند^۱، الفاظش^۲ از این زانو به آن زانو می غلظد^۳، گرد بر آسمان^۴ هفتم بلند می کند.

پس تکلم زن^۵ به ملایمت باشد، به آواز نازک و علیل که گویا از ناخوشی برخاسته^۶. با تائی و قشنگی. گاهی سرانگشت حرکت بدهد. به^۷ این طرف و آن طرف نگاه نکند^۸ و یا چشم را ندراند^۹. با ادب^{۱۰} و شیرین و نمکین^{۱۱} سخنان محبت آمیز و کلمات شوق انگیز و گاهی دست به^{۱۲} دهن برده، باید حرکات او در تکلم چنان باشد که به همان حرکت <۲۶> و تکلم چنان دلبری و^{۱۳} دلربایی کند که همه را چشم و گوش به سوی^{۱۴} او باشد. اگر ساعتی خاموش^{۱۵} باشد. همه شوق به تکلم^{۱۶} او نمایند و مرد از جان و دل طالب کلام او باشد، و اگر هزار غم و اندوه داشته باشد، به کلمات آبدارش رفع ملال خاطرش بشود و زنگ غبار از دلش بر خیزد. و این بیان ما^{۱۷} تقریری و تحریری نیست؛ باید خود شخص متتبع باشد، ملاحظه کند و خود را به این آداب مؤدب^{۱۸} کند. تصور نکند که خلقت^{۱۹} من این طور است، من کج خلقم، بد زبانم، صدایم کلفت^{۲۰} است، خود را نمی توانم نگاه بدارم. جواب <۲۷> این است که:

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

تو خواه^{۲۱} از سخنم پند گیر و خواه ملال^(۲۸)

این تصورات همه از^{۲۲} احمقی و سبک عقلی است^{۲۳} و آلا جمیع کار انسان کسبی است، خلقتی نیست. همین که جهل مرکب نشد، به عیب خود برخورد و قباحیت کار را دانست، ترک می کند. تلخی به شیرینی مبدل می شود، مس طلا می شود. من

۱. مر: نماید. ۲. مر: الفاظش خشن. ۳. مر: می غلظند. ۴. مر: بر هفتم آسمان. ۵. مر: زن باید.

۶. مل: مر: برخاسته. ۷. مر: «به» ندارد. ۸. مر: «تا» ندارد. ۹. مر: راند. ۱۰. مل: با آداب.

۱۱. مل: نمکین که. ۱۲. مر: بر. ۱۳. مر: «و» ندارد. ۱۴. مر: «بسوی» ندارد. ۱۵. مل: خاموش.

۱۶. مر: تکلم نمایند. ۱۷. مر: «ما» ندارد. ۱۸. مل: مودات کند و خود راباین. ۱۹. مل: خلوت.

۲۰. مل: کلفت داشت. ۲۱. مل: خواهی. ۲۲. مر: همه در. ۲۳. مل: اینست.

کیمیای سلوک^۱ را تعلیم می‌کنم، هرکه^۲ میل دارد، مس وجود خودش را طلای خالص بی عیب کند. بِسْمِ اللّٰهِ، وَاللّٰهُ حَسْبِي وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ. (۳۹)

قهر هرگز نکند، هر چند صدمات کلی ببیند. اگر خوب یا بد صابر باشد^۳ که قهر لامحاله بغض و عداوت می‌آورد. هرگز <۲۸> رو ترش نکند و^۴ گره بر ابرو نزند.

(۴۰) به زندان قاضی گرفتار به که در خانه دیدن بر ابرو گره^۵

گشاده‌رو و بشاش^۶ و خندان باشد، به گشاده‌رویی حرف بزند و تبسم نماید. هرگز ملول نباشد و دلتنگ ننشیند. مثل بیوه زن‌های ماتم زده دایم دستش در بغل یا زیر زنج، گره در ابرو با روی ترش، که بدتر از زهر قاتل و سرکه تند دیر و همه‌اش آه و ناله، گویا عزیزش مرده، یا^۷ کشتی او غرق شده، یا از صبح تا شب^۸ حملالی کرده، نان برای زنش تحصیل کرده. چه خبر است^۹ اگر در حُسن و جمال^{۱۰} ماه تابان باشد و در هنر سر آمد زنان. کسی در حالت نَزَع باشد آب حیات <۲۹> و حَبّ نبات را^{۱۱} از دست او نمی‌تواند گرفت، با این حالت چه خوشی^{۱۲} توقع باید داشت و چه تمتع از او می‌توان گرفت؟

در رفتار باید تند راه نرود و گردن را کج نکند، قوز بیرون نیاورد^{۱۳} و رفتارش نرم باشد، قدم یواش بر دارد، به طرزی حرکت کند که در همان حرکت کمال دلربایی داشته باشد؛ نه مثل زنان بدکار سر و ک... بجنابند. باید^{۱۴} با کمال وقار و تمکین مستانه و قشنگ حرکت کند.

«آن کیست کاندرا رفتنش صبر از دل ما می‌برد». (۴۱)

باید وقت راه^{۱۵} رفتن دست‌ها را زیاد حرکت ندهد و مثل چوب خشک هم به^{۱۶} پهلو نچسبانند، بسیار <۳۰> کم حرکت بدهد. جناباندن ک... لازم نیست که در

۱. مل: سوک. ۲. مل: هرچه. ۳. مل: سود. ۴. مر: «و» ندارد. ۵. مر: این بیت را ندارد.

۶. مل: «و خندان» ندارد. ۷. مل: «یا» ندارد. ۸. مر: شام. ۹. مر: که اگر. ۱۰. مر: «و جمال» ندارد.

۱۱. مر: نمی‌تواند از دست او گرفت. ۱۲. مل: خوش توقع باید هشت؛ مر: خوشی باید توقع.

۱۳. مل: پیاورد. ۱۴. مر: «باید» ندارد. ۱۵. مل: را با رفتی. ۱۶. مر: «به» ندارد.

حرکت^۱ ملایم او خواهد جنبید. حرکات جلف و سبک در راه روی^۲ کار شاهدان بازار است که حریف پیدا می‌خواهند کنند،^۳ هیچ دخل به عالم دلربایی ندارد و طنّازی در حرکت لازم است. در مجلس آب دهن را^۴ نیندازد و دماغ پاک نکند. انگشت به دماغ ابداً نبرد که بسیار بد حرکتی است^۵ و باعث نفرت قلوب می‌شود و ملتفت^۶ دماغ و چشم باشد که قی در گوشه چشم جمع نشود و^۷ آب بینی در گوشه‌های دماغ خشکیده^۸ و سرازیر نباشد. دستمال نازک کوچک نرمی در دست^۹ باشد که چشم و دماغ را گاهی پاک کند <۳۱> که قلب را نفرتی حاصل نشود. بسیار می‌شود که خود^{۱۰} ملتفت نیست، مثل زن‌های پیر در گوشه‌های چشم هزار من قی جمع شده، از یک طرف دور لب آب دهن سرازیر و آب دماغ خشکیده که نگین،^{۱۱} بر او مخلوط گشته، کثافت^{۱۲} کاری مضبوط^{۱۳} شده. وقت سرفه کردن و عطسه کردن دستمال دم دهن گیرد^{۱۴} که آب دهن بیرون نیفتد، بخصوص کسی که نزدیک نشسته باشد که آب دهن به روی آن بیچاره می‌رسد، گناه نکرده اخ و تف را عوض گلاب باید استعمال کند. معلوم است که در دل چه خواهد گفت و چه نفرتی ازین حاصل می‌شود. خصوصاً وقت تکلم باید^{۱۵} بسیار رعایت این حال نماید^{۱۶}. سر سفره <۳۲> باروی گشاده و خوش بنشیند و به دوزانو بنشیند از بد و خوب هرچه باشد، به روی گشاده بخورد و سر سفره حرف نزند و لقمه را کوچک بر دارد و^{۱۷} با سر انگشت بلکه سه انگشت چیز بخورد. لقمه بزرگ به دهن نگذارد و^{۱۸} تند تند نخورد که نصف لقمه از دهنش بیرون بریزد^{۱۹} و از پُری دهن نتواند نفس بکشد، از بینی بیرون بیاید.^{۲۰} کم کم و نرم^{۲۱} لقمه را بخورد و^{۲۲} صدای دهنش یک فرسنگ راه نرود.^{۲۳} بسیار قشنگ بر دارد و از غذاهای بدبو^{۲۴} و نفاخ نخورد که متصل آروغ

۱. مر: حرکت جلف (افتادگی دارد). ۲. مر: رفتن. ۳. مل: بکند. ۴. مر: «را» ندارد.

۵. مل: حرکت و باعث. ۶. مل: ملتفت و. ۷. مل: باداب. ۸. مر: خشکیده نشود.

۹. مر: دست داشته. ۱۰. مر: «خود» ندارد. ۱۱. مر: خشکیده در بینی. ۱۲. مر: کسافت.

۱۳. مل: مضبوط. ۱۴. مل: «گیرد که آب دهن» ندارد. ۱۵. مل: تکلم با مر بسیار. ۱۶. مر: نماید در.

۱۷. مر: «و» ندارد. ۱۸. مر: «و» ندارد. ۱۹. مل: تریزد. ۲۰. مل: نیاید. ۲۱. مر: نرم نرم.

۲۲. مر: «و» ندارد. ۲۳. مل، مر: برود. ۲۴. مر: بدبودار.

بزند و^۱ آروغ بالا و پایین متصل شود و کسی فرق نکند بوی ترب و کلم است یا ... شکم. در سر سفره بد خُلقی و نزاع را <۳۳> کنار بگذارد و^۲ اگر غذا بد باشد در آن ساعت که نمی توان دوباره پخت. برای بعد از^۳ اتمام مجلس طعام می توان تعیین^۴ کرد. سر سفره کاسه را به کوزه نزند، کوزه را به کاسه. گاهی دوری بشکند، گاهی نان به زمین بزند، گاهی سفره^۵ پاره کند. کنیز را بیاورید^۶ و دده را ببرید، لله را بخواهید، چوب بیاورید^۷ فراش حاضر نمایید. گاهی به کَلّه بچه^۸ بگوید که: درست چیز بخورید. لقمه در دهن مرد می ماند و برای خلاصی خود آیه الکرسی^(۴۲) می خواند^۹ و هزار مرتبه از خدا مرگ می خواهد^{۱۰} که از گرسنگی بمیرد^{۱۱} و در سر چنین سفره ای نشیند و نان جو بخورد و دست به این غذا نبرد.

حرامت بُوَد نانِ آن کس <۳۴> چشید سر سفره ابرو به هم در کشید^(۴۳)
چرا به گشاده رویی لقمه نان را چون مانده^{۱۲} بهشت زن با مرد نخورد؟ در هر لقمه شکر نعمت الهی را بکند، به خنده رویی^{۱۳} با مرد نشسته و خورده و بر خاسته^{۱۴}،
شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند^(۴۴)

بدترین اخلاق این است که زن در سر سفره بد اخلاقی کند^{۱۵}. این صفت از هر کس مذموم است. چون در سلوک زن ها نوشته می شد، خطاب به آنها شد. غذایی که با^{۱۶} این احوال بد خورده شود، از خون سگ نجس تر است. اهل سفره در مرارت^{۱۷} و خود در عذاب، طبّاخ در تزلزل. البته این غذا روح را قوت داده، همه اش نوش و گوارا^{۱۸} خواهد شد. حاشا که این طور باشد. زهر و درد <۳۵> بهتر از آن^{۱۹} غذا خواهد شد.

صبح که از خواب بیدار می شود بعد از نماز^{۲۰}، تلاوت قرآن و دعا زیاد طول^{۲۱} ندهد

۱. مل: «و» ندارد. ۲. مل: «و» ندارد. ۳. مر: ازین است که بعد از. ۴. مر: تغییر. ۵. مر: سفره را.
۶. مر: بیاورده ده. ۷. مل: بیاورید. ۸. مر: پچه ها. ۹. مر: بخواند. ۱۰. مر: بخواهد. ۱۱. مل: میرد.
۱۲. مل: مانده... تا. ۱۳. مر: «روئی» ندارد. ۱۴. مل، مر: برخاسته. ۱۵. مر: «کند» ندارد.
۱۶. مر: باین. ۱۷. مل: افتادگی دارد، مرات نوش. ۱۸. مر، کوار. ۱۹. مر: ازین.
۲۰. مل: «نماز» ندارد. ۲۱. مل: طوی؛ مر: طول و درنگ.

و درنگ نکند. سر را شانه کرده، سرمه کشیده، تغییر لباس داده، گلابی به صورت زده، باروی گشاده و خندان، چون کبک خرامان و ماه تابان، نزد مرد برود. نه^۱ اینکه صبح از خواب برخاسته^۲، با چشم پر قی، سیاهی سرمه دور چشم را گرفته و سیاهی سرمه و کثافت سرخاب رورانحس^۳ کرده، چرک دندان را فرو گرفته^۴ و بخار دهن یک فرسخ^۵ می رود و لباس کثیف^۶ رختخواب یک طرف افتاده، اتاق^۷ جاروب نشده، زانو به زانوی شوهر^۸ نشسته و خمیازه های پیایی، کثافت^۹ منظر، کسالت <۳۶> خواب، فزوت^{۱۰} فزوت قلیان، بوی قیر و گند سیر، شوهر^{۱۱} بینوای فقیر، صبح روشن باید شب تارش شود و همه اینها را متحمل گشته و مشغول استغاثه^{۱۲} و استغفار می شود و در دل هزار لعنت بر آن صورت و سیرت می کند و به^{۱۳} تعجیل این المقر گویان،^(۴۵) راه بیرون و خلاصی این^{۱۴} مهلکه را جویان^{۱۵} می شود. خانم تصور می کند که^{۱۶} مرد را احیا کرده و^{۱۷} چه خوب کرده که ساعتی از شوهر^{۱۸} جدا نگشته و متوقع هم می شود که^{۱۹} امروز چه شد^{۲۰} مرد مرا نبوسیده^{۲۱}. بارک الله خانم راست^{۲۲} می گویی جای آن دارد که مرد با این^{۲۳} احوال چرک^{۲۴} گوشه لب را عوض نبات و شیرینی صبح بلیسد و مثل سگ چرک و کثافت <۳۷> روی تو را با زبان پاک کند و از پیش تو ساعتی جدا نشود و اگر دقیقه ای جدا شود هیهات. هیهات که نفهمیده به دست خود تیشه به پای خود زده و چنان مرد را متأذی کرده که صد سال نتواند ملاً غفار رفع آن به جادو^{۲۵} نیک کند.

-
۱. مر: «برود» ندارد؛ مل: «نه» ندارد. ۲. مل، مر: برخواسته. ۳. مر: بخش. ۴. مل: فرو کرده.
 ۵. مر: فرسخ راه. ۶. مل: کسفت؛ مر: کیف. ۷. مل: «اتاق» ندارد. ۸. مر: «شوهر» ندارد.
 ۹. مر: کسافت (همه جا با سین). ۱۰. مل، مر: فرط فرط. ۱۱. مر: شوهر بیچاره. ۱۲. مر: استعاده.
 ۱۳. مل: «و به» ندارد. ۱۴. مر: آن. ۱۵. مل: کویان. ۱۶. مر: «که» ندارد. ۱۷. مر: «و» ندارد.
 ۱۸. مر: شوهرش. ۱۹. مل: متوقعم می امروز. ۲۰. مر: شد که. ۲۱. مر: نبوسیده و نبوئیده.
 ۲۲. مل: زشت. ۲۳. مر: به آن. ۲۴. مر: چرک و.
 ۲۵. مر: سال ملاغفار رفع آن بجادو نمی تواند بنماید.

زن را لازم است از خواب قبل از مرد برخیزد که هرگز روی خود را نشان مرد ندهد و به منزل دیگر برود^۱ خود را آراسته و پیراسته، بعد مراجعت کند. اگر مرد پیش از او برخاسته^۲ باشد، باز به^۳ تعجیل برخاسته، روی خود را نشان نداده،^۴ از آن اتاق بیرون برود. خیال نکند چه ضرر دارد این طور هم باشد که بد نیست. نگوید اگر کسی کسی را بخواهد دریند این نقلها نمی‌شود. این غلط محض است. <۳۸>
خواستن را کسی از شکم مادر^۵ نیاورده. البتّه به سببی^۶ به هم رسانده است از اسباب ظاهری، سبب آن ممکن است. پس این ها همه^۷ اسباب نفرت هستند، باید از خود دور کند و مرد را از خود متأذی نکند. هر صبح دهن خود، لامحاله،^۸ مسواک کند. نگوید دندان بلورین من^۹ چون درّ صاف است و چون مروارید پاک. بوی دهن من از بوی گل خوشتر است. بلی حقّ است. آیا می‌شود که شب حرارت در مزاج مبارک به هم رسیده باشد و صبح مرد بینوا میل بکند دهن مبارک را ببوسد؟ به محض سر پیش آوردن بوی دهن او چنان متأذی می‌کند که اگر هزار محبت داشته باشد، زایل می‌شود. ملاحظه این نکند فلان^{۱۰} زن دهنش بو می‌کند، <۳۹>
شوهرش هی صبح تا شب و از شب تا صبح او را می‌بوسد و زیانش را می‌مکد. منظور از این تحریر تعلیم^{۱۱} [است]. انسان در خلا هم لابد است، متحمّل بوی^{۱۲} گ... می‌شود، باز دمی نشیند. حکایتی هم نیست. مجالست^{۱۳} خانم نبایست مثل نشستن از^{۱۴} لابدی سر خلا و تحمّل بوی دهنش مثل بوی^{۱۵} خلا باشد. بلکه طوری^{۱۶} باشد [که] مرد به شوق و ذوق، بدون اکراه، مثل گل بیوید و ببوسد و هرچه زیادتیر بیوید شوقش افزون^{۱۷} شود و میلش زیادتیر گردد و شوق بکند^{۱۸} باز دوباره ببوسد. این تصوّرات در صورتی باشد که زن مبتلا باشد به بدبویی دهن، به جهت

۱. مر: برود و. ۲. مل، مر: برخواسته (همین است سطر بعد). ۳. مل: «به» ندارد. ۴. مر: نداده و.

۵. مل: مادر کسی. ۶. مر: بسعی. ۷. مر: «همه» ندارد. ۸. مر: خود را مسواک.

۹. مر: من چه مروارید. ۱۰. مل: نکند زن.

۱۱. مل: تعلیم نه تحب انسان در؛ مر: تعلیم انسان است در. ۱۲. مر: «بوی» و «باز دمی نشیند» ندارد.

۱۳. مر: محال است. ۱۴. مر: «و» ندارد. ۱۵. مر: «بوی» ندارد. ۱۶. مر: بطوری. ۱۷. مر: افزون بر.

۱۸. مر: کند.

اسکات مرد می‌گوید: تو مرا نمی‌خواهی و^۱ اگر می‌خواستی^۲، <۴۰>

بوی پیاز از دهن خوبروی^۳ خوب‌تر آید که گل از دست زشت^(۴۶)

به گله‌گذاری بی‌مزه عذر بوی دهن را می‌خواهد^۴، که عذر بدتر از گناه است. مرد هم لابد است تحمل^۵ کند، بلی بلی^۶ گوید. این جور زنان از تعلیم و تعلم خارج^۷ می‌باشند^۸. اما، بعد از آن که خداوند عالم مبتلا نکرده باشد به بوی بد دهن و کراهت منظر و زشتی صورت، چرا باید خود را شبیه‌گنده^۹ دهن‌ها کند و صورت نازنین خود را زشت جلوه بدهد. بدیهی است هر کس از خواب برمی‌خیزد، لابد تغییر در بشره و تفاوت در بوی دهن^{۱۰} به هم می‌رسد، به یک شستن رو و کشیدن سرمه^{۱۱} و پوشیدن لباس و کردن مسواک^{۱۲} که رفع همه <۴۱> می‌شود، خودداری کردن بی‌انصافی و عین حماقت است. هیچ عذری برای این^{۱۳} کار نمی‌شود آورد مگر شدت احمقی و نفهمی. کسی که این^{۱۴} قدرها نفهمد، توقع محبوبه بودن نباید داشته باشد، پی کار خود برود.

و در وقت نشستن یک مرتبه خود را به زمین نیندازد که گرد به^{۱۵} آسمان بلند شود و جا را تنگ نکند و نزدیک مرد ننشیند و به دوزانو بنشیند، اگر خسته شود، برخیزد، دیگر دوباره باز نیاید یا در جای دیگر برود و^{۱۶} دراز بکشد، رفع کسالت کرده، برگردد. مثل بیوه زنان^{۱۷} زانو را بالا نکند و زانو را بغل^{۱۸} نکند و^{۱۹} دست را به صورت تکیه‌گاه^{۲۰} نکند. مهموم و مغموم ننشیند. دست‌ها را روی <۴۲> زانو نگذارد و درست با طرب بنشیند که گویا در حالت نشستن در طرب است و گاهی

۱. مر: «و» ندارد. ۲. مر: می‌خواهی. ۳. مر: خوبرو. ۴. مر: بخواهد.

۵. مل: «تحمل» ندارد، مر: تحمل نماید. ۶. مر: کند بلی گوید. ۷. مر: «خارج» ندارد. ۸. مر: میباید.

۹. مل: کنده دهن‌ها؛ مر: بکنده دهن بکند و یا. ۱۰. مل: تفاوت دهن هم. ۱۱. مر: کشیدن مسواک.

۱۲. مر: «و کردن مسواک» ندارد. ۱۳. مل: «این» ندارد. ۱۴. مل: «این» ندارد. ۱۵. مر: بر.

۱۶. مر: «و» ندارد. ۱۷. مر: زن‌ها. ۱۸. مل: بوی. ۱۹. مر: «و» ندارد. ۲۰. مل: یکچند گاه.

دست مرد را به دست^۱ بگیرد و گاهی دست در کمرش بکند.

گهی بوسه بر چشم مستش دهد^۲ گهی زلف خود را به دستش دهد^(۴۷)

به ملایمت و نرم نرم صحبت بدارد و^۳ مرد را مشغول کند، چنان مشغولی که اگر تا صبح با هم نشسته باشند، ملالت حاصل نشده باشد، بلکه شوق زیادتر شده باشد. هرگز سخن مرد را قطع نکند، یا در وقت تکلم مرد ملتفت به جای دیگر ابدأ نباشد،^۴ بلکه پهلوی مرد نشستن مناسب‌تر از رویرو است در^۵ تکلم. وقت برخاستن^۶ به ملایمت برخیزد و مثل زنهای پیر [و] آبستن دست <۴۳> بر زمین نگذارد.

خروش از شهر بنشانند هر آن وقتی که بنشینند^۷

هزاران آتش انگیزد هر آن گاهی که برخیزد

نزدیک بخاری و دود نشینند. صورت را به آتش نگیرد. اتاق را گرم کرده باشد بهتر از زیر کرسی نشستن است که زیر کرسی رنگ^۸ بشره را ضایع می‌کند و کسالت می‌آورد. رو^۹ به آفتاب ننشیند به^{۱۰} مثل پیرزنها جای آفتاب^{۱۱} را پیدا کرده رو به آفتاب و روی خاک سر^{۱۲} سکو متفکر و حیران. بی سرمه هرگز^{۱۳} نباشد و سرخاب کمتر بمالد، به حدی بمالد که شبیه به رنگ اصلی بشره باشد، نه اینکه مثل ک...میمون صورت و لب و چشم حتی دماغ را از خون خور رنگین بکند^{۱۴}، که به اعتقاد <۴۴> خودش صورت را مثل طبق گل کرده. بی سرخاب^{۱۵} بد به نظر می‌آید، کمی به صورت بمالد. بینی سرخ چه حسن دارد؟ چشم سرخ چه تماشا

۱. مل: «بدست» ندارد. ۲. مر: زند. ۳. مل: «و» ندارد.

۴. مل: بجل دیگر ابدأ نباشد؛ مر: باشد بجای دیگر ابدأ التفات نداشته باشد. ۵. مل، مر: و در.

۶. مل، مر: برخواستن. ۷. مل: «که بنشینند» ندارد. ۸. مر: «رنگ» ندارد. ۹. مل: و بافتاب.

۱۰. مر: نه. ۱۱. مل: رو. ۱۲. مل: «سر» ندارد. ۱۳. مل: «بی»، «هرگز» ندارد.

۱۴. مل: رنگین که؛ مر: بکند باعتقاد خودش ماشاءالله. ۱۵. مل: بد بطرق آمد؛ مر: رنگ بد.

دارد؟ مگر بر علم ما^۱ علمی فزاید؟

باید سرخاب رقیق بمالد که مشتبه به مردم شود به رنگ اصلی. کسی که ندیده باشد، نداند که رنگ^۲، رنگ صورت است یا سرخاب. وسمه را زیاد پهن نکشد. موی پیشانی را نگذارد زیاد بلند شود که رسم فلان باجی^۳ است. ماهی یک دفعه یا سالی یک مرتبه موی پیشانی را بکند^۴، لزوم نکرده هر هفته بکند. غرض، نگذارد^۵ موی پیشانی بلند شود.

هرگز، ابدأ سر^۶ و صورت و دست را چرب نکند. دده آسپز شدن چه^۷ خوبی دارد؟ ابدأ چربی به خود نزدیک نکند. <۴۵> اگرچه^۸ موم روغن باشد و هزار من گلاب داشته باشد. همین که چرب شد کثیف^۹ می شود. انسان خود نمی داند که چه^{۱۰} بوی کثیف می دهد وقتی که چربی به کار می برد. چربی^{۱۱} موم روغن برای ملکزاده معظم شاهزاده اعظم، شاه قلی خان^(۴۸) خوب است و او نیک می داند استعمالش را، نه برای کسانی که توقع معشوقیت داشته باشند. هرگز به سرش چیزی نمالد که موی سر زیاد شود. اگر بر^{۱۲} انصاف باشد از اصل موی سر گیس دراز، خصوصاً برای کسی^{۱۳} که کم پشت باشد، موی سرش مثل دم اسپ می ماند و اگر گیس پر پشت و بلند و انبوهی^{۱۴} باشد خوب است و الاً دو موی دراز و باریک^{۱۵} از این طرف <۴۶> و آن طرف بافته و انداخته خوبی ندارد. چرا سرش را نزند^{۱۶}؟ کم هم باشد، عیب نداشته باشد که از روی شانهاش بیفتد و هر تارش دلی را در بند کند.

دلها می بری بلی بلی یار.^{۱۷}

تابستان را^{۱۸} حکماً روزی دو دفعه پیراهن عوض نمایند^{۱۹} و از بوی خودش

۱. مل: «ما» ندارد. ۲. مل: که رنگ که. ۳. مر: باجی این. ۴. مل: کند. ۵. مل: نکذارد و.

۶. مل: اید سر؛ مر: سر صورت. ۷. مل: اش تر شد خوبی. ۸. مر: اکر موم.

۹. مل، مر: کثیف (همه جا با همین املاست). ۱۰. مر: جو. ۱۱. مل: چرم بی. ۱۲. مر: «بر» ندارد.

۱۳. مر: خصوص برای کسانی که. ۱۴. مل: و بلندی انبوی. ۱۵. مر: دراز باریک. ۱۶. مر: نزند که.

۱۷. مر: دلها میبری بی بی باز. ۱۸. مر: «را» ندارد. ۱۹. مر: کند.

خوشش نیاید که شخص بوی خود را نمی‌فهمد. در زمستان دو روز^۱ یک مرتبه لامحاله عوض کند و تابستان روزی^۲ یک دفعه به آب رود. روزی یک دفعه^۳ لامحاله دستها را بشوید^۴ و صابون عطری بزند، نه هر^۵ صابون بد بو^۶. دست را چرب نگذارد و به چیزهایی که دست را سیاه کند، دست نزند. همیشه باید دست را چنان پاک نگاه دارد که جای بوسه باشد، نه اینکه دست به چیزی زند کسی رغبت نکند <۴۷> نگاه به آن چیز بکند. زمستان لامحاله دستکش دست بکند اگرچه زیر کرسی نشسته باشد، که دست ظاهر بدن است؛ کثیف^۷ و چرک باشد، معلوم است قلب^۸ را نفرتی حاصل می‌شود. همین^۹ که پاک شد، میل کند که از آن دست بگیرد و از آن دست بخورد.

ساقی ار باده از آن دست به جام اندازد

عارفان را^{۱۰} همه در شرب مدام اندازد^(۴۹)

هرگز ناخن را چون ناخن (؟)^{۱۱} سفید نگذارد که بسیار بدنماست، روی ناخن باید قرمز باشد.

سر انگشت‌ها کرده عَنَاب رنگ به خون عزیزان فروبرده چنگ^(۵۰)

با خضاب دست بسیار بد می‌شود. خصوص یک روز که گذشت، علاوه بر بد رنگی کثیف می‌شود. هیچ <۴۸> رنگی بهتر از سفیدی دست و سر انگشت‌های قرمز نیست.

۱. مل: دوز ۲. مر: «روزی» ندارد. ۳. مر: یکمرتبه. ۴. مر: بشورد، مل: «و» ندارد. ۵. مل: نه صابون.
 ۶. مر: بدبو که هرگز. ۷. مل، مر: کسیف. ۸. مل: فلیر. ۹. مل: «همین» ندارد.
 ۱۰. مر: عارفان را (نسخهٔ مرعشی از اینجا ناقص است و بقیه را ندارد).
 ۱۱. مل: از میله‌ها سفید نکند. [خواننده نشد]. ظاهراً ناخن را چون میل سفید نگذارد، یا هرگز ناخن را سفید نگذارد. در نسخه‌های تأدیبات‌النسوان، تأدیبات‌النساء و رساله در احوال و رفتار خواتین آمده است؛ «خوب است زن ملاحظهٔ میل شوهر را نموده بهریک میل دارد رفتار نماید».

ساعد و ساق چو بالا زند آن شوخ صنم

دختر طبع مرا کیک به شلوار افتد

رخت‌ها را همیشه معطر بدارد و بوی خوش دایم استعمال کند که اصل بوی خوش برای زیادی میل و بالاترین جمیع زینت‌هاست، نه مثل عربها مُشک میان رختش بگذارد که بوی مُشک صُدا ع می‌آورد. عطر و عنبر بهترین بوهاست. گلاب بَدَل عطر است. همیشه لباس پاکیزه بپوشد و به لباس بد و چرک کهنه هرگز به نظر مرد نیاید. دایم خود را مثل طاووس مست آرایش داده باشد. روزی یک مرتبه لباس را عوض کند. به تقلید هرگز کار نکند، فلان باجی چنین کرده، <۴۹> من هم باید این طور کنم. حتّی به تقلید جایز است هرچه از هرکه می‌بیند اخذ کند، اگر به نظر مرد خوش آمد، ترک نکند و اَلّا فوراً ترک کند و اصرار^۱ در بدی نداشته باشد. چه طور است فلان آقا بد کرد اگر خودش را از بام^۲ بیندازد، تو هم باید بیندازی. منظور از خوبی و بدی رضای مرد است [و] تحصیل محبّت. بعد از آنکه به نظر مرد بد بیاید هزار^۳ خوب باشد [بد است]. مرد را میل اینکه هر چیز خوب در عالم است زنش داشته باشد و همه صفات خوب در زنش باشد. نمی‌بینی که مردان هرچه هرجا بینند آرزو می‌کنند: کاش این را زن من می‌داشت یا این صفت در زن من می‌بود. همه <۵۰> طبایع را خداوند یکسان خلق فرموده است. مردی می‌بینی از لباس کوتاه خوشش می‌آید، مردی دیگر از لباس بلند؛ زن این باید کوتاه بپوشد، زن آن بلند. به هر لباس که در نظر مرد خوش بیاید، به همان لباس خود را آراسته و رضای باطنی و چیزی که مرد را قلباً خوش بیاید، طالب باشد. اغلب مردان را دیده‌ایم که در ظاهر چاره نداشته‌اند، بلی بلی گفته‌اند و تصدیق و تعریف حرکات و سکناات خانم را کرده، ماشاءالله ماشاءالله به آسمان بلند کرده و اسفند خواسته و در تعریف خانم اشعار

مناسب خوانده،

یا چهره بپوش یا بسوزان بر روی چو آتشت سپندی^(۵۱)

و خانم هم زیر لب تبسم‌هایی^۱ به کار برده که: این <۵۱> منم بدین حسن و جمال. اما از آن طرف مرد که رو^۲گرداند، خلوت شد، شکر می‌کند که خوب به دروغ از سر خانم خلاص شدم و هزارنا ملایم بر زبانش می‌آورد، عیوبات ظاهری و باطنی خانم را می‌شمارد. پس حرف ظاهر چه اعتبار دارد؟ قلب باید تصدیق کند و خوش باشد. پس باید مرد را مُلجأ به دروغ‌گویی نکند. اگر یک مرتبه از مرد اظهار ملالت و کراهت دید فوراً رفع کند و شاد باشد که^۳ اظهار کرده، نه اینکه گره بر ابرو بزند، چون برج زهرمار بنشیند و اگر کلامی ذکر بشود، فوراً قهر و تهر^۴، کاسه به کوزه و کوزه به کاسه، جواب ندهد، به هزار تندی که: برو از جان من چه می‌خواهی؟ زنی بگیر که خوب باشد، من همینم، من بدم، خدا <۵۲> مرا بد کرده، تو که نمی‌توانی خوب بکنی. هزار مزخرف می‌گوید. مرد بیچاره را از گ... خوردن خودش پشیمان می‌کند. مرد پیش خود خیال می‌کند که این چه گ... بود خوردم^۵! رفتم خوب بکنم، بدتر کردم. خواستم به صلاح احوال خانم کنم، فساد در کار خود نمودم. به توبه و استغفار مشغول می‌شود و رفع تغییر خانم را می‌کند که خانم بد کردم و غلط کردم، نفهمیدم، من تو را نمی‌گفتم، تو بد فهمیدی. بعد از آن [لابد] می‌شود بر تقیه و تصدیق دروغ کردن، ای خوشا آن دو دوست که با هم دوست باشند و ظاهر و باطن و دل و زبانشان با هم یکی باشد، چون آینه در مقابل هم باشند.

دوست آن کس بود که عیب تو را همچو آینه رخ به رخ گوید <۵۳>^(۵۲)

و طرفین را هرگز ملالی نباشد. آنچه رضای این است رضای [آن است] هردو محب و همدیگر باشد و پنج صباح عمر را به خوشی بگذرانند و غم دنیا را کنار بگذارند،

که دنیا محفلش شوری ندارد کشیدم باده‌اش زوری ندارد

نه آن که دوروزه عمر رابه تلخی و درشتی، این در باطن فکر خلاصی خود باشد، آن در باطن مرگ این را طالب باشد. همچو دوستی بدتر از دشمنی^۱ است که در قصد جان هم باشند. همه این‌ها از ناسازگاری و بد اخلاقی زن برخاسته^۲ می‌شود که طرف مقابل اوست. او باید مثل آهن ربا محبت مرد را به سوی خود بکشد و چنان مرد را تسخیر کند که ساعتی <۵۴> آرام از هم نداشته باشند.

صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید

خوبان^۳ درین معامله تقصیر می‌کنند^(۵۳)

بدیهی است،

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد^(۵۴)

محبت امری است عرضی، به اندک خوبی عارض می‌شود و به جزئی نقاری زایل. اینکه می‌گویند محبت زایل نمی‌شود، ما تا^۴ دم مرگ در محبت ثابت قدمیم، دروغ می‌گویند. «ز من پُرس فرسوده روزگار»^۵

باید نوعی حرکت و سلوک شود که سلب محبت نشود. تا محبت هست که می‌گویند بدیها به نظر نمی‌آید^۶. تا مادام که محبت زایل نشده، باید نوعی حرکت کند که این محبت بماند تا همه عیویات را بیوشاند. بقای محبت سائر عیویات است. بعد از آن که محبت از میان <۵۵> رفت، هرگز عود نمی‌کند.

مرنجان دلم را که این مرغ^۷ وحشی

ز بامی که برخاست^۸ مشکل نشیند^(۵۵)

غرض، در صافی خاطر و تهذیب اخلاق باید کوشید و فریب خوشامدگویان و

۱. مل: دوشمنی. ۲. مل: برخواسته. ۳. مل: چوان. ۴. مل: با تا دم. ۵. مل: ز من نرس فرمود زوکار. ۶. مل: می‌آمد. ۷. مل: «مرغ» ندارد. ۸. مل: ز دامی که برخواست.

حسن و جمال خود نخورد که بعد از پشیمانی ثمری نخواهی چشید و خواهی افسوس خورد که چرا چنین^۱ نکردم و عمر خود را به تلخی گذراندم.

ای جوان سرو قد گویی بزَن پیش از آن کز قامتت چوگان شود^(۵۶)

شب که بنایی خراب باشد، این^۲ باب معظم ابواب است. همه مقدمات روز و هنگامه برای استراحت شب است. شب را خدا برای سکون و راحت آفریده. اگر شب ایشان هم مثل روز باشد که زهی^۳ بدبختی. <۵۶>

روز در کسب هنر^۴ کوش که می خوردن روز

دلِ چون آینه در زنگ^۵ ظلام اندازد

آن زمان وقت^۶ می صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق خیمه^۷ شام اندازد^(۵۷)

شب باید انسان مشغول و هر کس به هر عالمی که دارد و راحت خود را در آن می داند، مشغول باشد. خبط^۸ عظیمی کرده اند زهار که مایه محبت توی یک رختخواب^۹ خوابیدن دانسته اند و ابتدای این امر قطعاً از آن پیرزنهای منحوس بدشکل که چون بختک و بخت بد مرد را فرو گرفته، شده است که عبارت^{۱۰} باقی مانده. اگر زنی دور از شوهر بخوابد صبح خاله ها و دلاله ها که هم رویرو و زنانو به زانو نشسته. دستی زیر زنج نهاده <۵۷> آه های سوزناک می کشند، افسوس های دردناک^{۱۱} می خورند: بمیرم برای دخترم که سیاه بخت و سیاه روز است، شبها تنها می خوابد، اگر می خواست تنها [بخوابد، در خانه]^{۱۲} پدر و مادرش مگر لقمه ای نان قحط بود. به این افسانه خانه بیچاره را خراب و ملوک محبت را ویران می سازد. مرد لابد می شود که هرگز جدا نخوابد. قطع ماده نزع و گفت و گو که به خوابیدن شود،

۱. مل: حسن. ۲. مل: ازین. ۳. مل: و کدرهی. ۴. مل: هم زکرش. ۵. مل: در بین.

۶. مل: دقت است. ۷. مل: چشمه. ۸. مل: خط. ۹. مل: رخت خواه خواننده

۱۰. مل: عیادت؛ مر: عادت ۱۱. مل: میکشد افسوس های و درنگ می خورد (۴)

۱۲. افتادگی دارد، به قیاس معنا افزوده شد.

صبر کردن شبی محالی نیست

آخر امشب شبی است، سالی نیست (۵۸)

و این غلط محض است. اگر در محبت لیلی و مجنون باشند، یک جا خوابیدن لابد موافق اقوال حکما و اطبا و تجربه مجربین و گفته اهل ذوق محبت را می برد و سبب عداوت می شود. در کتاب حکما نوشته اند که از حکیمی سؤال کردند که <۵۸>: شخصی به کسی عشق دارد و دست^۱ از همه امورات دین کشیده. امر معیشت او مختل^۲ و پریشان شده، هر چه می کنیم علاج پذیر نیست بجز زیادی شوق. گفت: باهم یک جا بیندازید بخوابند که نفس به نفس بخورد، شوق را کم می کند و آتش محبت [را] خاموش^۳ می کند و سبب نفرت از هم می شود، بخصوصه نفس انسانی که به هم برسد، سبب نفرت می گردد. علاوه بر آن، طبایع انسانی را خداوند بر یک نهج خلق نفرموده است که با هم در یک آن بخوابند و یک آن بیدار شوند که هر دو یک مزاج باشند در سرما و گرما با هم یکسان باشند. یکی می بینی خوابش می گیرد، یکی بیدار است، به آن بیدار لامحاله بد می گذرد. یکی سردش می شود، <۵۹> یکی گرمش می شود. یکی نفس می زند، یکی دماغش می گیرد. یکی زود بیدار می شود، یکی سرفه می کند، یکی نمی کند. بعد از آن که امر جبه مختلف^۴ شد، یک جا خوابیدن سبب اذیت و نفرت می شود. اگر زن زنی است از آن زنهای کریه^۵ و پیر و بدشکل و قابل معشوقی و محبوبی و مطلوبی نیست و به زور و اصرار و فحش و کتره و بدخلقی خود را به شوهر می چسباند و همین قدر می خواهد مرد مطیع امر و نهی او، بلکه نوکر او، زر خرید او باشد، خواه بخواد، خواه نخواهد، چشم مرد باید کور بشود، بسازد و البته [با] خانم در یک رختخواب بخوابد. بلکه مرد رورا از روی خانم بگرداند و ده مشت به کله اش می زند و از رختخواب و خانه بیرون

۱. مل: دست ست. ۲. مل: او شمل. ۳. مل: خواموش. ۴. محلف. ۵. مل: کریهه.

می‌کند، تا لابد شود برگردد و دست < ۶۰ > و پای خانم را بیوسد، خانم را بغل کند و تا صبح بخوابد، مشغول انجام فرمایش خانم باشد. و الله کار به این نقلها نیست. طالب محبت است و به عبارة آخری دوستی است. [کسی که] نظر به باطن دارد و می‌خواهد در مقام معشوقیت باشد، آن افسانه‌ها باید به دیگران بگذارد. گوش به حرف ندهد. به یک رختخواب ابداً نخوابد، هر چند مرد مایل باشد. چه مضایقه^۲ محبت وادارد مرد را که اصرار کند در یک رختخواب خوابیدن را. کم کم این محبت را یک جا خوابیدن می‌برد. باید^۳ قبول کند که انکار زن شوق را زیاد می‌کند و محبت را افزون می‌کند. بعد از آن که خواب می‌برد انسان را، تنها و با هم چه فرق دارد. در بیداری با هم بودن مطلوب است که از هم < ۶۱ > لذت ببرند، نه در خواب که از عالم بی‌خبرند. پس زن موافق قاعده این است. رختخواب جداگانه‌ای پهلوی مرد بیندازد و لباس خود را عوض کرده. زیاد از یک رنگ زیر جامه نپوشد، زیر جامه نرم نازک بسیار^۴ لطیف پاکیزه هیچ لباس نپوشد بهتر از همه است، و اگر بپوشد هم مثل نپوشیدن باشد. البته زیاد از یک زیر جامه نازک پا نکند. پیراهن نازک لطیف بپوشد. ارخالق نپوشد بهتر است. اگر لابد باید بپوشد، ارخالق نرم تُنک باشد، در جیش چیزی نباشد. جیب خود را انبان ملأقطب^(۵۹) قرار ندهد که هر چه بخواهی دست به جیب کرده در آرد. چارقد سر نکند. سوزن و چیزهایی که مثل سوزن است، همراه < ۶۲ > نداشته باشد. زیرگردنش را نبندد و زیاده از کلاهی سر نگذارد، اگر گیس دراز ندارد و کوتاه که نعمت فراوان حاصل است و اگر چون دم اسپ دراز است، متوجه باشد که زیر زند و به گردن و دست و پا نیچد. لامحاله خود را معطر کند و پاکیزه برود رختخواب مرد.

به دست من برسد گر چنین بت چالاک

بگویم آنگه با وی چه کار باید [کرد] <نیمه ۶۳>

.....^۱. به زن لازم است که تفحص احوال مرد را بکند. اگر مطلع شود که به جای دیگر میل به هم رسانده، اگر چه غیرت محبت نمی‌گذارد، ولی زن استاد پرفتن این است که بر خود هموار بکند و ابداً پایی نشود و اگر کسی دیگر نزد [او] این حرف را بزند، قطع بکند مفسد و دشمن است، که هر قدر پایی شود، سبب زیادی محبت به او و نفرت از خودش می‌شود. انسان حریص است بر چیزی که منع کرده شده. پس موافق عقل آن است که خود را آشنا به این عوامل نکند و تغییر^۲ سلوک و احوال ندهد و بر حسن سلوک خودش بیفزاید، که محبت مرد را به سوی خودش می‌کشد.^۳ همین که این احوال رود، او لابد است که سلب محبت از جای دیگر خواهد شد و محبت این طرف افزوده می‌شود و حاجت به هیچ <۸۰> سؤال و جواب^۴ و قهر و عتاب نخواهد شد، و الا چه از دست زن بر می‌آید بجز آن که روز خود سیاه کرده و کار دیگران را محکم و مستحکم نموده باشد؟ آنها که غیر آن کرده‌اند از حمق بوده که مسئله را ندانسته، خیال کرده‌اند که این بکنم خوب است که مرد جرأت نکند مگر غیر من نگاه بکند. باید دل نگاه نکند، از بستن چشم چه حاصل؟ چرا به محبت و سلوک پابند خود نمی‌کند؟ که اگر جایی با زنجیر بسته شده باشد، زنجیر را از هم بگسلاند و دلبسته و یک جهت زن بشود که به تغییر^۵ و فحش و کشیکچی بخواهد مانع بشود، وجدان مرد با خودش نهاده، کسی هم نتواند مانع بشود. در محبت را با قفل آهنی نمی‌توان بست.

۱. از میانه صفحه ۶۳ تا انتهای صفحه ۷۹ این نسخه متضمن گزارش مطالب مستهجنی است که از نقل آن به عللی خودداری شد. (م) ۲. مل: ثعر. ۳. مل: میکند. ۴. مل: خواب. ۵. مل: تعیر.

گفتم^۱ که بر خیالت راه نظر ببندم

گفتا^۲ که <۸۱> شبرو است او از راه دیگر آید^(۶۰)

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق

سدّ سکندر نه مانع است و [نه] حایل^(۶۱)

محبت خود کار خود را می‌کند، باید کاری [کرد] که محبت حاصل بشود، همه چیز درست است. نگذارد احدی راه میان او و [مرد] پیدا بکند. واسطه میان خودش و مر [د] کسی را قرار ندهد که میانجی بجز خود شیرینی^۳ و فساد کار دیگر ندارد. وای بر حال آن زن که کارش به پیغام و سلام و واسطه بکشد که هرگز اصلاح‌پذیر نیست. میان دو تن^۴ جنگ چون آتش است سخن‌چین بدبخت هیزم کش است^(۶۲)

همین که کار به این جا رسید که یکی واسطه بشود، آشتی بدهد، یکی پیغام و سلام بیاورد^۵، دیگر توقع دوستی که جای خود دارد، توقع زن و شوهری <۸۲> غلط است که وصله بردار نیست. رفو^۶ کنی باز پاره می‌شود. عمر عزیز ضایع نخواهد شد و از هم دست بکشند بهتر است. و ابدأ نگذارد کسی حرف مرد را پیش او^۷ بزند، اگر چه تعریف باشد. یکی بگوید: خانم، دیدم آقا دیروز تعریف تو را می‌کرد یا در عشق تو بی‌قرار است، خوشش نیاید، که این مقدمات است که دفعه‌ای به راستی می‌گوید خانم را ریشخند کرده، خر می‌کند، بعد بنا می‌کند حرف‌های دیگر زدن و سبب عداوت مرد با زن شدن و خود را جا کردن و خانه زن را خراب کردن در لباس دوستی. کاری که هزار دشمن قصد آدم بکند، نمی‌تواند صد یک او را از در دشمنی^۸ بکند. نحو ذباله.

به جانان درد دل ناگفته ماند ای نقل^۹ تحریری

زنان را <۸۳> نیست یارای سخن^{۱۰} این جا به تحریری

۱. مل: گفتار که به بر، به قیاس دیوان حافظ. ۲. مل: گفتم. ۳. مل: خود شیرین. ۴. مل: دو کس.

۵. مل: بیاورد و. ۶. مل: روفی. ۷. مل: پیش ازو. ۸. مل: زردشمنی. ۹. مل: ای بص.

۱۰. مل: چنین خوانده شد!

بعد از این مقدمات، لُب کلام و خلاصه سخن اینکه زن وشوهری به چند قسم است: یکی آن است که زن بزرگ و متشخص است. شوهری دارد که اوفقی‌ر یا عاجز و بی‌نوا یا مقهور و محبوب که اختیارش دست خانم، حیات و مماتش بسته به وجود خانم. اگر صبح لقمه‌ای نان ندهد، باید از گرسنگی بمیرد. این شوهر نیست. بنده و مزدور است. نان می‌خورد و کار می‌کند. مثل فراش و طبّاخ و سایر خدمه است. این یک خدمتی به او رجوع شده، هر وقت خانم را میل کشید، باید مشغول خدمت محوّل باشد. مزد بگیرد و مواجب بگیرد. باید از عهده خدمت بر آید، خواه خانم زشت باشد، خواه مقبول. <۸۴> التفات بکند یا تغیر، یکسان است، چنانچه نواب الباقان میرزا در این باب به خانم خودش عرض می‌کند:

تا صبح یک پیاله چایی کنی حواله

هر شب شنو^۱ گر آیم در زنده‌رود خانم

این ظلم و جور تا کی عمر عزیز شد طی

تا چند گویی‌ام ای خفته عمود خانم؟!^۲

این عالم دیگر است. یکی زنی است واجب الحرمة والرّعاية. بی بی بزرگ صاحب خانه به حکم خدمتی دارد. موافق قاعده آن است که او خود توقع معشوقیت نکند، به همان حالت خرقه باقی باشد، اگر چه این امر محال است تا لب گور از ذهن بی بی بیرون برود و او خود تکلیف خود بهتر می‌داند. قسم دیگر آن، آن است که قابل معشوقیت هست و می‌خواهد معشوقه باشد <۸۵> و محبوبه باشد، رفتار مرد با او از روی محبت باشد، این بهترین عوالم است. و آنچه نوشته باشد برای این جور شخص که خود را به این اخلاق متّصف کند، لامحاله^۳ قدری کسب کند، اگر از عهده همه بر نیاید.

۱. مل: سنوکر ۲. مل: حصه عمود خانم. (چنین است) ۳. مل: لا من له.

مختصر مفید می‌نویسم. باید رفیق باشد و معنی رفاقت این است [که] در هر کاری ماهر و استاد باشد و ساعتی غافل و آرام نباشد. مرد را بی‌نیاز بکند در خانه‌داری. خانه‌دار باشد که مرد محتاج به بی بی و خانم پیدا کردن نشود. برای امر زندگانی لابد به دیگری پیدا کردن نشود. در امر رختخواب جانانه باشد و در ادب و کلام دُر دانه.

ماه را ماند که اندر سدرهٔ دیبا بود ماه کاندر سدرهٔ دیبا بود زیبا بود
در حرکت طرزی^۱ <۸۶> باشد [که] در خدمت کنیز باشد، در محبت عزیز، چیزی نداشته باشد، نباشد، در طرب مطرب باشد، در رقص رفاص. بخواند، بزند، بگوید، بگرداند.

خوش بود عیش با ^۲ شکردهنی	ارغوان روی یاسمن بدنی ^(۶۳)
روز و شب همسرا و هم خانه	در سرا پرده وقت خواب زنی
گاه پیشت ^۳ گرفته دست ادب	همچو سرو ایستاده در چمنی
که چنان تنگ رفته در آغوش	که دو تن را ^۴ بس است پیرهنی

غرض این است، چند صباح عمر خود را به بطالت و جوانی، به افسوس و کسالت نگذارد. غم این دورا نخورد و زمان خوشی را غنیمت بدانند. در بیرون مرد باشد و در خانه زن و در خلوت همه چیز خانه. کشیکچی^۵ شدن و با آه و مرارت و افسوس عمر را گذراندن^۶. نه عمر به دست می‌آید <۸۷> و نه به افسوس قضا را می‌توان گرداند. شدنی می‌شود و غصه نمی‌پاید. آن که باید بمیرد به غصه باز مانده نمی‌شود. آن که باید بماند خواهد ماند. دنیا قابل غصه نیست. افسوس و گریه را به پیر زن‌ها باید گذاشت که ام‌المصیبه به شأن اینها نازل کنند^۷ و زمان خوشدلی را از دست نباید داد که قضا در کمین است^۸ و عمر در گذر. عمرها به حسرت گذشته و

۱. مل: حرری. ۲. مل: ما. ۳. مل: پست. ۴. مل: در تن را بست. ۵. مل: بستگی. چنین است!
۶. مل: کدازندن. ۷. مل: کشد. ۸. مل: داشت.

جووانی به پیری رسیده، بجز ندامت و افسوس چیزی در دست نمانده و «تو غافل و به افسوس می‌رود ایام».

باید کاری بکند که ندامت حاصل نیارد و اگر عیش است و توقع خوشی دارد که عمر خود به خوشی بگذرانند، باید رفیق باشد تا مالک جان و مال مرد. بی او عیش حرام باشد و ساعتی [به] مفارقه او صابر نباشد و شب و روز، حضر و سفر، چون جان گرامی باشد.

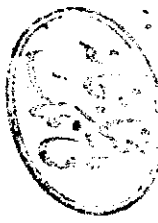
آنچه به خاطر رسید از سلوک زن با مرد <۸۸> در شب تنهایی، این کتاب را سیاه نمودم و اعتقاد این است که اگر کسی این نحو سلوک بکند و بد بیند و بگذارند تا محتاج مصلح باشد، مرا لعنت بکند، و الا مرا یاد و به دعای خیر شادم سازند. عمر ما که گذشته، این ها به کار ما دیگر نمی‌آید. ما را فراموش نکند.

تمام شد کتاب در شب ۱۸ جمادی الاولی اول شروع پنج ساعت

از شب گذشته بود و حال که به اتمام رسید،

هشت ساعت از شب گذشته. <۸۹>

در شب شام این کتاب را سیاره نجوم و اسرار این
 اگر کسی این کتاب را بخواند و به یاد آید از دنیا صحیح
 باشد مرا نسبت کند و الامار را و به هر چه خواهد
 نماید در همه اینها بجا و اولی از همه است
 هم شده که در شب با جادو اولی است
 شرح هر چه در این کتاب است
 حاصل که در این کتاب
 است
 است



یادداشت‌ها

۱. ص ۲۲۹. سیز سیر اولوالالباب sayr siyar ululalbab تتبع روشها و سیرت‌های خداوندان خرد.
۲. ص ۲۲۹. «به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی / به صد دفتر نشاید گفت وصف حال مشتاقی». این بیت مطلع غزل ملمعی از سعدی در مجموعه بدایع است. در نسخه‌های قدیم این غزل در پایان غزلیات آمده است. (سعدی ۱۳۵۶: ۶۲۹)
۳. ص ۲۳۰. «کی شعرتر انگیزد خاطر که حزین باشد / یک نکته درین معنی گفتیم و همین باشد» این بیت سروده حافظ است که در چاپ‌های مختلف ضبط‌های متفاوت دارد. از آن جمله است، پرویز ناتل خانلری: «یک نکته ازین دفتر» (حافظ ۱۳۶۲: ۳۳۱)، قاسم غنی و محمد قزوینی: «یک نکته ازین معنی» (حافظ ۱۳۷۱: ۱۲۴) و ابوالقاسم انجوی: «یک نکته درین معنی». (حافظ ۱۳۸۱: ۱۹۰)
۴. ص ۲۳۰. «چو قطره تو بر ژرف دریا بری / به دیوانگی ماند این داوری». این بیت در کشف الایات شاهنامه فردوسی نیامده، پس مشخص است که در نسخه کلکته این بیت ضبط نشده است. زنده یاد دهخدا در امثال و حکم نوشته است که شاید این بیت سروده فردوسی باشد. (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۶۵۲)
۵. ص ۲۳۰. «مَنْ تَشَبَهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ» به معنی هرکس خود را با قومی همانند سازد، از آنان به شمار آید.
۶. ص ۲۳۰. کتاب کلثوم ننه نوشته آقا جمال خوانساری یکی از دانشمندان بنام و از فقهای بزرگ دوران صفوی است. موضوع کتاب بیان عقاید و مسائل خرافی رایج بین زنان آن روزگار است و در

باب این مسائل باید زنانی که در موهوم پرستی به درجهٔ اجتهاد رسیده‌اند، فتوی دهند. در آغاز کتاب کلثوم ننه پس از معرفی علمای موثق و مورد اعتماد، شرایط رسیدن زنی به درجهٔ اجتهاد و اظهار نظر در این گونه مسائل ذکر می‌شود: این کتاب مختصری است در بیان اقوال و افعال زنان و واجبات و مندرجات یا مستحبات و محرمات و مکروهات و مباحثات ایشان، و این مشتمل است بر مقدمه و شانزده باب و خاتمه، المسمی بعقاید النساء. اما مقدمه در اسامی علما و فقها و فضیلت آنها. بدان که افضل علمای آنها پنج نفرند: اول: بی بی شاه زینب، دوم: کلثوم ننه، سیم: خاله جان آقا، چهارم: باجی یاسمن، پنجم: دده بزم‌آرا. قابل ذکر است که این کتاب به لحاظ توجه به وضع اجتماعی زنان در آن روزگار و مبارزه با خرافات و موهوم پرستی بسیار قابل توجه است (محبوب ۱۳۸۲: ج ۲، ص ۶۷۷-۶۸۴).

۷. ص ۲۳۰. «وَلَاتِ حَيْنَ مَنَاصِ» بخشی از آیهٔ «كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَلَاتِ حَيْنَ مَنَاصِ»: بسا که هلاک گردانیدیم از پیش از ایشان از اهل روزگار گذشته، پس ندا کردند و نبود آن وقت هنگام گریز. (قرآن کریم. سورةٔ صاد / ۳۸، آیه ۲).

۸. ص ۲۳۱. «زن و ازدها هر دو در خاک به / جهان پاک ازین هر دو ناپاک به». سرودهٔ فردوسی است در داستان سیاووش، بیت ۵۲۴. به استناد کشف الایات شاهنامه فردوسی این بیت در نسخهٔ کلکته آمده است و در همهٔ نسخه‌های شاهنامه نیست. (دبیرسیاقی ۱۳۵۰: ج ۲، ص ۵۶۰)

۹. ص ۲۳۱. عجز ذات الذواهی = پیر زن حيله‌گر.

۱۰. ص ۲۳۱. این مصراع سرودهٔ مولوی در مثنوی معنوی است: اندرین محضر خردها شد ز دست / چون قلم اینجا رسیده شد شکست. همین مضمون در مثنوی بدین صورت هم آمده است: چون رسید اینجا سخن لب در بیست / چون رسید اینجا قلم درهم شکست. (مولوی ۱۳۸۱: ج ۳، ص ۵۱۶ ب ۴۶۶۳)

۱۱. ص ۲۳۱. «گرم برانی از این در درآیم از در دیگر». (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۳، ص ۱۳۰۵)

۱۲. ص ۲۳۲. «سخن کز روی جان خیزد، نشیند لاجرم بر دل». نظیر آن را نظامی گفته است «سخن کز دل آید بود دلپذیر». (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۹۵۴)

۱۳. ص ۲۳۲. «این وطن مصر و عراق و شام نیست / این وطن شهری است کور را نام نیست». این بیت سروده شیخ بهائی است و در مثنوی نان و حلاوا در فصلی که موضوع آن «حب الوطن من

الایمان» است آمده است. (شیخ بهایی ۱۳۳۶: ۲۳)

۱۴. ص ۲۳۲. مَنْ تَمَسَكَ بِهَا غَاشٍ سَعِيداً وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مَاتَ شَهِيداً. هرکس با او پیوند برقرار سازد، زندگانی به خوشبختی به سر برد و هرکه از او دور بیفتد، شهید از دنیا برود.

۱۵. ص ۲۳۲. «توگرو بردی اگر جفت و گرتاق آید». این ضرب المثل را زنده یاد علی اکبر دهخدا به معنی «هر دو سرش منفعت است» یا به تعبیری دیگر «ز هر طرف که شود کشته سود اسلام

است» آورده است. (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۵۶۶)

۱۶. ص ۲۳۲. «خرابت کند شاهد خانه کن / برو خانه آباد گردان به زن». سروده سعدی.

هفدهمین حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۸ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۸)

۱۷. ص ۲۳۲. ذَلِكْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِين. این همانا زیانکاری بزرگ است. (قرآن کریم، سوره حج/

۲۲، آیه ۱۱)

۱۸. ص ۲۳۲. «عَقَبَاتِ دَرَكَاتِ» پیچ و خم‌های مراحل فرودین جهنم.

۱۹. ص ۲۳۳. تو هم جور بینی و بارش کشی / اگر یک شبی در کنارش کشی. سروده سعدی در

پانزدهمین حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۱۳ است. ضبطی دگرگونه هم

دارد. اگر یک سحر در... (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۶)

۲۰. ص ۲۳۳. شنجرف = معزب شنگرف، جسمی است سیاه ولی در طبیعت به صورت توده یا رشته

و رگه یافت می‌شود و گردش سرخ یا قهوه‌ای است.

۲۱. ص ۲۳۳. «عشق ازین بسیار کردست و کند / خرقة‌ها زَنار کردست و کند». این بیت سروده عطار

است در منطق الطیر در امثال و حکم هم آمده است. (عطار ۱۳۸۳: ص ۲۹۴، ب ۱۴۰۶؛ دهخدا

۱۳۶۱: ج ۲، ص ۱۱۰۲)

۲۲. ص ۲۳۴. لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ، نه فریبی می‌آورد و نه گرسنگی را می‌زداید. (قرآن کریم،

سورة الغاشيه / ۸۸، آیه ۷)

۲۳. ص ۲۳۴. «دلربایی نه همانست که عاشق بکشند / خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش». ضبط مصراع نخست در نسخه قزوینی و غنی چنین است؛ دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند. (حافظ ۱۳۷۱: ۲۱۴)

۲۴. ص ۲۳۴. «که را خانه آباد و همخوابه دوست / خدا را به رحمت نظر سوی اوست». سروده سعدی در پانزدهمین حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۹ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۵)

۲۵. ص ۲۳۵. وَ لَنْ يُضْلِحَ الْعَطَاؤُ مَا أَفْسَدَ الدَّهْرُ. مصراعی است از یک بیت مشهور که ضرب‌المثل شده است، به معنی هرگز آن چیزی را که گذران روزگار فاسد گردانیده باشد عطار نمی‌تواند به صحت و سلامت بازگرداند.

۲۶. ص ۲۳۶. سالها دل طلب جام جم از ما می‌کرد / وانچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد. (حافظ ۱۳۷۱: ۱۰۹)

۲۷. ص ۲۳۶. «که عشق من ای خواجه بر خوی اوست/ نه بر قد رعناى دلجوی اوست». سروده سعدی در بوستان باب سوم (در عشق و مستی و شور)، حکایت ۱۰، بیت ۱۵ که ضبط مصراع دوم با ضبط فوق تفاوت دارد؛ «نه بر قد و بالای نیکوی اوست». (سعدی ۱۳۵۶: ۲۸۸)

۲۸. ص ۲۳۶. ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را / اختیار آن است کو قسمت کند درویش را. مطلع غزلی است از سعدی. (سعدی ۱۳۵۶: ۷۸۴)

۲۹. ص ۲۳۷. «یا مکن یا فیلبانان دوستی / یا بناکن خانه‌ای در خورد فیل». «یا مکش بر چهره نیل عاشقی / یا فرو بر جامه تقوا به نیل».

سعدی در گلستان و در باب هشتم در آداب صحبت کردن می‌فرماید:

دوستی با پیلبانان یا مکن / یا طلب کن خانه‌ای در خورد پیل. (سعدی ۱۳۷۳: ۱۸۴)

۳۰. ص ۲۳۷. «کسی برگرفت از جهان کام دل / که یکدل بود با وی آرام دل». سروده سعدی. پانزدهمین حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۱۱ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۵)

۳۱. ص ۲۳۷. «آنچه زخم زبان کند با مرد / زخم شمشیر جان ستان نکند». (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۱، ص

(۵۱ و ج ۲، ص ۸۹۹)

۳۲. ص ۲۳۷. «به شیرین زبانی توان بردگوی / که پیوسته تلخی کشد تند خوی». نظیر این سروده

سعدی است: «به شیرین زبانی و لطف و خوشی / توانی که پیلی به مویی کشی». (دهخدا ۱۳۶۱:

ج ۱، ص ۴۴۴)

۳۳. ص ۲۳۸. «غرض زین حدیث آن که گفتار نرم / چو آب است بر آتش ای مرد گرم». سروده

سعدی در بوستان، باب چهارم در تواضع، حکایت ۱۴) بیت ۱۳ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۱۳۱۳)

۳۴. ص ۲۳۹. «دو صدمن استخوان باید که صدمن بار بردارد». (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۸۴۰)

۳۵. ص ۲۳۹. «صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد». سروده سعدی است و ضرب‌المثل معروف آن:

«منشین ترش از گردش ایام که صبر / تلخ است ولیکن بر شیرین دارد». (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۱،

ص ۶۸ و ج ۲، ص ۱۰۵۱)

۳۶. ص ۲۳۹. «در خرمی بر سرایی ببند / که بانگ زن از وی برآید بلند

تهی پای رفتن به از کفش تنگ / بلای سفر به که در خانه جنگ». سروده سعدی. در پانزدهمین

حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۱۹ و ۲۲ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۵)

۳۷. ص ۲۴۰. «إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ». همانا ناهنجارترین صداها، صدای خر است.

(قرآن کریم، سوره لقمان / ۳۱، آیه ۱۹)

۳۸. ص ۲۴۱. «من آنچه شرط بلاغ است با تومی گویم / تو خواه از سختم پندگیر، خواه ملال». این

بیت سروده سعدی در غزلیات است. (سعدی ۱۳۶۱: ۶۴۱ غزل ۵۲، ب ۲؛ دهخدا ۱۳۶۱: ج ۴،

ص ۱۷۳۶)

۳۹. ص ۲۴۲. «بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ حَسْبِي وَتَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ». مضمون دعائی: به نام خدا و با خدا، خدا مرا

بس است، توکل می‌کنم بر خدا.

۴۰. ص ۲۴۲. «به زندان قاضی گرفتار به / که در خانه دیدن بر ابرو گره». سروده سعدی در

پانزدهمین حکایت از باب هفتم بوستان (در عالم تربیت) و بیت ۲۰ است. (سعدی ۱۳۵۶: ۳۵۵)

۴۱. ص ۲۴۲. «آن کیست کاندر رفتنش صبر از دل ما می‌برد / ترک از خراسان آمده‌ست از پارس

یغما می‌برد». مطلع غزلی است سروده سعدی (غزل شماره ۱۷۶ از طیبیات) (سعدی ۱۳۵۶:

(۴۷۵

۴۲. ص ۲۴۴. آیه‌الکرسی - نام آیه‌ای از (قرآن کریم از سوره بقره / ۲، آیه ۲۵۵): خدای یکتاست که جز او خدایی نیست زنده و پاینده است. هرگز او را کسالت خواب فرا نگیرد تا چه رسد که به خواب رود. اوست مالک آن چه در آسمان‌ها و آن چه در زمین است. که را این جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد، مگر به فرمان او. علم او محیط است به آن چه پیش نظر خلق آمده است و آن چه سپس خواهد آمد و خلق به هیچ مرتبه علم او احاطه نتوانند کرد مگر به آن چه او خواهد. قلمرو علمش از آسمان‌ها و زمین فراتر و نگهبانی زمین و آسمان بر او آسان و بی‌زحمت است، چه او دانای بزرگوار و توانای با عظمت است.

۴۳. ص ۲۴۴. «حرامت بود نان آن کس چشید / سر سفره ابرو به هم درکشید». این بیت که سروده

سعدی در بوستان است، دوازدهمین بیت از حکایتی ۱۴ بیتی است با سرآغاز:

«شکر خنده‌ای انگبین می‌فروخت / که دلها ز شیرینیش می‌بسوخت». (سعدی ۱۳۵۶: ۳۰۶)

۴۴. ص ۲۴۴. «شکر نعمت نعمت افزون کند / کفر نعمت از کفت بیرون کند». این بیت سروده مولوی

است در مثنوی معنوی و در تصحیح نیکلسون ضبط دیگری هم دارد.

«شکر قدرت قدرت افزون کند / جبر نعمت از کفت بیرون کند». (مولوی ۱۳۸۱: ج ۱، ص ۵۸)

۴۵. ص ۲۴۵. آیه المَفر، کجاست گریزگاه. «يَقُولُ الْاِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ اَيْنَ الْمَفْرَ...». (قرآن کریم. سوره

القيامة / ۷۵، آیه ۱۰)

۴۶. ص ۲۴۷. «بوی پیاز از دهن خو برو / خوب تر آید که گل از دست زشت». سروده سعدی در دومین

حکایت از گلستان، باب ششم (در ضعف و پیری). (سعدی ۱۳۵۶: ۱۴۹)

۴۷. ص ۲۴۸. «گهی بوسه بر چشم مستش زند / گهی زلف خود را به دستش دهد». این بیت سروده

نظامی است. در شرف نامه، با این ضبط هم آمده است: گهی بوسه بر چشم مستش دهم / گهی

زلف خود را به دستش دهم. (نظامی ۱۹۴۷: ۴۷۰)

۴۸. ص ۲۴۹. «ملکزاده معظم شاهزاده اعظم شاهقلی خان». گویا منظور از آن جد سلاطین قاجاریه

است و ظاهر اُکنایتی به بزرگی شخص می‌باشد.

۴۹. ص ۲۵۰. «ساقی ار باده از آن دست به جام اندازد/ عارفان را همه در شرب مدام اندازد». این

بیت سروده حافظ است. (حافظ ۱۳۷۱: ۱۱۶)

۵۰. ص ۲۵۰. «سر انگشته‌ها کرده عتاب رنگ / به خون عزیزان فرو برده چنگ». سروده سعدی است

در بوستان حکایت ۱۵، باب اول در (عدل و تدبیر و رای) که مصراع نخستین آن «به خون عزیزان

فرو برده چنگ» است. (سعدی ۱۳۵۶: ۲۴۳، ب ۲۱)

۵۱. ص ۲۵۲. «یا چهره بیوش یا بسوزان / بر روی چو آتشت سپندی». بیت هفتم است از ترجیع بند

معروف سعدی با مطلع: «ای سرو بلند قامت دوست / او وه که شمایلت چه نیکوست». (سعدی

۱۳۵۶: ۶۵۶)

۵۲. ص ۲۵۲. «دوست آن کس بود که عیب تو را / همچو آینه رخ به رخ گوید». نظیر این مضمون در

امثال و حکم هم آمده است. (دهخدا ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۸۳۵)

«دوست آن است کو معایب دوست / همچو آینه روبه رو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان / در قفا رفته مو به مو گوید»

۵۳. ص ۲۵۳. «صد ملک دل به نیم نظر می‌توان خرید / خوبان درین معامله تقصیر می‌کنند».

سروده حافظ. (حافظ ۱۳۷۱: ۱۵۵)

۵۴. ص ۲۵۳. «تا که از جانب معشوقه نباشد کششی / کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد».

(دهخدا ۱۳۶۱: ج ۱، ص ۵۳۷)

۵۵. ص ۲۵۳. «مرنجان دلم را که این مرغ وحشی / از بامی که برخاست مشکل نشیند». بیت پنجم از

غزلی است سروده طیب اصفهانی با مطلع:

«غمش در نهانخانه دل نشیند / به نازی که لیلی به محمل نشیند». (طیب اصفهانی ۱۳۸۵: ۷۸)

۵۶. ص ۲۵۴. «ای جوان سرو قد گویی بزن / پیش از آن بر قامتت چوگان شود». این بیت سروده

حافظ است و سومین بیت از غزل معروف با مطلع «شاهدان گر دلبری زین سان کنند / زاهدان را

رخنه در ایمان کنند». بیت مذکور را محمّد قزوینی و قاسم غنی این چنین ضبط کرده‌اند: (ای

جوان سروقدگویی ببر / پیش از آن کز قامتت چوگان کنند). (حافظ ۱۳۷۱: ۱۵۳)

۵۷. ص ۲۵۴. «روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز / دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد. آن

زمان وقت می صبح فروغ است که شب / گرد خرگاه افق پرده شام اندازد» (حافظ ۱۳۷۱: ۱۱۶)

۵۸. ص ۲۵۵. «صبر کردن شبی محالی نیست / آخر امشب شبی است سالی نیست». سروده

نظامی است در هفت پیکر. (نظامی ۱۳۱۷: ۱۷۹)

۵۹. ص ۲۵۶. انبان ملاقطب، اشاره است به کتابی که توسط علامه قطب‌الدین شیرازی (۷۱۰ ق)

نوشته شده و آن دایرةالمعارفی در علوم عقلی اسلامی به زبان فارسی به نام ذرّةالتاج است که

جلد چهارم، مقاله ۵ و ۶ آن به اخلاق اختصاص دارد. (ابن مسکویه ۱۳۸۱: ۱۸؛ معین ۱۳۷۱: ج

۲، ص ۱۴۷۰)

۶۰. ص ۲۵۸. «گفتم که بر خیالت راه نظر بیندم / گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید». (حافظ

۱۳۷۱: ۱۷۹)

۶۱. ص ۲۵۸. «پرده چه باشد میان عاشق و معشوق / سدّ سکندر نه مانع است و نه حایل». بیت

شماره ۱۶ از غزلی در طیبات سروده سعدی است. (سعدی ۱۳۵۶: ۵۳۹)

۶۲. ص ۲۵۸. «میان دو تن جنگ چون آتش است / سخن چین بدبخت هیزمکش است». سروده

سعدی است در بوستان، حکایت ۱۴ از باب هفتم (در عالم تربیت) و بیت شماره ۱۴ است. (سعدی

۱۳۵۶: ۳۵۳)

۶۳. ص ۲۶۰. «خوش بود عیش با شکر دهنی / ارغوان روی یاسمن بدنی

روز و شب همسرا و هم خانه / در سرپرده وقت خواب زنی

گاه پیشت گرفته دست ادب / همچو سرو ایستاده در چمنی

که چنان تنگ رفته در آغوش / که دو تن را بس است پیرهنی»

دهخدا در لغت نامه، بیت نخست را سروده سعدی می‌داند. (دهخدا ۱۳۷۲: ذیل یاسمن بدن) اما در

آثار سعدی نیافتم.

پیوست

معرفی برخی از نسخه‌های خطی و سنگی دیگر دربارهٔ اخلاق زنان و حکمت عملی

۱. آداب ازدواج و پرورش فرزندان، بر پایهٔ روایت‌ها در ۹ فصل. نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی (خامنه‌ای ۲۸۸) مؤلف:؟ تاریخ: سدهٔ ۱۳ ق.

[اطلاعات چنین است].

موضوع: فلسفه عملی

مأخذ: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی. احمد منزوی. تهران: مرکز دایرةالمعارف، ۱۳۸۱، ج ۶ ص ۲۶۳.

۲. آداب تزویج. نسخهٔ خطی کتابخانه ملی ملک. (۳۳۵/۷) (تهران).

شماره:

مؤلف: ابوطالب فرزند محمّد حسینی اسفراینی

تاریخ: ۱۰۹۱ ق

مأخذ: فهرستوارهٔ کتابهای فارسی، ج ۵، ص ۳۲۶۱.

۳. آداب معاشرت نسوان. نسخهٔ خطی کتابخانه ملی ملک (۳/۲) (تهران)

شماره: ۶۳۹ (۴۵ ورق).

مؤلف:؟

تاریخ: احتمالاً دورهٔ قاجاریه

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم بعد ذات خدا و ذکر صفات، بر محمّد و آل او صلوات. در شب یلدا که حد و

پایانش ناپیدا، خود را مشغول کردن خواستم که مونسى برای تنهایی جویم.

انجام: عمر ما گذشته اینها بکار ما دیگر نمی‌آید ما را فراموش نکنند.

مأخذ: فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک ج ۲، ص ۳؛ فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۵، ص ۳۲۶۲.

۴. آداب النساء. نسخه خطی موجود در کتابخانه دانشگاه تهران.

شماره مجموعه: ۳/۳۸۱۹ از صفحه ۸۹ - ۹۲.

مؤلف: احتشام الدوله فرزند فتح علی شاه قاجار

موضوع: پزشکی

تاریخ: جمادی الاول ۱۲۷۲ ق.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، ص ۲۷۹۸ و ج ۱۵، ص ۲ و نشریه کتابخانه مرکزی ج ۳، ص ۱۴۴ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی مزوی، ج ۱، ص ۴۶۳.

۵. آداب النسوان منظوم. نسخه خطی موجود در کتابخانه barvarisch مونیخ آلمان

شماره ۱۲۷. Pers. cod.

مؤلف: محمود

تاریخ: ۱۲۳۸ ق

خط: محرر التوله

آغاز: دیباچه رساله چون میرداماد علیه الرحمه میخواست عقاید و آداب.

سرنامه به نام آن جهاندار کز روز و شب آمد روشن و تار

رقم بنمود در دم کلک محمود به تاریخش که باد این نظم مسعود

انجام: رقم بنمود در دم کلک محمود/ بتاریخش که باد این نظم مسعود. ۱۲۳۸. حرره العبد محرر التوله در اختتام گوید.

مأخذ: بیاض سفر. ایرج افشار. تهران: توس، ۱۳۵۴، ص ۳۸۱.

۶. آداب نکاح. نسخه خطی موجود در موزه ملی کراچی. (از ذخیره الملوک همدانی)

موضوع: در نکاح و حقوق دو همسر.

شماره: ۱۱۹۲۱

مؤلف: میر سیدعلی همدانی

تاریخ: سده ۱۲ ق

آغاز: فصل در آداب نکاح و حقوق زوج بر زوجه و حکم زوجه بر زوج

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. ج ۶ ص ۲۷۴. به نقل از فهرست مشترک ج ۴، ص ۲۲۰۹.

۷. آداب نکاح (فقه و آداب در ۳ مطلب). نسخه خطی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی.

شماره: ۹۷۸۴ (آستان قدس ۹/۲۰)

مؤلف: میر محمدباقر خاتون آبادی یا به تعبیر دیگر محمدباقر فرزند اسماعیل حسینی.

تاریخ: سده ۱۲ ق

آغاز: حجله عرایس ابکار سخن رازینت و بهاء و شبستان گلچهرگان بیان راروشنی و ضیاء.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. ج ۶ ص ۲۷۴.

۸. آمیزش با زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

شماره مجموعه: ۳۵۲۷/۴ شامل خوکنامه، مثنوی، ساقی نامه، رساله در آمیزش با زنان (۶۰ - ۷۰)

در وصف زنان در شش دهه در شش باب ۹، ۱۴، ۲۰، ۳۰، ۴۰ و ۵۰ سالگی

خط: نستعلیق

تاریخ: ۱۲۴۵ - ۱۲۵۳

آغاز: هو. بر ضمیر منیر روشن دلان لالی شهوار بحر معرفت پوشیده نماند.

انجام: ورنه از قربش چه خاکستر سوی / زین دلیری عاقبت بی سر شوی

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، ص ۲۵۴۲ و ج ۱۵، ص ۲ و فهرست نسخه‌های

خطی فارسی متزوی، ج ۱، ص ۴۶۳.

۹. احکام النساء (گویا ترجمه و گزیده‌ای است از عقاید اهل سنت نسفی). نسخه خطی موجود در

ترکیه.

مؤلف: نجم‌الدین ابو حفص عمر فرزند محمد نسفی

تاریخ: ۵۳۷ ق، پروسه ۳۸۷ ش ۱۱۰ و نسخه کتابخانه ملی شماره ۳۸۷۱ ف.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. ج ۹ ف ص ۷۷.

۱۰. احوال زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی (قم). ترجمه احادیثی است که در صفات زنان و نیک و بد آنها روایت شده است. در ده باب کوتاه و بدون گزارش و توضیح و سپس عناوین ده باب.

شماره: ۱۰۴۳/۵، از ص ۲۱۵ - ۲۲۱ (۷ صفحه) مرکز احیای میراث اسلامی قم.
تاریخ: ۱۲۶۵ ق.

کاتب: اسدالله دامغانی

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله طاهرين.
انجام: و ایشان را به بدترین عذابها عذب کردند. قدم فی يوم الاثین فی شهرالله المبارک فی سنه.
مأخذ: فهرست نسخه خطی مرکز احیاء التراث الاسلامی. ج ۳، ص ۲۷۴ و فهرست کتابخانه‌های اتریش.
ایرج افشار. چاپ ۱۳۸۲، ص ۳۰.

۱۱. احوال مردان با زنان نجیب و جز آنها (کنیزکان). نسخه خطی موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک.

شماره مجموعه: ۶۴۸۲/۹ (۱۲۷ پ - ۱۳۷ ر) در مجموعه از صفحه ۲۶۸ تا صفحه ۲۸۷ مجموعاً ۱۹ صفحه است.

مؤلف: ؟

تاریخ: ؟

آغاز: هو الله تعالی شأنه، حمد بر خداوندی سزاوار است که مستجمع جمیع صفات است.

انجام: عقلش را گل اندام برده است. بیچاره من که در خانه تو افتاده‌ام
مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس. زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش پژوه. تهران. ۱۳۷۱. ج ۹، ص ۴۲۹ - ۴۳۱.

۱۲. اخلاق زنان و مردان (به نظم). نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی (تهران).

شماره: ۸۷۲ ف. ۶۶ صفحه

شاعر: امیر اصلان

تاریخ: ۱۳۰۶ ق

آغاز: ز آنچه اندیشه می‌نماید باز / نام پروردگار به آغاز

انجام: هوشش قطع کن نفس ببرد / جز تو از هرکسی هوس ببرد. به تاریخ یکشنبه دوازدهم ربیع

الآخر سنه ۱۳۰۶ به تحریر این نسخه پرداخت.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۲ (۲) ص ۱۵۳۴.

۱۳. اسرار النساء. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

شماره مجموعه: ۱۰ / ۲۸۳۶ از صفحه (۱۸۰ - ۱۹۹)

در عنوان آمده «رسالة موسومه باسرار النساء من تصانیف جالینوس»

آغاز: سالت فینلاینوس الملکه جالینوس ان یؤلف کتابا فی اسرار النساء

انجام: وانیب سلطان بحری

تاریخ: سده ۱۳ ق

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۰، ص ۱۶۷۹ و ج ۱۵، ص ۸.

۱۴. اسرار النکاح (۴ نسخه) نسخه‌های خطی در اسلام آباد کتابخانه گنج بخش (پاکستان).

مؤلف: خواجگی کاسانی. سید احمد فرزند جلال‌الدین فرزند برهان‌الدین خواجه

شماره: ۹۰۷۹

تاریخ: ۹۴۹ ق.

نسخه عکسی در دایرةالمعارف اسلامی

آغاز: الحمد لله الذى جعل النکاح سنة للانام و جعله فاصلا بين الحلال و الحرام.

مأخذ: فهرست‌واره کتابهای فارسی، ج ۶ ص ۳۲۰ به نقل از فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی،

منزوی. ج ۴، ص ۲۲۳۸.

۱۵. اشعاری در اوصاف زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه بیرجند (خراسان).

شماره: ۷۴

۲۷۸ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

مأخذ: فهرست کتابخانه دیانی (بیرجند) ص ۶۱

۱۶. اصطلاحات زنان همدان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران).

شماره: ۵۷/۲

تاریخ: ۱۳۴۰ ق.

خط: شکسته نستعلیق.

کاتب: میرسیدعلی تفرشی.

مأخذ: فهرست کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۱، ص ۲۰۲.

۱۷. اصناف النساء. من لطائف ابی علی سینا. نسخه عکسی موجود در کتابخانه دانشگاه تهران. به

عربی شماره میکروفیلم ۵۷۳ - جنگ است قسمت ۲۷ آن از صفحه (۲۲۷ پ - ۲۲۸ ر)

نوشته‌ای منتسب به ابن سینا به عربی که ترجمه پاره‌ای از آن در هامش آمده است [اطلاعات

چنین است].

تاریخ: سده هشتم ق.

مأخذ: فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران. ج ۱، ص ۵۰۴.

العنوان فی سلوک النسوان ← سلوک النساء

۱۸. انیس العشاق. (در وصف زیبایی زنان) نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

(تهران). ۱۹ نسخه با عنوان انیس العشاق در این کتابخانه موجود است. انیس العشاق دیگری با

شماره ۵۵۱ از همین نویسنده در فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک ج ۲، ص ۴۳ بدون

اطلاعات دیگری معرفی شده که معلوم نیست همین نسخه مورد نظر باشد.

شماره: ۶۹۵

مؤلف: حسن بن محمد شرف رامی

تاریخ: محرم ۱۰۰۶ ق.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، ج ۱، ص ۱۱۷.

۱۹. اوصاف زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

شماره جنگ: ۱۱ / ۴۴۳۶ مجموعاً ۲۱۵ صفحه (این نسخه از صفحه ۹۵ - ۱۰۶ مجموعاً ۱۶

صفحه) جنگ شامل: دستور ساختن مرکب سیاه و سنگرف، تعریف وزن‌ها و تبدیل آنها، رباعی

بی‌نقطه رفعت نیشابوری، بندی از اسماعیل در مرگ فرزند، رباعیات ابوسعید ابی‌الخیر، خرقه

مرتضی قلی بن حسن شاملو، رباعیات، عمل هفت شیشه در قمری و شمسی از شیخ جلال‌الدین

تبریزی، بندی در شعبده، بندی در طلسم، اوصاف زنان، دستور پزشکی و داروشناسی، گزیده‌ای از

طب یوسفی، پختن مربا، بندی از تحفه حکیم مؤمن، خواص غریبه و احکام نجوم، فرمان دربار

صفوی درباره پوشاک وزیران، چند نامه بزرگان و وزیران، قطعه ابن‌یمین.

تاریخ: سده ۱۲ و ۱۳ ق.

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه. ۱۳۴۰، ج ۱۳، ص ۳۳۹۵ و ج

۱۵، ص ۱۴؛ فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۱، ص ۴.

۲۰. بازار زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی باغ لانگی خان ملتان (پاکستان).

مأخذ: کتابخانه‌های پاکستان، ج ۱، ص ۶.

۲۱. تأدیبات البنات. نسخه خطی موجود در کتابخانه مسجد اعظم قم.

شماره: ۱۴۹۱

مأخذ: فهرست کتابخانه مسجد اعظم قم.

۲۲. تأدیبات زنان و ارشد اولاد ذکور. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

شماره مجموعه: ۳ / ۳۹۷۰، (۱۲ صفحه)، (۱۹۳ - ۲۰۴). مجموعه شامل: دیوان طوفان هزار جریبی،

تنبيه العافلين، تأدیبات زنان، نصاب‌الصبيان، داستان منظوم موش و گربه.

مؤلف: ؟

تاریخ: ۱۲۵۸ ق

کاتب: علی بن عبدالعظیم نیشابوری

۲۸۰ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

آغاز: روایت است که روزی رسول (ص ع)

انجام: و بر صراط آسان گذرد مانند برق انشاء الله تعالی.

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمّد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۰،

ج ۱۲، ص ۲۹۶۷.

۲۳. تأدیب النساء. (نثر) نسخه خطی موجود در کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی

نجفی (قم) گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی.

شماره: ۱۴۱۶۵.

مؤلف: میرزا محمّدعلی بن علی نقی خان جوپاری الاصل

تاریخ: ۱۳۰۴ ق

خط: محمّدعلی طباطبایی

آغاز: یارب به ثنای خود سخن سازم کن

انجام: من نمانم خط بماند یادگار

(این نسخه نگارش دیگری از تأدیب النسوان است)

مأخذ: مجله میراث شهاب کتابخانه آیت الله مرعشی. شماره ۴۳ - ۴۴، ص ۱۲۱.

۲۴. تأدیب النسوان. نسخه خطی موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک. (تهران)

شماره: ۵۸۵، ۴۱ ورق، با مُهر عفت السلطنه که روی بعضی صفحات آن با طلا ضرب شده است.

مؤلف: ؟

تاریخ: ۱۳۱۳ ق

کاتب: آسیه صبیّه آسید حسین الحسینی

خط: نستعلیق

آغاز: معشوقی را سپاسی را در خور

انجام: تو خواه از سختم پند گیر خواه ملال تمام شد کتاب تأدیب النسوان در روز یکشنبه دویم ماه

شعبان المعظم.

مأخذ: فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی، ج ۲، ص ۷۲.

۲۵. تأدیب النسوان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران)

شماره: ۲۸۱۲/۱۲ نسخه خطی ذیل کلیات عیید (۲۱۷ - ۲۷۷)

میکروفیلم ۳۳۵۵، ۵۸ صفحه

مؤلف: نسبت داده شده به عبید زاکانی

تاریخ کتابت: ۲۵ خرداد ۱۳۱۷

آغاز: معشوقی را سپاسی در خور

انجام: تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال. از تحریر کتاب فراغت حاصل و تقدیم کتابخانه حضرت

آقای... دانشمند محترم.. العبد الفقیر... (نقطه چین‌ها پاک شده).

مأخذ: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی. عبدالحسین حائری. تهران: مجلس، ۱۳۴۷، ج ۱۰، بخش

۱، ص ۱۰۱ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی، ج ۲ (۲) ص ۱۵۵۶.

۲۶. تأدیب النسوان. سنگی (۲)

مؤلف:؟

تاریخ: ۱۳۰۴ ق

۱. دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. HQ 1735.2 T2

۲. کتابخانه ملی شماره س ۶۱۶۱ جیبی، ۳۸ صفحه

آغاز: معشوقی را سپاسی را در خور

انجام: تو خواه از سخنم پندگیر و خواه ملال. تمام شد کتاب تأدیب النسوان در روز شنبه پنجم شهر

شعبان المعظم سنه ۱۳۰۴ حرره الأثم الجانی محمد مهدی گلپایگانی.

خط: محمد مهدی گلپایگانی، بدون شماره گذاری، مصور ۱۷/۵ × ۵ س م.

مأخذ: سایت سازمان اسناد و کتابخانه ملی. www.nlai.ir

۲۷. تحفة الرجال و النساء. نسخه متعلق به شیخ محمد علی همدانی حائری. (گویا بخشی از آن

نوشته مجلسی است و محمد کاظم هزار جریبی شاگرد بهبهانی است. (ذریعه ۴۳۳/۳ ش ۱۵۷۳)

[اطلاعات چنین است]

مؤلف:؟

موضوع: در آداب معاشرت میان مرد و همسرش و ثواب نکاح.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. احمد منزوی، ج ۶، ص ۳۶۳.

۲۸. ترجیع زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی (تهران)

شماره دستیابی: ۱۴۵۰

تاریخ: نیمه دوم ۸۷۸ ق.

کاتب: یعقوب بن اسحاق اسماعیل قهستانی

آغاز: هر که را آرزوی زن باشد، دشمن جان خویشتن باشد.

مأخذ: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران. ج ۲.

۲۹. تزویج نامه یا داستان زن گرفتن ناجی. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه

تهران.

شماره مجموعه: ۲۲۴۷ - میکروفیلم ۸۵۸۰ شامل ۷ رساله؛ تزویج نامه یا داستان زن گرفتن ناجی (از

صفحه ۱ - ۱۸)، شعرهایی از صهبا، سرگذشت کسانی که برای مشروطیت ایران کار کرده‌اند،

سرگذشت ناصرالملک، رباعیات خیام، روش سربازگیری، مائه کلمه از علی (ع).

نسخه دیگری با شماره ۲۲۰۷/۱ - ۲۰ صفحه

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۹، ص ۹۰۵.

۳۰. جُنْگ. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

گردآورنده جُنْگ: عبدالکریم نجاریاشی قندهاری

شماره مجموعه: ۲۴۴۴ - شماره فیلم ۸۵۵۸ شامل ۴۰ رساله

تاریخ: ۱۱۸۹ - ۱۱۹۵ ق

بخش سوم: مثنوی قصه شهرآرا اثر ماهر در تعریف زنان نابکار و تمثیل این دنیای دنی (ص ۲ - ۱۳)

بخش پنجم: مثنوی در آداب زناشویی و ذم بی عصمتی زنان (ص ۵۰ - ۵۸)

معرفی برخی از نسخه‌های خطی و سنگی ... ۲۸۳

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمّد تقی دانش پژوه، تهران، ۱۳۴۰، ج ۹، ص ۱۱۲۳ - ۱۱۲۴.

۳۱. جنة الفردوس (مسائل زنان) نسخه خطی موجود در کتابخانه مولانا تبسم (گجرات پاکستان).
مؤلف: محمّد عرف نصرالله

این نسخه با جنت الفردوس اثر نصیرالدین محمّد بن راجه سلطان تفاوت دارد.
مأخذ: کتابخانه‌های پاکستان، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳۲. چهار گونه زن. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
شماره: ۴۷۵۹/۱

تاریخ: سده ۱۲ و ۱۳ ق.

جنگ ۶۸ صفحه شامل بندی درباره چهارگونه زن، احکام غالب و مغلوب، صفت درویشی، آداب درویشی.

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۱۴، ص ۳۸۰۶ و ج ۱۵، ص ۳۵.

۳۳. چهل حدیث درباره زنان. (عربی) نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورا.
شماره مجموعه: ۵۴۱۱ (مجموعه دارای ۱۲ بخش) بخش دهم از ۸۱ ب - ۸۴ ر.
کاتب: گرجستانی

آغاز: بسمله و حمدله و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله اجمعین. اما بعد فهذه احادیث و اربعون وردت فی خلق النسوان.

انجام: و مزید التوفیق و الهدایة.

مأخذ: فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی. ج ۱۶، ص ۳۱۸.

۳۴. حکایت زنان عاقله. رساله‌ای در اخلاق اثر اوئیس بیگ. نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ملک (تهران).

شماره: ۶۲۸۱/۲

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی. ج ۹، ص ۳۰۷.

۳۵. حکایت نذر بستن زن قاضی و زن شحنه و محتسب و ظاهر کردن مکر خود را در خدمت شوهران خود. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (به نظم) (این نسخه بدلی از مکر زنان است با آغاز و انجام متفاوت. دستنویس کتابخانه امیرالمؤمنین (ع) نجف است)

شماره مجموعه: ۴۴۵۶ / ۲

مؤلف: ناشناس

تاریخ: ۱۲۳۵ ق

آغاز: پیش از این بود وقتی از اوقات / در دیاری مسلم از آفات

انجام: پاسخی را به پیرزن ببرند / خاتم از هر که می‌شود به برد. در روز جمعه بیست و یکم شهر جمادی الثانی ۱۲۳۵ تحریر شد.

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۴۱۳.

۳۶. حواء امروز. نسخه خطی موجود در کتابخانه موزه ملی ملک (تهران)

شماره: ۲۵۱۶، ۵۹ گ

مؤلف: ؟

تاریخ: ۱۳۰۴ ش

آغاز: بنام خداوند دادگر گناه بدبختی آدم دیروز به حواء

انجام: می‌آمرزد. خاتمه یافت.

مأخذ: کتابخانه ملک

حيلة النساء ← مکر زنان

۳۷. در مذمت زنان. جنگ مجالس، ش ۱۹.

مأخذ: فهرست کتابخانه‌های گلپایگان، ص ۱۹۹.

۳۸. دلایل نکاح متعه

تاریخ: سده ۱۲ ق.

گلپایگانی - نامگو ۳۱۳/۱ ش $\frac{۱۸}{۱۸۲}$

به نقل از فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی آیت الله العظمی گلپایگانی. گردآورنده ابوالفضل عرب زاده. قم.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. ج ۹، ص ۲۹۳.

۳۹. ذمّ زنان (بحر طویل) نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی (قم)

شماره مجموعه: ۱۲۸۷ / ۲۳

مؤلف: آقا محمد طاهر اصفهانی شهاب

آغاز: خواهیم از بهر رفیقان و شفیقان و حریفان

انجام: و دیگر نتوان گفت.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی موجود در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی، ج ۴، ص ۱۱۳.

۴۰. راه روشن. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی. (قم).

اثر فخرالملک بنت ابی الحسن قاجار

شماره: ۲۳۸، شماره فیلم ۱۷۳۵

موضوع: اخلاق

تاریخ: ۱۳۵۳ ق.

آغاز: بیاری بخشنده مهربان ستایش و پرستش خداوندی را که وصف جلوات جمالش از حد عبارت

انجام: دریغ و درد که فارغ ز حال خویشتم والسلام من الطبع الهدی

مأخذ: کتابخانه مرکز احیاء التراث الاسلامی (قم)

۴۱. رساله در احوال و رفتار خواتین زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی (تهران).

این نسخه نگارش دیگری از تأدیب النسوان است.

شماره: ۴۹۲۵، ف، ۳۶ بری

مؤلف: محمد حسن معتضدالتوله

تاریخ: ۱۳۱۴ ق

آغاز: بسملة الحمد لله رب العالمين و الصلوة، بعد از ستایش داور پاک چنین گوید این بنده عاصی محمّد حسن الملّقب به معتضد التّوله که این مختصر.

انجام: من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

مأخذ: کتابخانه ملی - شماره بازیابی ۱۵۸ / ح ۸۲۵

۴۲. رساله دربارهٔ حجاب زن. نسخهٔ خطی موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی (مشهد)

مؤلف: عبدالله زنجانی - کاتب عبدالحسین عرب عجم

موضوع: اخلاق در نظم و نثر.

مأخذ: مرکز اطلاع رسانی آستان قدس. کتابخانه مرکزی

۴۳. زنان خوب و بد (رساله در نشانه‌های...). نسخهٔ خطی موجود در کتابخانهٔ آستان قدس

رضوی (مشهد).

مؤلف: عبدالله جزایری

تاریخ: ۱۲۱۸ ق

خط: نستعلیق

شماره: ۱۳۴۴۷

مأخذ: فهرست الفبایی کتب خطی کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی. تألیف محمدآصف فکرت.

مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص ۲۹۷.

۴۴. زن مکاره. نسخه سنگی کتابخانه ارموی (قم). حاشیه سیدالانشاء نوظهور از درویش علی

محمّد بن محمود شیرازی.

مؤلف: معتمدالدوله شاهزاده فرهاد میرزا پسر عباس میرزا.

تاریخ: ربیع الاول ۱۳۲۷. اصل موضوع دورهٔ کریم خان زند

آغاز: هو الله تعالی. هم نبوت در منست هم پادشاهی بر حسب.

انجام: از منشآت مرحوم مغفور حاجی معتمدالدوله شاهزاده فرهاد میرزا ابن عباس میرزا نوشته

می‌شود و این حکایت الف (الفیه؟) ندارد.

مأخذ: کتابخانه ارموی قم.

۴۵. سلوک النساء. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (اسلام

آباد پاکستان)

شماره مجموعه: ۳۷۴۵ (۸۸ صفحه) و چهار نسخه دیگر در پیشاور و حیدرآباد پاکستان.

مؤلف: علی بن حسام‌الذین متقی برهانپوری

تاریخ: سده ۱۲ ق.

آغاز: الحمد لله الذى خلق الزوجين الذكر والانثى.

انجام: او از جمله خراب کنندگان عالم باشند و السلام.

مأخذ: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمد منزوی. ج ۴، ص ۲۳۸۹؛

فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۶ ص ۵۲۹؛ فهرست گنج بخش، ۲/ ۹۴۱ ش ۳۷۴۵.

۴۶. سلوک و سیرت زن. نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت‌الله‌العظمی مرعشی نجفی (قم)

این همان دستنویس آداب معاشرت نسوان است.

مجموعه شماره: ۲/ ۶۴۲۱ (۱۴ پ. ۳۰ پ) ناتمام (۳۳ ورق)

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم. بعد حمد خدا و ذکر صفات بمحمد وال و صلوات

انجام: چه خوب کرده که ساعتی از شوهرش (ناتمام).

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرعشی، ج ۱۷، ص ۳۲.

۴۷. شعر در حالات زنان و مکر آنها. نسخه خطی موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک (تهران)

شماره مجموعه: ۱۶۶۳ (گ ۱۷۹ - ۱۸۱ مجموعه)

مؤلف: محمّد ابراهیم گوهری و محمد علی بن محمّد حسن مشهدی

تاریخ: ۱۲۵۲ ق

مأخذ: کتابخانه ملک

۴۸. طالع نامه زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و فرهنگستان

۲۸۸ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

خاورشناسی روسیه در سنت پترزبورگ

شماره روسیه: B-4297. شماره مجموعه: تهران ۵ / ۴۳۵۹ از صفحه ۲۱۷ - ۲۳۰.

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۳، ص ۳۳۱۴ و ۳۳۱۵.

۴۹. طریق النساء (طرق النساء) رفتار زنان با مردان. درباره رفتار زنان با مردان (۲ نسخه)

تاشکند. (ازبکستان)

شماره ۱۱۶ / ۳

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی. احمد منزوی. ج ۶ ص ۵۲۱.

عقاید النسوان ← کلتوم ننه

۵۰. عقاید نسوان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

شماره: ۳۸۲۵

تاریخ: سده ۱۲ ق

مؤلف: آقا جمال الدین محمد خوانساری

خط: نستعلیق شکسته

آغاز: افتاده، باشند یا شوهر را امین ندارند

انجام: سنت مؤکد است. تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

مأخذ: فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۲، ص ۲۸۰۴ و ج ۱۵، ص ۷۸؛ فهرست نسخه‌های

خطی فارسی منزوی. ج ۲ / ۲ ص ۳ و ۱۶۶۲.

۵۱. عقد جهان در فقه زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه وزیری.

شماره: ۲۱۸۶

مؤلف: شیخ علی بن حسین کربلایی

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد، ج ۴.

۵۲. قصه مکر زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورا (تهران)

شماره مجموعه: ۱۴۲۱۵/۷۳، (۳۳۴ پ - ۳۴۸ ر) ۱۵ صفحه

مؤلف:؟

تاریخ: ۱۱۰۰ لاهور

کاتب: ملا یعقوب

آغاز: حکایت کذر مهتر عیسی در گورستان

انجام: بیوفایی زنان که بر قول و فعل اینها اعتماد نباید کرد.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به کوشش علی صدرايي خویی، قم:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. مرکز انتشارات، ۱۳۷۷، ج ۳۸، ص ۳۱۳ - ۳۲۴.

۵۳. قیافه و نشانه‌های زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

شماره مجموعه: ۲۴۴۷/۷ (ص ۲۵۵ - ۲۵۶)

این جُنگ با طوطی‌نامه آغاز می‌شود و با قیافه‌های و نشانه‌های زنان تمام می‌شود.

جُنگ شامل: طوطی‌نامه از ضیاء نخشبی، فرهنگ عربی به فارسی، داستان ذوالقرنین، داستان

ادریس، داستان دانای بنی اسرائیل، داستان کشتی و طوفان نوح، داستان قوم لوط، داستان هارون

الرشید و مرد ترسا، در قیافه و نشانه‌های زنان.

تاریخ: ۱۱۳۰ ق

خط: نستعلیق هارون در لکھی پرکنه

مؤلف: ناشناس

این دستنوشته یک صفحه‌ای به علت آسیب دیدگی فراوان، بعضی ابیات آن کاملاً از بین رفته و

بعضی واژه‌ها ناخوانا است.

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. محمدتقی دانش پژوه. تهران: ۱۳۴۰،

ج ۹، ص ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ج ۱۵، ص ۸۷.

۵۴. کلثوم ننه (عقاید النّسوان یا عقاید النّساء). نسخه خطی موجود در کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران. ۵ نسخه خطی موجود است. در تبریز چاپ سنگی شده و توسط محمد جعفر

محبوب تصحیح شده است.

۲۹۰ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

شماره: ۲۸۰۴/۱۲. شماره ثبت: ۳۸۲۵

مؤلف: آقاجمال خوانساری، محمّد بن حسین.

تاریخ: ۱۱۲۱ ق

آغاز: بر آئینه ضمیر ایمانی پوشیده نماند، که این مختصری است در بیان اقوال و افعال زنان.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی، ج ۶ ص ۵۶۳؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. ج

۴، ص ۲۴۰۹.

۵۵. لذت النساء. نسخه خطی موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک (تهران)

مجموعه شماره ۱۱۴۷ (۱۴۶)

تاریخ: ۱۲۵۸ ق

مأخذ: کتابخانه ملی ملک

۵۶. لطیفه العذب (مکر زنان) منظوم. نسخه خطی موجود در کتابخانه پنجاب پبلیک لائبریری

لاهور.

شماره: P. ۵۰۴، ۱۵۴ ص

کاتب: ملامستی

تاریخ: صفر ۱۰۰۸ ق

مأخذ: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۷، ص ۷۲۰.

مثنوی قصه شهرآرا ← جنگ

مثنوی در آداب زناشویی و ذم بی عصمتی زنان ← جنگ

۵۷. مذمت زنان. نسخه خطی موجود در کتابخانه گلپایگان.

شماره مجموعه: ۱۹

مأخذ: فهرست کتابخانه گلبایگان. ص ۱۹۹.

۵۸. مذمت نسوان سوء و مطلقات. در مجموعه «منشآت و اشعار». نسخه خطی موجود در

کتابخانه حجت کشفی استهبان فارس - ایران

شماره: ۵۵ ذیل منشآت و اشعار

مؤلف: حاج محمد وقایع نگار اصطهباناتی

تاریخ: قرن ۱۴ ق

آغاز: کتاب اولم قدمت موسی / ندارم خاتمی قسی چه عیسی

انجام: و تمت کتابی وقت احسن / فحاسب به تاریخ تحریره‌ای عشن

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حجت کشفی (استهبان - ایران) نگارش سید صادق حسینی

اشکوری، قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۸۶ ش، ص ۶۳

۵۹. مکر زنان (منظوم) در ۶۵۳ بیت - نسخه خطی موجود در کتابخانه امیرالمؤمنین (نجف)

شماره: ۲۵۳۹۷ نجف

مؤلف: محمد تقی

تاریخ: ۱۲۴۹ ق.

آغاز: خواننده‌ام من کتاب مکر زنان / دیده‌ام حیل‌های راه زنان

انجام: شد باین حیلها دل ما خون / خاتم او برد از میان برون

مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۴، ص ۳۲۳۱.

۶۰. مکر زنان (منظوم) نسخه خطی موجود در کتابخانه انجمن ترقی اردو (موزه ملی کراچی)

پاکستان.

عنوان دیگر: حيلة النساء یا حیل النساء

شماره ۳ ق ف ۱۷۶، ۴۴ صفحه

مؤلف: آقاجونی قیری محمدسعید مشهور به آقاجانی متخلص به سائل

تاریخ: ۱۲۳۰ ق

آغاز: ای ربوده هوا ز مغزت هوش / دلت از آتش هوس در جوش
مأخذ: فهرست نسخه‌های خطی فارسی انجمن ترقی اردو، کراچی، عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات
فارسی ۱۳۶۳، ص ۱۶۸ و فهرست نسخه‌های خطی فارسی، احمد منزوی، ج ۴، ص ۳۲۳۱ و
فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۸، ص ۱۲۱۰.

منظومه اخلاق زن و مرد ← اخلاق زنان و مردان

۶۱. مناقب النساء. نسخه عکسی موجود در کتابخانه مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی (تهران)
شماره مجموعه: ۱۹۸۷، (۷۳ - ۱۰۰)، (۲۸۱ صفحه)

مؤلف: محمد حسین بن محمد صادق

تاریخ: ۱۲۹۷ ق

آغاز: بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله رب العالمين.

انجام: متحمل چه کونه امور که... از مباشرت اطفال و

مأخذ: فهرست نسخه‌های عکسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، احمد منزوی، ج ۱، ص ۳۷۹.

۶۲. نجات المسلمات. نسخه خطی موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک (تهران) ۲ نسخه در

اصول و فروع دین و آداب و اخلاق .

شماره: ۵۲۱۳

مؤلف: نوری جهان دختر حاجی عبدالغفار تهرانی

تاریخ: ۱۲۲۴ ق

آغاز: حمد لله، صلوات. اما بعد چون جمعی از جماعت زنان احادیثی که از ائمه طاهرین به گوش ایشان

نخورده.

مأخذ: فهرستواره کتابهای فارسی ج ۶ ص ۶۵۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. ج ۲،

ص ۱۷۰۲؛ فهرست کتابخانه ملی ملک. ۴، ص ۸۱۲.

مآخذ پیوست

۱. فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی. سید عبدالله انوار و دیگران. تهران: ۱۳۴۳.
۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشگاه تهران. محمدتقی دانش پژوه و دیگران. تهران: ۱۳۴۵. ۱۵ جلد.
۳. فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه. محمدتقی دانش پژوه. تهران: ۱۳۴۸. ۲ جلد.
۴. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. احمد منزوی. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۵. ۱۴ جلد.
۵. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. احمد منزوی. تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای. ۱۳۴۹. ۶ جلد.
۶. فهرست نسخه‌های عکسی مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران: انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ۲ جلد.
۷. فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس رضوی. زیر نظر ایرج افشار، محمدتقی دانش پژوه. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
۸. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه وزیری یزد وابسته به کتابخانه آستان قدس رضوی. محمد شیروانی. تهران: کتابخانه ملی، ۱۳۵۳.
۹. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گنج بخش. احمد منزوی. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان. ۱۳۶۱.
۱۰. فهرستواره کتابهای فارسی. احمد منزوی. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. ۱۳۸۱.
۱۱. اسناد راجع به زنان در سازمان اسناد و کتابخانه ملی مجموعاً ۳۲۵۱ سند است که شامل شکایت، مطالبه ارثیه، مطالبه نفقه، جمع و خرج محصول املاک، فروش ملک، وصیت نامه،

تیول زنان درباری، صلح‌نامه، عقدنامه، احتیاج مدارس، آموزش، روزنامه، وقف‌نامه و نامه است که خارج از موضوع تحقیق بود.

۱۲. کتابخانه مجلس شورای اسلامی www.majlislib.com

۱۳. کتابخانه ملی ایران www.nlai.ir

۱۴. مراجعه به کتابخانه دانشگاه تهران، مجلس، ملک (تهران)، آستان قدس رضوی (مشهد)، ملی و کاخ گلستان.

اطلاعات برخی از فهرست‌ها ناقص بود. درست این بود که برای یافتن اطلاعات صحیح هر نسخه به همان کتابخانه مراجعه می‌شد و اطلاعات صحیح با دیدن نسخه نوشته می‌شد که متأسفانه به علت کمبود وقت این کار میسر نشد.

فهرست آیات قرآن کریم

- آیه الكرسي ۲۶۸
- (سورة بقره ۲ / آیه ۲۵۵)
- الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ۗ الرِّجَالُ قَوَّامُونَ
عَلَى النِّسَاءِ ۲۰۳، ۲۸، ۱۰
- (سورة نساء ۴ / آیه ۳۴)
- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ۲۷، ۱۰
- (سورة آل عمران ۳ / آیه ۳۳)
- ان انكرا لاصوات لصوت الحمير... ۲۶۷، ۲۴۰
- (سورة لقمان ۳۱ / آیه ۱۹)
- ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلاً... ۲۰۹
- (سورة فرقان ۲۵ / آیه ۴۴)
- أين المفر... ۲۶۸، ۲۴۵
- (سورة قيامت ۷۵ / آیه ۱۰)
- ذلك هو الخسران المبين... ۲۶۵، ۲۳۲
- (سورة حج ۲۲ / آیه ۱۱)
- فَاسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۲۰۶
- (سورة نحل ۱۶ / آیه ۴۳)
- لايسمن ولا يغنى... ۲۶۵، ۲۳۴
- (سورة غاشيه ۸۸ / آیه ۷)
- نساؤكم حرث لكم... ۲۸، ۱۱، ۱۰
- (سورة بقره ۲ / آیه ۲۲۳)
- ولات حين مناص... ۲۶۴، ۲۳۰
- (سورة صاد ۳۸ / آیه ۲)
- ولقد كرمننا... ۲۷، ۱۰
- (سورة الاسراء ۱۷ / آیه ۷۰)

فهرست احاديث و عبارات عربی

- أَحِبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثَةٌ: الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ. ٢١٠، ٢١٤
 إِذَا آتَاكُمْ مَنْ تَرْضَوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ، إِنْ لَا تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَ فَسَادٌ عَرِضٌ.
 ١٤
- إِذَا جَاءَ كُمْ الْكَفَاءُ فَانْكِحُوهُنَّ وَ لَا تَرَبَّصُوا بِهِنَّ الْخَدَنَانَ. ١٤، ٢٩
 افناهن الله عن بسط الارض ٢٠١، ٢١٣
 الأولاد قَاتِي أَبِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ. ١١، ٢٨
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الرِّجَالَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَى، ثُمَّ مَرَّجَهَا إِظْهَارًا لِلْقُدْرَةِ بِخَلْقِهِ الْخُنْثَى، وَ فَضَّلَ
 عَلَى جَمِيعِ مَخْلُوقَاتِهِ الْبَشَرَ، وَ رَتَّبَ بَقَاءَ الْعَالَمِ عَلَى اِزْدِوَاجِ الْأُنثَى بِالذَّكَرِ، فَهَنْ أَجْرِي هَذِهِ
 الْحِكْمَةَ فَقَدْ عَمَّرَ الْعَالَمَ تَعْمِيرًا، وَ مَنْ عَطَّلَهَا لْجَهْلِهِ فَقَدْ دَمَّرَهُ تَدْمِيرًا، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ
 عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ الَّذِي سَنَّ النِّكَاحَ لِيُبَاهِيَ بِكَثْرَةِ الْأُمَّةِ، وَ عَلَى سَائِرِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْآلِ وَ
 الْأَصْحَابِ الْمُوَافِينَ لَهُ فِي كُلِّ سُرُورٍ وَ غَمٍّ ٩
 الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام ٢٠١، ٢١٣
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ، وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ
 أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ١٩٧، ٢٠١، ٢١٣
 الرَّبُّ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ أَبَا أَيْسَرُهَا مِثْلُ أَنْ يَنْكَحَ الرَّجُلُ أُمَّهُ وَ إِنْ أَزَى الرَّبُّ عِرْضَ الرَّجُلِ
 الْمُسْلِمِ ١٧، ٣٠
 الْعَيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزُّنَا، إِنْ الرَّجُلُ يَزْنِي ثُمَّ يَتُوبُ فَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ إِنْ ضَاغِبَ الْعَيْبَةَ لَا يَغْفِرُ
 اللَّهُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ ضَاغِبُهُ ١٧، ٣٠
 الْمَرْأَةُ إِذَا حَمَلَتْ كَانَ لَهَا أَجْرُ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْمُحِبِّ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَرَبَهَا
 الطَّلُقُ فَلَا يَذْرَى الخَلْقُ مَا لَهَا مِنَ الْأَجْرِ وَ إِذَا وَضَعَتْ كَانَ لَهَا بِكُلِّ مَصَّةٍ أَوْ رَضْعَةٍ أَجْرُ
 نَفْسٍ تُحْيِيهَا، فَإِذَا فَطَمَتْ ضَرَبَ الْمَلِكُ عَلَى مِنْكَبِهَا وَ قَالَ: إِسْتَأْنَبِي الْعَمَلَ ١١، ٢٨

- الْمَرْأَةُ عَوْرَةٌ فَإِذَا خَرَجَتْ اسْتَشْرَفَهَا الشَّيْطَانُ ۱۸، ۳۰
- الْمَرْأَةُ لِآخِرِ أَزْوَاجِهَا ۲۳، ۳۱
- الْمَرْأَةُ لِأَتَوَدِّي حَقَّ زَوْجِهَا كَلَّهُ، وَلَوْ سَأَلَهَا وَهِيَ عَلَى ظَهْرِ قَتَبٍ لَمْ تَمْنَعُهُ نَفْسَهَا .. ۱۲، ۲۸
- إِنْ إِخْذِيكَ نَطُولُ أَيْمَتِهَا ثُمَّ يَزُوقُهَا اللَّهُ الْبَغْلَ وَ يُفِيْدُهَا الْوَلَدَ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ ثُمَّ تَغْضِبُ الْغَضْبَةَ فَتُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنْهُ سَاعَةً خَيْرًا قَطُّ، فَذَلِكَ مِنْ كُفْرَانِ نَعَمِ اللَّهِ فَذَلِكَ مِنْ كُفْرَانِ نَعَمِ اللَّهِ ۱۶
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُبْعِضُ صَوْتَ الْخُلُخَالِ كَمَا يُبْعِضُ الْغِنَاءَ وَ يُعَاقِبُ صَاحِبَهُ كَمَا يُعَاقِبُ الزَّائِرَ وَلَا تَلْتَبِسُ خُلُخَالًا ذَاتَ صَوْتٍ إِلَّا مَلْعُونَةٌ ۲۰، ۳۱
- أَنَا وَ امْرَأَةٌ سَقَاءُ الْخَدَّيْنِ كَهَاتَيْنِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ - وَ أَوْمَاءُ بِالْوُشْطَى وَ السَّبَابَةِ - امْرَأَةٌ أَمَتْ مِنْ زَوْجِهَا ذَاتَ مَنَصِبٍ وَ جَمَالٍ وَ حَبِسَتْ نَفْسَهَا عَلَى بَيْنَامَاهَا حَتَّى بَاتُوا أَوْمَاءُوا ۱۵، ۲۹
- إِنْ أَتَيْتِمْ أَفْشِينَ وَ إِنْ سَأَلَنَ الْهَفَنَ ۱۶، ۳۰
- إِنَّ الْفُسَّاقَ هُمْ أَهْلُ النَّارِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنِ الْفُسَّاقُ؟ قَالَ: الْنِّسَاءُ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْلَسْنَا بِأَمْهَاتِنَا وَ بَنَاتِنَا وَ أَخَوَاتِنَا؟ قَالَ: بَلَى، وَلَكِنَّهُنَّ إِذَا أُعْطِينَ لَمْ يَشْكُرْنَ وَ إِذَا أُبْتُلِينَ لَمْ يَصْبِرْنَ ۱۵، ۱۶، ۳۰
- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَتَبَ الْغَبْرَةَ عَلَى النِّسَاءِ وَ الْجِهَادَ عَلَى الرِّجَالِ مَنْ صَبَرَ مِنْهُنَّ إِيْمَانًا وَ أَخْتِسَابًا كَانَ لَهَا مِثْلُ أَجْرِ الشَّهِيدِ ۱۲، ۲۹
- إِنَّ فُجُورَ الْمَرْأَةِ الْفَاجِرَةَ كَفُجُورِ الْفِ فَاجِرٍ وَ إِنْ بَرَّ الْمُؤْمِنَةَ كَعَمَلِ سَبْعِينَ صِدِّيقًا ۱۸، ۳۰
- إِنْ كُحُوا فَاتِي مَكَائِرُ بِكُمْ ۱۱، ۲۸
- إِنَّكَ مِنْ قَبِيلٍ يُقَلِّلَنَّ الْكَثِيرَ وَ يَمْنَعَنَّ مَا لَا يَغْنِيهِمْ وَ يَسْأَلَنَّ مَا لَا يَغْنِيهِمْ ۱۶، ۳۰
- إِنَّهَا تُخَيَّرُ فَتُخْتَارُ أَحْسَبُهُمْ خُلُقًا فَتَقُولُ أَيْ رَبِّ إِنَّ هَذَا كَانَ أَحْسَبَهُمْ مَعِيَ خُلُقًا فِي دَارِ الدُّنْيَا فَزَوْجِيهِ. يَا أُمَّ سَلَمَةَ، ذَهَبَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ ۲۳، ۳۱
- إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَمْرَةٍ أَطَاعَتْ وَ أَدَّتْ حَقَّ زَوْجِهَا وَ تَذَكَّرَ حُسْنَهُ وَ لَانْحَوْنَهُ فِي نَفْسِهَا وَ مَالِهِ إِلَّا كَانَ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ الشَّهَادَةِ دَرَجَةٌ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ فَإِنْ كَانَ زَوْجُهَا مُؤْمِنًا حَسَنَ الْخُلُقِ فَهِيَ زَوْجَتُهُ فِي الْجَنَّةِ وَ إِلَّا زَوْجُهَا اللَّهُ مِنَ الشَّهَادَةِ ۲۳، ۳۱
- اولم تعطيه شيء كتبت عليه كذبة ۱۸
- أَيُّ امْرَأَةٍ تُؤْفَى عَنْهَا زَوْجُهَا فَتَزَوَّجَتْ بَعْدَهُ فَهِيَ لِآخِرِ أَزْوَاجِهَا ۲۳، ۳۱
- تَزَوَّجُوا فَاتِي مَكَائِرُ بِكُمْ الْأَمَمَ وَ لَا تَكُونُوا كَرَهْبَانِيَّةِ النَّصَارَى ۱۱، ۲۸

- تُكْتَبُ لَكَ بِهَا ثَلَاثُونَ حَسَنَةً وَ تَكْفُورُ الْعَشِيرَةَ ۱۶
- جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ ۲۱۳، ۲۱۰
- جُعِلَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ وَ لَذَّتِي فِي النَّسَاءِ ۲۱۳، ۲۱۰
- رَحِمَ اللَّهُ الْمُتَسَرِّ وَلَاتٍ مِنَ النِّسَاءِ ۳۱، ۲۲
- سِخَاقُ النِّسَاءِ زَنَايَتُهُنَّ ۳۰، ۲۰
- فُضِّلَتِ الْمَرْأَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِشِعْبَةٍ وَ تِسْعِينَ جِزَاءً مِنَ اللِّذَاتِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَلْقَى عَلَيْنَّ
- الْحَيَاءَ ۳۰، ۱۹
- فَضْلُ مَا بَيْنَ لَذَّةِ الْمَرْأَةِ وَ لَذَّةِ الرَّجُلِ كَأَثَرِ الْمَخِيطِ فِي الطَّيْنِ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْتُرُهُنَّ
- بِالْحَيَاءِ ۳۰، ۱۹
- قائم الليل و صائم النهار ۱۷۱
- قُمْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ فَإِذَا غَامَةٌ مَنْ يَدْخُلُهَا الْمَسَاكِينُ وَ إِذَا أَصْحَابُ الْجَدِّ مَحْبُوسُونَ
- إِلَّا أَصْحَابُ النَّارِ فَقَدْ أَمَرَ بِهِمْ إِلَى النَّارِ وَ قُمْتُ عَلَى بَابِ النَّارِ فَإِذَا غَامَةٌ مَنْ يَدْخُلُهَا
- النِّسَاءُ ۲۹، ۱۵
- لَا تَبَاشِرِ الْمَرْأَةَ الْمَرْأَةَ فَتَنْعَمَ بِرُؤُوسِهَا كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْهَا ۳۰، ۲۰
- لَا تَزُوجِ الْمَرْأَةَ الْمَرْأَةَ وَ لَا تَزُوجِ الْمَرْأَةَ نَفْسَهَا فَإِنَّ الزَّانِيَةَ هِيَ الَّتِي تَزُوجُ نَفْسَهَا .. ۳۱، ۲۰
- لَعَنَ اللَّهُ الْمَسْوُفَاتِ، الَّتِي يَدْعُوهَا رُؤُوسُهَا إِلَى فِرَاشِهِ فَتَقُولُ سَوْفَ حَتَّى تَغْلِبَهُ عَيْنَاهُ ۳۰، ۱۸
- لِلْمَرْأَةِ سَرْدَانٍ: الْقَبْرُ وَ الزَّوْجُ ۲۹، ۱۵
- لَوْ أَطَاعَ اللَّهُ النَّاسَ فِي النَّاسِ لَمْ يَكُنِ النَّاسُ ۲۵، ۲۴
- لو كنت امرأة أن يسجد ۲۸، ۱۰
- مَا أَحَبُّ مِنْ دُنْيَاكُمْ إِلَّا الطَّيِّبُ وَ النَّسَاءُ ۲۱۳، ۲۱۰
- مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَزَادَ حُبًّا لِلنِّسَاءِ ۲۱۳، ۲۱۰
- ما اظن رجلاً يزاد في الايمان خيراً ۲۱۳، ۲۱۰
- ما من شيء أكرم على الله من امن آدم قيل يا رسول الله ولا الملائكة ۲۷، ۱۰
- مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ حُبُّ النِّسَاءِ ۲۰۹
- مِنْ اخلاق الانبياء حب النساء ۲۱۳، ۲۰۹
- من بركة المرأة تكبيرها بالانثى ۳۱، ۲۴
- مَنْ بَلَغَتْ لَهُ ۲۹، ۱۴

- من يُمن المرأة ان يتيسر ۳۱،۲۴
- نعوذ بالله من بوار العقل و قبح الزلل ۲۱۴،۲۱۲
- و من الله التوفيق و عليه التكلان..... ۲۱۳،۲۰۱
- يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد ۲۷،۱۰

نمایه اشعار فارسی *

ما قلم بر سر کشیدیم اختیار خویش را اختیار آن است کو قسمت کند درویش را
۲۶۶، ۲۳۶

*

بعد حمد خدا و ذکر صفات بر محمد و آل او صلوات

۲۲۹

*

طریق عشق بر معشوق ناز است که عاشق از دو گیتی بی نیاز است

۲۳۶

*

گفتار تلخ از آن لب شیرین نه درخور است

خوش کن عبارتت که ز هرچیز خوش تر است

۲۳۷

*

میان دو تن جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است

۲۷۰، ۲۵۸

*

که عشق من ای خواجه بر خوی اوست نه بر قد رعنائی دلجوی اوست

۲۶۶، ۲۳۶

*

که را خانه آباد و همخانه دوست خدا را به رحمت نظر سوی اوست

۲۶۶، ۲۳۴

*. این فهرست بر حسب حروف آخر شعر گردآوری و تنظیم شده است.

*

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است کو را نام نیست
۲۶۵، ۲۳۲

*

صبر کردن شبی محالی نیست
آخر امشب شبی است سالی نیست
۲۷۰، ۲۵۵

*

بوی پیاز از دهن خوب رو
خوب‌تر آید که گل از دست زشت
۲۶۸، ۲۴۷

*

ساعد و ساق چو بالا زند آن شوخ صنم
دختر طبع مرا کیک به شلوار افتد
۲۵۱

*

که دنیا محفلش شوری ندارد
کشیدم باده‌اش زوری ندارد
۲۵۲

*

آن کیست کاندز رفتنش صبر از دل ما می‌برد
ترک از خراسان آمده‌ست از پارس یغما می‌برد
۲۶۸، ۲۶۷، ۲۴۲

*

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می‌کرد
۲۶۶، ۲۳۶

*

به دست من برسد گر چنین بت چالاک
بگویم آنکه با وی چه کار باید کرد
۲۵۷

*

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد

۲۷۰، ۲۵۴

*

آن زمان وقت می صبح فروغ است که شب

گرد خرگاه افق خیمه شام اندازد

۲۷۰، ۲۵۴

*

ساقی ار باده از آن دست به جام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام اندازد

۲۶۹، ۲۵۰

*

خروش از شهر بنشانند هر آن وقتی که بنشینند

هزاران آتش انگیزد هر آن گاهی که برخیزد

۲۴۸

*

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی

کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

۲۶۹، ۲۵۲

*

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

۲۶۲، ۲۳۰

*

یک چراغ است درین خانه و از پرتو آن

هر کجا می‌نگری انجمنی ساخته‌اند

۲۳۱

*

ای شب نه ز زلف اوست بر پای تو بند

بس دور و دراز پر کشیدی تا چند

ای صبح تو نیستی چو من عاشق زار

من می‌گیرم بس است باری تو بخند

۲۲۹

*

خرقه‌ها زنار کردست و کند
۲۶۵، ۲۳۳

عشق ازین بسیار کردست و کند

*

کفر نعمت از کفت بیرون کند
۲۶۸، ۲۴۴

شکر نعمت نعمت افزون کند

*

زخم شمشیر جان ستان نکند
۲۶۶، ۲۳۷

آنچه زخم زبان کند با مرد

*

خوبان درین معامله تقصیر می‌کنند
۲۶۹، ۲۵۳

صد مُلک دل به نیم نظر می‌توان خرید

*

که بانگ زن از وی بر آید بلند
۲۶۷، ۲۳۹

در خَرَمی بر سرایسی ببند

*

ز بامی که برخاست مشکل نشینند
۲۶۹، ۲۵۳

مَرَنجان دلم را که این مرغ وحشی

*

ماه کاندِر سدرهٔ دیبا بود زیبا بود
۲۶۰

ماه را مائِد که اندر سدرهٔ دیبا بود

*

پیش از آن کز قامتت چوگان شود
۲۶۹، ۲۵۴

ای جوان سرو قد کویی بزن

*

کهی زلف خود را به دستش دهد
۲۶۸، ۲۴۸

کهی بوسه بر چشم مستش دهد

*

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم

گفتا که شبرو است او از راه دیگر آید

۲۷۰، ۲۵۸

*

حرامت بود نانِ آن کس چشید

سر سفره ابرو به هم در کشید

۲۶۸، ۲۴۴

*

چشم جادو تیر غمزه دام کید

بهرچه داد خدا از بهر صید

۲۳۴

*

دوست آن کس بود که عیب تو را

همچو آیینه رخ به رخ گوید

۲۶۹، ۲۵۲

*

حبذا نقشی که نقاشش نباشد در میان

مرحبا بویی که عطارش نباشد آشکار

۲۳۱

*

دلربایی نه همان است که عاشق بکشند

خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

۲۶۶، ۲۳۴

*

سیل بر اوج برده بود، خروش

چون به دریا رسید گشت خموش

۲۳۰

*

تهی پای رفتن به از کفش تنگ

بلای سفر به که در خانه جنگ

۲۶۷، ۲۳۹

*

سر انگشت‌ها کرده عناب رنگ

به خون عزیزان فروبرده چنگ

۲۶۹، ۲۵۰

*

کسه یکسدل بود با وی آرام دل
۲۶۶، ۲۳۷

کسی برگرفت از جهان کام دل

*

تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال
۲۶۷، ۲۴۱

من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم

*

سد سکندر نه مانع است و [نه] حایل
۲۷۰، ۲۵۸

پرده چه باشد میان عاشق و معشوق

*

یا بنا کن خانه‌ای در خورد فیل
یا فرو بر جامه تقوی به نیل
۲۶۶، ۲۳۷

یسا مکن با فیلبانان دوستی
یا مکش بر چهره نیل عاشقی

*

هر شب شنوگر آیم در زنده‌رود خانم
تا چند گویی‌ام ای خفته عمود خانم
۲۵۹

تا صبح یک پیاله چایی کنی حواله
این ظلم و جور تا کی عمر عزیز شد طی

*

چو آبست بر آتش ای مرد گرم
۲۶۷، ۲۳۸

غرض زین حدیث آنکه گفتار نرم

*

۲۶۱

تو غافلّی و به افسوس می‌رود ایام

*

برو خانه آباد گردان به زن
۲۶۵، ۲۳۲

خرابت کند شاهد خانه کن

*

جهان پاک زین هر دو ناپاک به
۲۶۴، ۲۳۱

زن و ازدها هر دو در خاک به

*

که در خانه دیدن بر ابرو گره
۲۶۷، ۲۴۲

به زندان قاضی گرفتار به

*

بر روی چو آتشت سپندی
۲۶۹، ۲۵۲

یا چهره بپوش یا بسوزان

*

به دیوانگی ماند این داوری
۲۶۳، ۲۳۰

چو قطره تو بر ژرف دریا بری

*

به جانان درد دل ناگفته ماند ای نقل تحریری

زنان را نیست یارای سخن اینجا به نحری
۲۵۸

*

اگر یک شبی در کنارش کشی
۲۶۵، ۲۳۳

تو هم جور بینی و بارش کشی

به پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی

به صد دفتر نشاید گفت وصف حال مشتاقی
۲۶۳، ۲۲۹

*

ارغوان روی یاسمن بدنی
در سرا پرده وقت خواب زنی
همچو سرو ایستاده در چمنی
که دو تن را بس است پیرهنی
که پیوسته تلخی کشد تند خوی
۲۷۰، ۲۶۰

خوش بود عیش با شکردهنی
روز و شب همسرا و هم خانه
گاه پیشت گرفته دست ادب
که چنان تنگ رفته در آغوش
به شیرین زبانی توان بُرد گوی

*

ز بدخو گریز ارچه نیک است روی
۲۳۵

زن خوش منش خواه، نی خوبروی

نمایه امثال و حکم*

زخم شمشیر جان ستان نکند ۲۶۶، ۲۳۷	* آنچه زخم زبان کند با مرد
که پیوسته تلخی کشد تند خوی ۲۶۷، ۲۳۷	* به شیرین زبانی توان بردگوی
کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد ۲۶۹، ۲۵۳	* تا که از جانب معشوقه نباشد کششی
۲۳۲	* تعلق خاطر باید نه تملق حاضر
۲۶۵، ۲۳۲	* تو گرو بردی اگر جفت و گر طاق آید.
به دیوانگی مانند این داوری ۲۶۳، ۲۳۰	* چو قطره تو بر ژرف دریا بری
همچو آینه رخ به رخ گوید ۲۶۹، ۲۵۲	* دوست آن کس بود که عیب تو را
۲۶۷، ۲۳۹	* دو صد من استخوان باید که صد من بار بردارد.

*. این فهرست بر حسب حروف نخستین کلمه آنها گردآوری و تنظیم شده است.

- *
سخن‌گر روی جان خیزد، نشیند لاجرم در دل.
۲۶۴، ۲۳۲
- *
شکر نعمت نعمت افزون کند
کفر نعمت از کفت بیرون کند
۲۶۸، ۲۴۴
- *
صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد.
۲۶۷، ۲۳۹
- *
عشق ازین بسیار کرده است و کند
خرقه‌ها زتار کرده است و کند
۲۶۵، ۲۳۳
- *
گرم برانی ازین در، درآیم از در دیگر.
۲۶۴، ۲۳۱
- *
من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال
۲۶۷، ۲۴۱

نمایه واژگان

۲۰۱، ۱۹۷	أبق ābeq ج اباق abbâq: بنده گریخته
۸۰	أزار Azar بیماری جنون
۲۰۱، ۱۹۹	أبالسه abālese ج ابلیس: شیطان
۲۰۵	احتجاج ehtejāj دلیل و حجت آوردن
۷۱	اخذ و جر axz-o-jar چیزی را به چاپلوسی و شیرین زبانی از کسی گرفتن
۲۲	أزار ezār زیرجامه
۲۰۶	أزواج azvāj ج زوج: جفت‌ها، زنان، شوهران
۲۰۴	استحاضه estehāze خون آمدن از رحم پس از ایام حیض
۲۰۵، ۲۰۴، ۱۹۹	استخفاف estexfaf خوار شمردن، سبک شمردن کسی را
۱۱۶	أستره ostar-e (استردن) آلتی که بدان موی سر و صورت تراشند
۲۴۵ (پانوشت)	استعاده esteaze پناه بردن
۲۰۷	استنکاف estenkāf از انجام کاری ننگ داشتن، سر باز زدن
۲۴۷	إسکات eskat خاموش کردن، زبان بستن
۲۳۸	إسناد esnad نسبت دادن
۲۱۱	أعوجاج e'vejaj کجی، ناراستی، کج شدن
۲۵۵	أمزجه amzeja ج. مزاج، سرشت‌ها
۲۲، ۱۲	أنباغ anbāy شریک، هوو
۲۰۳	أنثی onsa زن، ماده
۲۳۰	إندراس enderas کهنگی
۲۱۱	إنیت enn-yyat هستی، وجود
۲۴۵	أین المفر ayna-l-mafar کجاست گریزگاه

۱۲۵	بروت borut سبیل
۲۰۱	بعون الله be-awn-e-llah به یاری خدا
۷۴، ۶۴	بنفشه banafse کنایه از محبوب و معشوق
۷۱	تبختر Tabaxtor خودبینی، نازیدن
۱۰۸	تحت الثری taht-as-sara زیر خاک
۲۰۹	تحدید tahdid برای چیزی حد و مرز تعیین کردن
۲۰۷، ۱۹۹	تسویلات Tasvil-at ج تسویل: سؤال و جواب‌های شیطانی، اغوا کردن
۲۱۱	تعديل taa'dil راست کردن، معتدل کردن، تقسیم کردن از روی عدالت
۲۳۸، ۱۶۰	تغیر Tayayyor برآشفتن، خشمگین شدن بر کسی
۱۳	تفانی tafāni یکدیگر را نیست کردن در جنگ
۱۳	تقاتل tayātol یکدیگر را کشتن
۲۳۹	تماسک Tamasok خویشتن داری
۲۳۹	تمالک Tamalok خودداری، مالک نفس خود گردیدن
۶۹	تمجمج Tamajmoj سخن نامفهوم گفتن
۲۵۶	تُنک Tonok نازک، لطیف
۲۳۸	تون تاب Tun-tab کسی که در گلخن حمام آتش افروزد (در قدیم)
۲۰۴	تهاون tahavon خوار داشتن، سبک شمردن
۲۵۲	تهر (قهر و تهر) Tahr خشم و غضب
۱۲	جَبلی jebelli ذاتی، فطری
۲۳۰	جَلت جلالهن jalat jallalhon بزرگ است
۲۰۲	جَل شأنهن jallaša'noh بزرگ است شأن او
۲۱۱	جُهال johhal چ جاهل: نادانان
۲۱	چوتی čute (اردو) موی بند زنان
۲۱	چوندا čunda (اردو) کاکل زنان
۸۸	حار har گرم
۱۵۹	حبط habat باطل شدن ثواب عمل
۲۳۳	حَبِل habl رسن، طناب، بند

۲۳۳	جبل الشیطان habl-o-Sheytan بند شیطان
۲۳۲	جبل المتین habl-ol-matin رشته محکم
۲۰۵	خَرَضُ haraz بی رمقی، هلاک
۲۱۱	حِضَانَت hezanat حِضَانَت در کنار گرفتن کودک را
۲۲۶	حَمَت hamat حَم: خوشاوند، حَمَت، مؤنث آن
۱۸۹	حمیم hamīm شراب دوزخیان از مس گداخته
۹۶، ۵۴	حیل hiyal چاره، ترفند
۳۷	خاییدن xāy-īdan جویدن
۸۰	خبط Xabt پریشانی و آشفتگی (خبط دماغ)
۸۰	خدارت Xedarat پرده نشینی
۲۳۳	خلود xolud جاوید بودن، همیشگی
۲۴۰	خُنُک xonok بی مزه، ناگیرا
۲۳	خیار xiyar اختیار داشتن
۹۶	داو Dav ادعای کار
۱۱۸	دبنگ Dabang احمق، کودن
۲۰۸	دَبّه Dabba دَبّه درآوردن از انجام قول و تعهد خود سرباز زدن - چر زدن
۱۵۹، ۹۶	درکات Darakat ، ج. درکه طبقه زیرین دوزخ و نشیب و سرازیری
۱۶۷، ۱۵۹	درک اسفل السافلین darake asfal os safelin طبقه زیرین جهنم
۲۳۱	دواهی Davahi، ج. داهیه بلا، مصیبت
۲۳۱	ذات الدّواهی zato-o-davahi حيله گر، آفت
۲۱، ۱۷، ۱۶، ۶	ذَمِيمه zamima مؤنث ذمیم: ناستوده، زشت و نکوهیده
۲۰۱	رَجْم rajm سنگسار کردن
۱۶۴	زقوم zayyūm میوه تلخ و سمی درختی است در جهنم
۱۸۴	زیت zayt روغن زیتون
۲۵۳	ساتر sater پوشاننده
۷۱	سبحه sobha مَهره برای ذکر و تسبیح
۱۴۸، ۱۴۲	سُده sodde آنچه که بر آن نشینند، پیشگاه

۳۱۴ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

۱۲	sorriyyat	کنیزی که برای جماع و تمتع باشد
۱۴۸، ۱۴۲	sollam	سُلْم نردبان
۲۰۷	sallamnā	سَلْمَنَا در مقام تصدیق و اظهار تسلیم به کار رود
۱۱۹، ۱۱۸	sonbol	سنبل کنایه از جوان
۱۵۷	sayye'a	سیئه گناه، کار بد و ناپسند
۱۵۷	šebr	شبر و جب، اندازه
۱۴۱	šattāh	شطاح گستاخ، بی شرم
۹۴	sabah-o-masa	صباح و مساء بامداد و شامگاه
۲۵۱	soda	صداع سردرد
۶۹	saff-e-neal	صف نعال صف آخرین که به جانب بیرون اطاق باشد و اهل مجلس نزدیک آن کفشهای خود را می‌نهادند.
۱۱۹، ۸۰، ۶۰	torfa	طرفه تازه، نو، مشعبد، حقه باز
۱۶۲	erʔ	عتق آزاد گردیدن بنده از بندگی
۲۵۳	araz	عَرَض آن چه که دوام نداشته باشد در مقابل جوهر
۲۳۱	afarit	عفاریت دیو، هر صورت مهیب و هولناک
۲۳۲	ayabat	عقبات ج. عقبه امری سخت و دشوار
۲۵۳	Owd	عود بازگشتن
۲۳۳	ūzch	عوذه تعویذ، دعایی که انسان برای جلوگیری از ترس یا جنون یا نظر زدن می‌نویسد و به خود می‌آویزد
۲۳۳	aynal- l- saʔar	عین السقر ته جهنم
۱۰۸	ayyuq	عیوق ستاره‌ای سرخ رنگ و روشن در کنار راست کهکشان
۱۱۹	γartaban	غرتبن قلتبان، قواد
۱۳	fetan	فتن ج فتنه، فتنه درافکندن کسی را
۲۴۵	fert-o-fert	فیرت و فیرت (قید) پیایی، شتابزده و بی‌دقت
۲۴۵	foru-gereftan	فروگرفتن تصرف کردن، در دست گرفتن
۱۶	faza	فزع ناله، فغان
۱۰۲، ۹۴	Fazihat	فضیحت رسوایی، بدنامی

نمایه واژگان ۳۱۵

۷۶	فمن يعمل Fa-man-yamal ترکیب مذکور از آیه فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره. سوره ۹۹، زلزله، آیه ۷ و ۸ از قرآن کریم گرفته شده.
۲۱	قاشره yāsereh خراشنده و جداکننده پوست
۱۱۹	قبل yabal محاصره
۱۱۹، ۹۸	قرب yorb نزدیک شدن
۱۶۴	قطران yaterān مایع روغنی شکل و چسبنده که غالباً از جوشاندن چوب درست می شود
۹۰، ۸۵	قیقاج yayyaj کج
۲۵، ۲۴، ۲۰، ۱۴، ۱۶	کاره kāreh کراهت دارنده
۲۱	کبایر kabayer ج کبیره، گناهان بزرگ
۲۵۵	کتره katra سخن بی معنی
۷۰	کدخدا kad-xodā داماد
۱۲	کذاب kazzāb بسیار دروغگو
۲۵۱	کیک به شلوار افتادن (کک) keyk(kak) ناراحت شدن، مشوش گردیدن
۷۱	لاغ Lay فریب و حيله
۲۱۱	لغو layv سخن بیهوده و باطل
۸۲	لقوه Layva حالتی از فلج و رعشه
۱۹	مئونت maūnat لوازم معیشت، خرج
۲۳۳	ماسوا masava جز، به غیر
۲۱۲، ۱۹۷	مأجور ma'jur دارای اجر و پاداش
۲۴۶، ۲۴۵	متأذی motaazzi اذیت دیده
۲۳۰	مُتَّبِع mottaba پیشوا، مقتدا
۲۴۱	متتبع motatabbe تحقیق کننده
۲۵۹	مُتَّصِف mottasef صفت پذیرفته
۲۱۱، ۲۰۹	متعزّض motaarrez اقدام کننده به کاری، اعتراض کننده، مقیم و متمکن
۲۱۲، ۱۹۷	مثاب mosab پاداش
۲۵۵	مجربین mojarab-in تجربه کنندگان
۱۴۰	مُحْتَرَق mohtaray سوخته شده، آتش گرفته

۳۱۶ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

۱۶۷، ۱۵۷	مُحْتَمَّ mohattam محتوم، واجب قطعی
۲۱۲	مُحَرَّمَات moharramat ج محرمة: کارهای حرام
۲۳۰	مَحْرُوس mahrus نگاه داشته شده، حراست شده
۲۰۹	مُحَلَّلَات mohallalat زنان مَحْرَم، مَحَارِم
۲۱۲، ۱۹۷	مِخَن mehan ج محنة: بلاها، اندوه‌ها
۲۲	مِخْنَت moxannas مردی که حرکات و رفتارش به زنان شبیه باشد
۲۱۱	مِرْثَه (مِرْأَة) mara زن
۱۶۱، ۱۵۷	مِرْوِی marvi روایت کرده شده، نقل شده
۲۱۱، ۲۰۵	مِسَامِحَه mosamehe سهل‌انگاری و آسان گرفتن
۲۰۳	مُطَاع motā اطاعت شده، کسی که از او فرمانبرداری کنند
۷۴، ۷۳	مِظَنَه mazenna بدگمانی
۸۳	مِقْرَاضِی meyrazi نوعی شیرینی و حلوا
۲۵۲، ۹۱ (پانویس)	مُلْجَا molja مجبور
۶۲ (پانویس)	مِلْهَمَه molhame الهام کننده
۲۰۱، ۱۹۹، ۱۹۷، ۱	مَنَاقِب manayeb ج منقبة: اوصاف حمیده و ستوده
۲۱۱	مُنْتَفِع montafe سود برنده
۱۱۶	مَنْضُود manzud برهم نهاده
۲۳۰	مَنْطَبَع montabe نقش شده
۲۰۳، ۲۰۱	مُنْقَاد monyad فرمانبردار، مطیع
۲۴۷	مَهْمُوم mahmum اندوهگین، گرفته
۱۲۱	مِهْنَا mohanna گوارا شده، دور از رنج و زحمت
۲۳۸	نَاسُور nasur زخمی چرکی
۲۱	نَاصِصَة nāmesa زنی که مورا می‌چیند
۱۸۹	نَاحِر nahr کشتن شتر
۹۹	نَخْلَه Naxle یک درخت خرما
۵۷	نَظَرِ بَسْتَن nazar bastan شرط کردن، گرو کردن با کسی
۱۴۹، ۱۴۲، ۱۳۷	نَاسِر nasr کرکس

نمایه واژگان ۳۱۷

۲۰۴، ۲۳	نفاس nefās	حالت زن پس از وضع حمل
۲۵۳	نِقار neyar	نزاع، عناد
۱۳	نوافل nawafel	ج نافله، عبادات مستحب
۷۳ (پانویست)	نهال nehal	تشک، بستر
۲۵۵	نهج nahj	راه آشکار و روشن
۲۱	واشرة wasera	زن تیز و تنک کننده دندان
۲۱	واشمة wasema	زنی که بر بدن کسی خال می‌کوبد
۲۱	واصلة wasela	زنی که موی خویش را به مویی عاریتی پیوند زند
۲۰۵	هَرَم haram	سخت پیر گردیدن، فرتوت شدن

نمایه اشخاص

ابن قتیبه، بیست و دو	آدم، ۱۰، ۲۷، ۱۳۹
ابن ماجه، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۸	آذریاد مهرسپندان، بیست
ابن مسعود، ۱۶۵	آذرفرینغ فرخ زادان، بیست
ابن مسکویه، بیست و دو، ۲۷۰	آسیه، ۱۴۸
ابن مقفع، عبدالله بن دادویه، بیست، بیست و دو	أصف، ۱۳۶
ابوالحسن عامری نیشابوری، بیست و دو	آقا بزرگ تهرانی، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۹
ابوالدرداء، ۲۳، ۳۱	آقا جمال خوانساری، ۲۶۳
ابوداود، سلیمان، ۱۰، ۱۵، ۲۸، ۲۹	آقا خان محلاتی، هجده
ابی امامه، ۲۱	آقامحمدخان قاجار، هجده
ابی جعفر، ۱۹۱	آقامحمد طاهر اصفهانی، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵
ابی حاتم، ۱۴	۱۳۶
ابی سعید، ۱۷	آلبارسلان، بیست و هفت
ابی هریره، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۲	آیتی، عبدالحسین، ۵۴
اجتهادی، ۲۱۳	ابراهیم، ۲۷، ۱۴۸
احتشام الدوله ← خانلرمیرزا	ابن النجار، ۱۷
احمد بن حنبل، ۱۱، ۲۹، ۳۰	ابن بابویه، ابوجعفر محمد بن علی، ۱۷۷، ۱۷۹
ارداویراف، دوازده، ۱۵۵	۱۹۱
ارموی، ۲۱۴	ابن سینا، حسین بن عبدالله، بیست و یک
ازبکان، شانزده	ابن عدی، ۱۴
اسامه بن زید، ۱۵، ۲۹	ابن عساکر، ۲۴
اسحاق، ۱۴۸	ابن عمرو، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۸، ۲۷

۳۲۰ رساله‌هایی در اخلاق و سلوک زنان

اسحاق بن عمار، ۲۱۰	ایلیا، ۱۴۸
اسکندر، بیست و هفت	ایوب، ۱۶۸
اسماعیل بن ابراهیم، ۱۶۷	باب، هجده
اسماعیل سوم، هجده	بامداد، مهدی، ۲۲۵
اسماعیلیه، هجده	بزرگ‌جمهر، بیست، بیست و یک، بیست و هفت
اسماء بنت زید، ۱۶، ۳۰	بزم‌آرا، ۲۶۴
اشباع، ۱۴۷	بلهه، ۱۴۸
افشار، ایرج، ۲۱۹	بنی اسرائیل، ۱۴۸
افشاریه، شانزده، هجده	پورنامداریان، تقی، سی و چهار
البخاری، محمد بن اسماعیل، ۳۰	ترکمانان، شانزده
البیهقی، احمد بن حسین، ۱۴، ۱۹، ۲۰، ۲۸	تیموریان، شانزده
الترمذی، ۱۴، ۱۵، ۱۸	جابر، ۱۷
الحاکم، ۱۰، ۱۴، ۱۶، ۲۴، ۲۸، ۳۰	جاخط، بیست و دو
الخطیب، ۱۰، ۲۴، ۲۷	جلال‌الدین دوانی، بیست و دو، بیست و نه
الدیلمی، ۱۵، ۱۷، ۲۱	جلال‌الدین سیوطی، ۵
السیوطی، ۲۹، ۳۰	جوپاری، محمد علی بن علی نقی خان، پانزده
الشیخان، ۱۵	حاج میرزا آقاسی، هجده
الطبرانی، سلیمان بن احمد، ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۳۰، ۳۱	حافظ، محمّد، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۰
العسقلانی، ابن حجر، ۱۹۱	حالت، ابوالقاسم، ۱۳۶
المنائوی، محمد بن عبدالرؤف، ۳۰	حسینی، احمد، ۲۲۰
النسائی، ۱۵، ۲۴، ۲۹، ۳۱	حمدی، ۱۳۶
الهیثمی، علی بن ابی‌بکر، ۲۸، ۳۰	حمزه، ۱۳۶
ام سلمه، ۲۳، ۲۴، ۳۱	حوّاء، ۱۳۹
امیرکبیر، میرزا، تقی خان، نوزده	خاله جان آقا، ۲۶۴
انجوی، ابوالقاسم، ۲۶۳	خانلر میرزا احتشام‌الدوله، پانزده، سی و دو، ۲۲۵، ۲۲۱
انوشیروان، بیست و یک	خطیب، ۲۷

زلیخا، ۱۰۵، ۱۴۸	خواجه نصیرالدین طوسی، بیست و دو، بیست و سه، بیست و هفت
زندیه، شانزده	
سعدی، بیست و هشت، ۲۲۶، ۲۶۳، ۲۶۵	خواجه نظام‌الملک طوسی، بیست و هفت، ۲۷
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰	۳۷
سلمان فارسی، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۱	دارا، بیست و هفت
سیاوش، ۲۶۴	دامغانی، اسدالله، ۱۷۵
شاه اسماعیل صفوی، شانزده	دانته، دوازده، ۱۵۵
شاه تهماسب، هفده	دانش پڑوه، محمدتقی ۲۱۹
شاهری، جلیل، سی و چهار	دبیر سیاقی، محمد، ۲۶۴
شاه زینب، ۲۶۴	دختر شعیب، ۱۴۸
شاه سلطان حسین، هفده	دده‌بزم‌آرا، ۲۶۴
شاه سلیمان، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹	دشتکی، منصورین محمد، بیست و دو
شاه‌عباس صفوی، شانزده، هجده	دولت‌خانی، دانیال، ۱۳۶
شاه قلی‌خان، ۲۴۹	دهخدا، علی‌اکبر، ۱۱۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۷
شعیب، ۱۴۸	۲۷۰، ۲۶۹
شهاب، ۱۴۷	دیوان بیگی شیرازی، ۱۳۵
شیخ بهایی، ۲۶۵	رابعه، ۱۴۰
صائب تبریزی، ۵۴، ۱۳۶	راحیل، ۱۴۸
صامت بروجردی، ۱۳۶	راضیه‌خانم، هفده
صغیر اصفهانی، ۱۳۶	رحمان علی، ۵
صفویه، شانزده	رستم الحکماء، هجده، سی‌وسه
ضباعه، دختر زبیر، ۱۸۴، ۱۹۱	رضاقلی میرزا، هفده
ضریس بن عبدالملک، ۱۹۱	رفعت سمنانی، ۱۳۶
طالب آملی، ۵۴	زراره بن اعین، ۱۹۱
طباطبایی، عبدالعزیز، ۵۲	زرتشت، بیست
طبرانی، ۲۷	زکریا، ۱۳۹، ۱۴۷
طبری، ۱۴۷، ۱۴۸	زلفه، ۱۴۸

- طیب اصفهانی، ۲۶۹
 طرزی افشار، سی و سه، ۱۳۶
 ظهیرالدین بن نصیرالدین مرعشی، ۱۳۶
 ظهیری سمرقندی، چهارده، پانزده، سی
 عاتکه بنت وهب، ۱۹۱
 عایشه، ۲۳، ۲۴، ۳۱
 عباس میرزا نایب السلطنه، ۲۲۵
 عبدالرحمن بن شبل، ۱۶
 عبدالعظیم، عبدالله بن علی، ۱۷۷، ۱۹۲
 عبدالله بن عامر بن ربیع، ۱۸
 عبدالله بن عمر، ۳۰
 عبدالله عباس، ۱۶۲، ۱۷۱
 عبدالمطلب، ۱۸۴
 عبید زاکانی، سی و سه
 عسگری، مزگان، سی و چهار
 عصمت بخارایی، ۱۳۶
 عضد یزدی، چهارده
 عطار، ۲۶۵
 علی بن عبدالعظیم نیشابوری، ۱۵۳
 عمران، ۲۷، ۱۴۸
 عمر خطاب، ۲۷
 عنصرالمعالی، بیست و شش
 عوف بن مالک، ۱۵، ۲۹
 عوفی، چهارده، پانزده، سی، ۳۷، ۵۴، ۱۲۷،
 ۱۳۶
 عیسی، ۳۹، ۴۳، ۱۳۹، ۱۴۸
 غزالی، محمد، بیست و دو، بیست و شش، سی،
 سی و دو، ۶، ۲۲۴
 غنی، قاسم، ۲۶۳، ۲۶۶
 فاطمه (س)، ۱۶۳
 فاطمه سلطان بیگم، هفده
 فتحعلی شاه، هجده، نوزده، ۱۳۵
 فخرالدین صفی، ۱۹۱
 فردوسی، ابوالقاسم، ۲، ۲۶۴
 فرعون، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۷۱
 فرمانفرما، حسین علی میرزا، ۱۳۵
 فوقی یزدی، سی و سه، ۵۲، ۵۴
 فیروزکوهی، حسن، ۵۱
 قائم مقام، هجده
 قانی، ۲۲۶
 قایل، ۱۳۹، ۱۴۷
 قاجاریه، شانزده، نوزده
 قارون، ۱۵۹
 قزوینی، محمد، ۲۶۳
 قطب‌الدین شیرازی، ۲۷۰
 قیس بن سعد، ۱۰
 کاشفی، بیست و دو
 کرسف، بیست و هفت
 کریم خان زند، هجده
 کریمه بنت مقداد، ۱۹۱
 کلثوم، ننه، ۲۲۲
 کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۹۱،
 ۲۱۳
 گلچین معانی، احمد، ۵۴

- لسانی فشارکی، محمدعلی، سی و چهار
 لوط، ۱۳۹، ۱۴۸
 لیا، ۱۴۸
 لیلی، ۴۶
 ماروت، ۱۳۹، ۱۴۷
 مالک بن وعر، ۱۴۸
 متقی برهانپوری، علی بن حسام‌الدین، ۱، ۳، ۴
 ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱
 متقی، حسین، سی و چهار
 مجلسی، محمدباقر، سی و یک
 مجنون، ۴۶
 محمدحسین بن محمدصادق، ۱۹۵، ۱۹۷،
 ۲۰۱
 محمدشاه قاجار، هجده، ۲۲۵
 محمود افغان، هفده
 مدائنی، مهدی، سی و چهار
 مرعشی، محمود، ۲۲۰
 مریم، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۴۸
 مسلم بن الحجاج، ۲۹
 معتضالدوله، محمدحسن میرزا، پانزده، ۲۲۵
 معین، ۲۷۰
 مقدادبن اسود، ۱۸۴، ۱۹۱
 ملایعقوب، ۳۵، ۴۶
 ملک‌شاه سلجوقی، بیست و هفت
 منزوی، احمد، ۳، ۲۷، ۲۱۹
 موسی، ۱۳۹، ۱۴۸
 مولوی، سی و سه، ۲۲۶، ۲۶۴، ۲۶۸
 میمونه، ۲۳
 مینوی، مجتبی، ۱۳۶
 ناتل خانلری، پرویز، ۲۶۳
 نادرشاه افشار، هفده، هجده
 نادم انصاری، ۱۳۶
 ناصرالدین شاه قاجار، یازده، نوزده، ۲۲۵
 ناصرخسرو، ۲۴
 نجفدری، حسین، سی و چهار
 نجفقلی میرزا فرمان‌فرما، ۱۳۵
 نجفی مرعشی، ۲۲۰
 نجمی زنجانی، بیست و پنج
 نصرالله بن محمد منشی، بیست و نه
 نصیرالدین مرعشی، ۱۳۶
 نظامی، ۲۲۶، ۲۶۴، ۲۶۸، ۲۶۹
 نظیری نیشابوری، ۵۴
 نوح، ۲۷، ۱۳۹، ۱۴۸
 نوشاهی، عارف، سی و چهار، ۵
 واثله، ۲۰، ۲۴
 واصفی، چهارده
 وهزات، فرخ پیروز، بیست
 هاییل، ۱۳۹، ۱۴۷
 هاروت، ۱۳۹، ۱۴۷
 هامان، ۱۵۹
 هردوس، ۱۴۷، ۱۴۸
 هیرانا، ۱۴۷
 یحیی، ۱۳۹، ۱۴۷، ۱۴۸
 یعقوب، ۱۳۹، ۱۴۸
 یوسف، بیست و هفت، ۱۳۹، ۱۴۸

کتابنامه

قرآن کریم. ۱۳۷۵. ترجمه الهی قمشه‌ای. تهران: صراط النور.

آخوند زاده، فتحعلی. ۱۳۴۹. تمثیلات. ترجمه محمد جعفر قراچه‌داغی. ج ۲، تهران: خوارزمی.

آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن. ۱۳۹۳ ق. الذریعه الی تصانیف الشیعه. تهران: اسلامیه.

آیتی، عبدالحسین. ۱۳۱۷. تاریخ یزد. چاپخانه گلپهار.

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی ۱۳۵۸ ق. الاصابه فی تمييز الصحابه و معه الاستيعاب فی اسماء الاصحاب. قاهره: التجاریه.

ابن سینا، حسین بن عبدالله. ۱۳۱۵. دانشنامه علایی یا حکمت بوعلی. تصحیح و تحشیه احمد خراسانی. تهران: شرکت مطبوعات.

_____ ۱۳۱۹. ابن سینا و تدبیر منزل. ترجمه و نگارش محمد نجمی زنجانی. تهران: مجمع ناشر کتاب.

ابن ماجه، محمد بن یزید القزوينی. بی تا. سنن ابن ماجه. بیروت: داراحیاء الکتب العربیه.

ابن مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۸۱ ق. تهذیب الاخلاق. ترجمه علی اصغر حلبی. تهران: اساطیر.

ابن مقفع، عبدالله بن دادویه. ۱۳۴۹. آیین رهروی و رهبری ترجمه ادب الصغیر و ادب الکبیر.

ترجمه غلامرضا خسروی حسینی. تهران: مرتضوی.

ابو داود، سلیمان بن الاشعث السجستانی. ۱۹۹۰ م. سنن ابی داود. بیروت: دارالفکر.

اجتهادی، منیژه و دیگران. ۱۳۷۰. المعجم المفهرس لألفاظ الأحادیث عن الکتب الأریعه. تهران:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

احمد بن حنبل. بی تا. مسند احمد. بیروت: دارصادر.

ارداویرافنامه. ۱۳۷۲. ارداویرافنامه یا بهشت و دوزخ در آیین مزدیسنی. ترجمه رحیم عقیقی.

تهران: توس.

انوشه، حسن. ۱۳۷۶. فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی) تهران: سازمان چاپ و انتشارات.

بامداد، مهدی. ۱۳۴۷، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران: زوار.

_____ ۱۳۵۰، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری. تهران: زوار. ج ۵.

البخاری، محمد بن اسماعیل. بی تا. صحیح البخاری. بیروت: دارالفکر.

البیهقی، احمد بن حسین. بی تا. السنن الکبری. بیروت: دارالفکر.

جوادی، حسن و دیگران. ۱۳۷۱. روبرویی زن و مرد در عصر قاجار (دو رساله تأدیباتی النسوان و

معایب الرجال). امریکا: کانون پژوهش تاریخ زنان ایران.

حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله. ۱۳۸۷ ق. ایضاح المکنون فی الذیل کشف الظنون. تهران:

اسلامیه.

حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. ۱۳۸۱. دیوان حافظ، تصحیح ابوالقاسم انجوی. تهران: شهاب

ناقب.

_____ ۱۳۶۲. دیوان حافظ. تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری. ج ۲. ج ۲.

تهران: خوارزمی.

_____ ۱۳۷۱. دیوان حافظ شیرازی. ج ۷. تصحیح قاسم غنی و محمد قزوینی.

تهران: انتشارات انجمن خوشنویسان.

الحاکم النیسابوری، محمد بن محمد. ۱۴۰۶ ق. مستدرک الحاکم. بیروت: دارالمعرفة.

دانته آلیگیری. ۱۳۵۷. کمدی الهی. ترجمه شجاع‌الدین شفا. تهران: امیرکبیر، ج ۵.

دبیرسیاقی، محمد. ۱۳۵۰. کشف الایات شاهنامه فردوسی. ج ۲. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

دشتکی، منصور بن محمد. ۱۳۸۶. اخلاق منصور. تصحیح علی محمد پشت‌دار. تهران: امیرکبیر.

دقایقی مروزی. ۱۳۴۵. راحة الارواح فی سرور المفرح (بختیارنامه) تصحیح ذبیح‌الله صفا. تهران:

دانشگاه تهران.

دوانی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۲۳ ق. اخلاق جلالی مسمی به لوامع الاشراف. سنگی. ج ۱۳. لکهنو:

مطبع نولکشور.

دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۶۱. امثال و حکم. ج ۵. تهران: امیرکبیر، ج ۴.

_____ ۱۳۷۲. لغت‌نامه. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، ج ۱۵.

دیوان بیگی شیرازی، سیداحمد. ۱۳۶۴. حدیقه الشعراء. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: زرین.
رحمان علی. ۱۹۱۴. تذکره علمای هند. لکهنو: نولکشور.

روشن، محمد. ۱۳۶۷. بختیارنامه. لمعة السراج لحضرة التاج. تهران: گستره.

سپهر، محمدتقی. ۱۳۷۷. ناسخ التواریخ دوره قاجاریه. به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: اساطیر،
ج ۳.

سراج‌الدین ارموی، محمود بن ابی‌بکر. ۱۳۵۱. لطائف الحکمة. تصحیح غلامحسین یوسفی.
تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

سراج‌الدین علی‌خان آرزو. ۱۹۵۱ م. نوادرالالفاظ. تصحیح سیدعبدالله صاحب. پاکستان. کراچی.

سعدی، شرف‌الدین مصلح بن عبدالله. ۱۳۵۶. کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی. ج ۲.
تهران: امیرکبیر.

_____ ۱۳۶۱. غزلیات سعدی، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

_____ ۱۳۷۳. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. ج ۳.
تهران: خوارزمی.

السیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن. ۱۴۰۱ ق. الجامع الصغیر. بیروت: دارالفکر.

شجاع. ۱۳۵۰. انیس الناس. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شیخ بهایی. ۱۳۳۶. کلیات اشعار فارسی و موش و گربه شیخ بهایی، تصحیح و مقدمه مهدی
توحیدی‌پور.

شریف رضی. ۱۳۷۷. مجموعه خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار امام علی (ع). ترجمه عبدالمحمد
آیتی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج البلاغه.

صدیقیان، مهین‌دخت با همکاری ابوطالب میرعبدینی. ۱۳۶۶. فرهنگ واژه‌نمای حافظ. به انضمام
فرهنگ بسامدی. تهران: امیرکبیر.

_____ ۱۳۷۸. فرهنگ واژه‌نمای غزلیات سعدی به انضمام فرهنگ بسامدی. تهران:
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

الطبرانی، سلیمان بن احمد بن ایوب اللخمی. بی تا. المعجم الکبیر. قاهره: داراحیاء التراث العربی.

طبری، محمد بن جریر. ۱۳۷۹. تاریخ بلعمی. از ابوعلی محمّد بن بلعمی. تکمله و ترجمه تاریخ

طبری. به تصحیح محمّدتقی بهار: ملک الشعراء، به کوشش محمّد پروین گنابادی. تهران:

زوّار.

طیب اصفهانی، عبدالباقی. ۱۳۸۵. دیوان طیب اصفهانی، به تصحیح و مقدمه اکبر بهداروند.

تهران: نگاه.

ظهیری سمرقندی، محمد بن علی. ۱۳۸۱. سندبادنامه. تصحیح محمدباقر کمال‌الدینی. تهران: میراث مکتوب و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدنها.

عامری، محمد بن یوسف. ۱۳۳۶. السعادة والاسعاد فی السیرة الانسانیة. به کوشش مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.

عبدالكافی بن ابی البرکات. ۱۳۸۶. اسکندرنامه. تصحیح ایرج افشار. تهران: نشر چشمه.

عضد یزدی. ۱۳۸۰. سندبادنامه منظوم. تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران: توس.

عطار، محمد بن ابراهیم. ۱۳۸۳. منطق الطیر، تصحیح و توضیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر. ۱۳۵۳. گزیده قابوسنامه. به کوشش غلامحسین یوسفی. تهران: جیبی - فرانکلین.

عوفی، محمد. ۱۳۶۳. گزیده جوامع الحکایات و لوازم الروایات. به کوشش جعفر شعار. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

غزالی طوسی، محمد. ۱۳۷۴. کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیو جم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ ۱۳۵۱. نصیحة الملوك. به کوشش جلال‌الدین همایی. تهران: انجمن آثار ملی.

فاضل جمی، محمدحسین. ۱۳۷۱. منشآت فاضل جمی. مقدمه، هیبت‌الله مالکی. تهران: کویر.
فخرالدین صفی، علی بن حسین. ۱۳۳۶. لطائف الطوائف. به کوشش احمد گلچین معانی. تهران: اقبال.

فوشه کور، شارل هانری دو. ۱۳۷۷. اخلاقیات مفاهیم اخلاقی در ادبیات فارسی از سده سوم تا سده هفتم هجری. ترجمه محمدهلی امیر معزی، عبدالمحَمَّد روح بخشان. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

کعب بن زهیر. ۱۹۹۹. دیوان کعب بن زهیر. شرح و ضبط عمر فاروق. بیروت: لبنان.

کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۷۸ ق. الکافی، الفروع من الکافی. تصحیح علی‌اکبر غفاری. تهران: اسلامیه.

گلچین معانی، احمد. ۱۳۶۹. کاروان هند. مشهد: آستان قدس.

المبارکفوری. ۱۳۵۹. تحفة الأحوذی فی شرح الترمذی. بیروت: دارالکتاب العربی.

- المتقی الهندی. بی تا. کنز العمال. بیروت: مؤسسة الرسالة.
- مجلسی، محمدباقر. ۱۳۴۸. حلیۃ المتقین. تهران: علمیه اسلامیة.
- محبوب، محمدجعفر. ۱۳۸۲. ادبیات عامیانه ایران. مجموعه مقالات درباره افسانه‌ها و آداب و رسوم مردم ایران. به کوشش حسن ذوالفقاری. تهران: چشمه، ۲ ج.
- مسکویه، احمد بن محمد. ۱۳۷۵. کیمیای سعادت، ترجمه طهارة الاعراق ابوعلی مسکویه رازی. مترجم میرزا ابوطالب زنجانی. مقدمه و تصحیح ابوالقاسم امامی. تهران: نشر نقطه و میراث مکتوب.
- معین، محمد. ۱۳۷۱. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر، ۶ ج.
- المناوی، محمد عبدالرؤف. بی تا. فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- منزوی، احمد. ۱۳۵۱. فهرست نسخه‌های خطی فارسی. تهران: مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای. ۶ ج.
- _____ ۱۳۶۴. فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- _____ ۱۳۷۴. فهرستواره کتابهای فارسی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۹ ج.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. ۱۳۸۱. مثنوی معنوی، ترجمه نیکلسون. تهران: سعاد. ۶ دفتر.
- _____ ۱۳۶۳. مثنوی معنوی. ترجمه نیکلسون. به اهتمام نصرالله پورجوادی. تهران: امیرکبیر.
- مینوی، ماه منیر. ۱۳۸۱. مینوی بر گستره ادبیات فارسی. تهران: توس.
- نجفی، ابوالحسن. ۱۳۷۸. فرهنگ فارسی عامیانه. ۲ ج. تهران: نیلوفر.
- نصرالله منشی، نصرالله بن محمد (ابوالعالی). ۱۳۴۵. کلیله و دمنه. ترجمه مجتبی مینوی. تهران: دانشگاه تهران.
- نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد. ۱۳۵۶. اخلاق ناصری. تصحیح مجتبی مینوی، علیرضا حیدری. تهران: خوارزمی.
- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن علی. ۱۳۴۸. سیاستنامه (سیرالملوک). به کوشش جعفر شعار. تهران: کتابهای جیبی.
- نظامی گنجوی. ۱۹۴۷. شرف نامه، تصحیح برتلس. باکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی.
- _____ ۱۳۱۷. هفت پیکر، تصحیح وحید دستگردی. تهران: علمی.
- نهج البلاغه. ۱۳۷۴. ترجمه سیدجعفر شهیدی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۳۶. مجمع الفصحا. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: .
الهیتمی، علی بن ابی بکر. ۱۴۰۸. مجمع الزوائد و منبع الفوائد. بیروت: دارالکتب العلمیه.

Eight Treatises on Women Issues

1591-1896

Rohangiz Karachi (ph. D.)



Institute for Humanities
and
Cultural Studies
tehran 2011